



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

پرسش و پاسخ پیرامون ولایت امیرالمؤمنین

دانشوران

ولایت امام

پرسش و پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم
سوال: ولایت امام چیست؟
جواب: ولایت امام عبارت است از تسلیم و اطاعت امام در تمام امور دینی و دنیوی که در حدود شریعت است.
سوال: چرا ولایت امام واجب است؟
جواب: ولایت امام واجب است زیرا که امام استیلا بر امت است و امت را از هر امری که در حدود شریعت است باید اطاعت کند.
سوال: آیا ولایت امام در تمام امور واجب است؟
جواب: بله، ولایت امام در تمام امور دینی و دنیوی که در حدود شریعت است واجب است.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

افسانه خلافت : پرسش و پاسخ پیرامون ولایت امیر المومنین علیه السلام

نویسنده:

مهدی دانشمند

ناشر چاپی:

خادم الرضا (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	افسانه خلافت : پرسش و پاسخ پیرامون ولایت امیر المومنین علیه السلام
۱۰	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۵	فهرست مطالب
۱۹	مقدمه ناشر
۲۱	پیش گفتار
۲۹	پرسش یکم : « اهل سنت » به چه کسانی گفته می شود؟
۳۲	پرسش دوم: حضرت علی علیه السلام در کجا و چه مکانی متولد شدند؟ آیا غیر از ایشان کس دیگری در این مکان به دنیا آمده است؟
۳۴	پرسش سوم: آیا تولد حضرت علی علیه السلام واقعه ای معمولی بوده و یا اعجازی در آن رخ داده است؟
۳۸	پرسش چهارم: تربیت و رشد - بدنی فکری و روحی - حضرت علی علیه السلام چگونه و برعهده ی چه کسی بوده است؟
۳۸	اشاره
۳۸	ابو طالب ؛ مظلوم تاریخ
۴۲	پرسش پنجم: فاطمه بنت اسد علیها السلام کیست؟
۴۵	پرسش ششم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بعثت، دارای چه سیره و مذهبی بوده اند؟
۵۰	پرسش هفتم: ماجرای « ليله المبیت » چیست؟
۵۰	اشاره
۵۳	آیا یار غار پیامبر صلی الله علیه و آله ترسیده بود؟
۵۵	علت ترس ابو بکر چه بود؟
۵۷	پرسش هشتم: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و با کسی « صیغه اخوت » خوانده است؟
۶۰	پرسش نهم: چه کسی بعد از فتح مکه کعبه را از لوٹ بت ها تطهیر نمود؟
۶۱	پرسش دهم: آیا غدیر خم افتخاری برای تاریخ اسلام نیست؟
۶۱	اشاره
۶۶	لطایف جریان « غدیر خم » در چیست؟

- ۶۸ پرسش یازدهم: چرا حضرت علی علیه السلام در مسجد الحرام به « ولایت » معرفی نگردید؟ مگر نه این است که زادگاه او خانه کعبه بود؟!
- ۷۱ پرسش دوازدهم: چرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ﴿لَا يَبْقَى مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا أَسْمُهُ﴾ « چیزی از اسلام جز نام آن باقی نمی ماند »؟!
- ۷۱ اشاره
- ۷۳ ۱- کتمان ما انزل الله
- ۷۴ ۲- درهم کردن حق و باطل
- ۷۷ پرسش سیزدهم: چرا حق و باطل درهم شد؟
- ۷۹ پرسش چهاردهم: فرق میان خلافت و امامت چیست؟ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره ای به این مساله کرده اند؟
- ۷۹ اشاره
- ۸۱ امامت ، از اصول دین و مذهب
- ۸۴ پرسش پانزدهم: چرا به اتفاقات سال هشتم هجری توجه نمی شود؟
- ۸۷ پرسش شانزدهم: لزوم تأمل و بررسی مسلمین در حوادث غزوه « احد » در چیست؟
- ۸۷ حوادث خواندنی
- ۸۸ حادثه « یمن »
- ۸۹ پرسش هفدهم: آیا ، نشر، تبلیغ و بیان سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله ممدوح و پسندیده است؟
- ۹۱ پرسش هجدهم: آیا در مکتب اسلام دستوری مبنی بر نوشتن احادیث و حفظ آن آمده است؟
- ۹۳ پرسش نوزدهم: آیا ، سنت، هم پای قرآن است؟
- ۹۷ پرسش بیستم: چرا خلفا نقل حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله را ممنوع کردند؟
- ۱۰۲ پرسش بیست و یکم: چرا مجموعه احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله توسط عمر بن خطاب به آتش کشیده شد؟
- ۱۰۳ پرسش بیست و دوم: چرا ابو ذر غفاری در راه احادیث نبوی به شهادت رسید؟
- ۱۰۳ اشاره
- ۱۰۴ معاویه به ستوه می آید
- ۱۰۸ پرسش بیست و سوم: چرا خلفا « میثم » را به شهادت رساندند؟
- ۱۰۸ حدیث گویی بر فراز دار !
- ۱۱۴ پرسش بیست و چهارم: علت شهادت « رشید هَجْرِي » چه بود؟
- ۱۱۷ پرسش بیست و پنجم: چرا نوشتن احادیث نبوی ممنوع گشت؟
- ۱۲۰ پرسش بیست و ششم: توجیه خلفا برای منع نشر و کتابت احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله چه بود؟

- ۱۲۳ پرسش بیست و هفتم: توجیه ابو بکر برای سوزاندن احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله چه بود؟
- ۱۲۳ توجیه اول
- ۱۲۳ توجیه دوم
- ۱۲۵ پرسش بیست و هشتم: چگونه در روایات، اختلاف لفظی به وجود می آید؟
- ۱۲۵ اشاره
- ۱۲۶ پس اختلاف واقعی چه بود؟
- ۱۲۶ نتیجه
- ۱۲۸ پرسش بیست و نهم: توجیه عُمر در به آتش کشیدن احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله چه بود؟
- ۱۲۸ اشاره
- ۱۲۸ نقد و بررسی
- ۱۳۰ پرسش سی ام: چرا قریشیان از نقل احادیث می ترسیدند و از انتشار آن جلوگیری می کردند؟
- ۱۳۳ پرسش سی و یکم: داستان قلم و دوات چیست؟
- ۱۳۳ اشاره
- ۱۳۵ نکته
- ۱۳۹ پرسش سی و دوم: چرا پیامبر صلی الله علیه و آله از نوشتن وصیت نامه منصرف شدند؟
- ۱۴۱ پرسش سی و سوم: آیا عمر و خلفای دیگر از روی دلسوزی می خواستند که پیامبر صلی الله علیه و آله وصیت نامه ننویسد؟
- ۱۴۳ پرسش سی و چهارم: چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و نماز جماعت ابو بکر را برهم زد و خود به جای او نماز گزارد؟
- ۱۴۷ پرسش سی و پنجم: آیا لعن کردن از نظر قرآن اشکال دارد؟
- ۱۵۳ پرسش سی و ششم: قرآن چه کسانی را « لعن » کرده است؟
- ۱۵۵ پرسش سی و هفتم: آیا نقل احادیث جعلی توسط خلفا و نسبت دادن آن ها به پیامبر صلی الله علیه و آله قابل توجیه است؟
- ۱۵۵ اشاره
- ۱۵۸ تحقیق در روایات سب و لعن
- ۱۶۱ پرسش سی و هشتم: نظر قرآن در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله چیست؟
- ۱۶۴ پرسش سی و نهم: چرا خلفا و طرف داران شان سعی در شکستن عظمت و مقام پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند؟
- ۱۷۰ پرسش چهلم: هدف از جعل احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله توسط خلفا چه بود؟
- ۱۷۶ پرسش چهلم و یکم: تحلیل و ارزیابی روایات نقل شده از طرف داران خلفا در مورد غرانیق (بت ها)

- ۱۷۶ - اشاره -----
- ۱۷۹ - علما آیه ۵۲ سوره حج را چگونه تفسیر کرده اند؟ -----
- ۱۷۹ - اشاره -----
- ۱۸۰ - بخش اول: -----
- ۱۸۳ - بخش دوم: -----
- ۱۸۶ - پرسش چهل و دوم: وضو در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به چه شکل بوده است؟ -----
- ۱۸۸ - پرسش چهل و سوم: وضو در زمان ابو بکر (ابی قحافه) (۱۷ - ۱۳ ه. ق) به چه شکلی بود؟ -----
- ۱۹۰ - پرسش چهل و چهارم: وضو در زمان عمر بن خطاب (۱۳ - ۲۳ ه. ق) به چه شیوه ای انجام می گرفت؟ -----
- ۱۹۳ - پرسش چهل و پنجم: وضو گرفتن در زمان حکومت عثمان (۲۳ - ۲۵ ه. ق) چگونه بود؟ -----
- ۱۹۵ - پرسش چهل و ششم: فضایل و مناقب عثمان بن عفان و خدمات ارزنده او چه بوده است؟ -----
- ۱۹۵ - الف) ولید و می گساری -----
- ۱۹۶ - ب) دیدگاه کار گزاران عثمان درباره اموال مسلمانان -----
- ۱۹۷ - ج) اذان سوم در روز جمعه -----
- ۱۹۸ - د) عثمان و اقامه نماز در منا -----
- ۲۰۱ - و) اعطای فدک و خمس آفریقا از سوی عثمان به مروان بن حکم بن قتیبه -----
- ۲۰۲ - پرسش چهل و هفتم: آیا عمر بن خطاب به مقام علمی و فضایل و مناقب حضرت علی علیه السلام اعتراف نموده است؟ -----
- ۲۰۴ - پرسش چهل و هشتم: چرا عمر بن خطاب با وجود حضرت علی علیه السلام خلافت را به دست گرفت؟ -----
- ۲۰۴ - اشاره -----
- ۲۰۸ - آیا حضرت علی علیه السلام ها به عمر بن خطاب دختر داده است؟ -----
- ۲۱۰ - پرسش پنجاهم: علت جعل حدیث در مورد ازدواج ام کلثوم با عمر چیست؟ -----
- ۲۱۰ - اشاره -----
- ۲۱۶ - نتیجه -----
- ۲۱۹ - پرسش پنجاه و یکم: آیا خانه وحی را به آتش کشیدند؟ -----
- ۲۱۹ - در سقیفه بنی ساعده چه گذشت؟ -----
- ۲۲۲ - پرسش پنجاه و دوم: آیا پس از جریان سقیفه حضرت زهرا از شیخین غضب ناک بود؟ -----
- ۲۲۶ - پرسش پنجاه و سوم: آیا عمر بن خطاب به خیانت و جنایت خویش اعتراف نمود؟ -----

۲۲۶ -..... اشاره

۲۲۶ -..... متن نامه عمر بن خطاب به معاویه ملعون

۲۲۶ -..... از عمر بن خطاب به برادرم معاویه بن ابی سفیان

۲۴۴ -..... پرسش پنجاه و چهارم: آیا خالد بن ولید از کار گزاران حکومت ابو بکر بود؟

۲۴۶ -..... پرسش پنجاه و پنجم: آیا عمر بن خطاب با ادعایی که در مورد آگاهی و علم و دانش خود دارد می تواند از خدا و رسول برگزیده ی او آگاه تر و داناتر باشد؟

۲۴۹ -..... درباره مرکز

افسانه خلافت : پرسش و پاسخ پیرامون ولایت امیر المومنین علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه دانشمند، مهدی، 1348 -

عنوان و نام پدیدآور: افسانه خلافت : پرسش و پاسخ پیرامون ولایت امیر المومنین علیه السلام/مؤلف: مهدی دانشمند.

مشخصات نشر قم: خادم الرضا (ع)، 1389.

صفحه آرا: مرتضی فتح اللهی

چاپ: عمران / نوبت: چاپ چهارم - زمستان 1389

شمارگان 3000 / بها: 3300 تومان

شابک: 9 - 22 - 5912 - 964

جميع حقوق برای انتشارات خادم الرضا (علیه السلام) محفوظ است .

مرکز پخش:

ستاد اجرایی طرح توسکا (مجری توزیع سراسری کتاب ایران)

تلفن: 7736165 - 7742142 - 0251 همراه: 09122513689

انتشارات خادم الرضا (علیه السلام)

قم / خیابان صفائیه کوچه شماره 28 / نبش کوی شهید گل دوست / پلاک 284

تلفن: 7736165 - 7742142 - 251 همراه: 09125517258

موضوع علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- کلمات قصار

موضوع علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق -- خطبه ها

موضوع علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- نام ها

موضوع Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 -- Names

موضوع Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 -- *Public speaking

موضوع علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. . نهج البلاغه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. . نهج البلاغه. شرح

رده بندی کنگره 1384 25/BP38/0422

رده بندی دیویی 297/9515

شماره کتابشناسی ملی : م 16205-82

خیراندیش دیجیتال : انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب : خانم مهدیه نیلی خواجو

ص: 1

اشاره

فاطمه دست هایش را جلوی در خانه گرفته بود و نمی گذاشت در باز بشود او را به یک سو افکندم راه بر من گرفت با تازیانه بر دست هایش زدم که از شدت درد ناله و فریادش بلند شد .

در این حال تصمیم گرفتم که قدری نرم شوم و از در خانه برگردم . در این هنگام یا دشمنی علی و حرص و طمع او در ریختن خون بزرگان عرب و نیرنگ و سحر محمد (صلی الله علیه و آله) افتادم . بعد لگدی محکم به در زدم وی (فاطمه) که محکم به در چسبیده بود تا باز نشود .

فریادی زد که پنداشتم مدینه زیر و روشد و صدا زد :

ای پدر ، ای رسوا خدا بین با حبیبه تو و دختری چگونه رفتار می شود . آه ای فضا مرا بگیر ! به خدا سوگند فرزندی که در شکم داشتم کشته شد .

□

پرسش و پاسخ پیرامون ولایت امیر المومنین علیه السلام

مهدی دانشمند

ص: 2

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شرط ایمان چیست؟ در دل مهر حیدر داشتن

آینه جان راز مهر او منور داشتن با وجود آفتاب جود

آن خورشید خود می نشاید چشم بر خورشید و خاور داشتن

ای دل از غوغای محشر ایمنی دانی که چیست؟

جای در زیر لوای مهر حیدر داشتن

چون لوای نور فردا در کف حیدر بود

کافری باشد هراس از شور محشر داشتن

جز ثنای مرتضی نبود ره و رسم هما

طعمه طوطی نشاید غیر شکر داشتن

انتشارات خادم الرضا (علیه السلام)

ص: 3

مقدمه ناشر... 9

پیش گفتار... 11

پرسش یکم: اهل سنت به چه کسانی گفته می شود؟ ... 19

پرسش دوم: حضرت علی علیه السلام در کجا و چه مکانی متولد شدند؟ آیا غیر از ایشان کس دیگری در این مکان به دنیا آمده است؟ ...

22

پرسش سوم: آیا تولد حضرت علی علیه السلام واقعه ای معمولی بوده و یا اعجازی در آن رخ داده است؟ ... 24

پرسش چهارم: تربیت و رشد - بدنی، فکری و روحی - حضرت علی علیه السلام چگونه و بر عهده ی چه کسی بوده است؟ ... 28

پرسش پنجم: فاطمه بنت اسد علیها السلام کیست؟ ... 32

پرسش ششم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بعثت دارای چه سیره و مذهبی بوده اند؟ ... 35

پرسش هفتم: ماجرای « ليله المبيت » چیست؟ ... 40

پرسش هشتم: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله با کسی صیغه اخوت خوانده است؟ ... 47

پرسش نهم: چه کسی بعد از فتح مکه کعبه را از لوث بت ها تطهیر نمود؟ ... 50

پرسش دهم: آیا غدیر خم افتخاری برای تاریخ اسلام نیست؟ ... 51

ص: 5

- پرسش یازدهم: چرا حضرت علی علیه السلام در مسجد الحرام به « ولایت » معرفی نگردید؟ مگر نه این است که زادگاه او خانه کعبه بود؟ ... 58
- پرسش دوازدهم: چرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: (لَا يَبْقَى مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ)؛ چیزی از اسلام جز نام آن باقی نمی ماند؟ ... 61
- پرسش سیزدهم: چرا حق و باطل در هم شد؟ ... 67
- پرسش چهاردهم: فرق میان خلافت و امامت چیست؟ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره ای به این مساله کرده اند؟ ... 69
- پرسش پانزدهم: چرا به اتفاقات سال هشتم هجری توجه نمی شود؟ ... 74
- پرسش شانزدهم: لزوم تامل و بررسی مسلمین در حوادث غزوه « احد » در چیست؟ ... 77
- پرسش هفدهم: آیا، نشر تبلیغ و بیان سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله ممدوح و پسندیده است؟ ... 79
- پرسش هجدهم: آیا در مکتب اسلام دستوری مبنی بر نوشتن احادیث و حفظ آن آمده است؟ ... 81
- پرسش نوزدهم: آیا سنت، هم پای قرآن است؟ ... 83
- پرسش بیستم: چرا خلفا نقل حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله را ممنوع کردند؟ ... 87
- پرسش بیست و یکم: چرا مجموعه ی احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله توسط عمر بن خطاب به آتش کشیده شد؟ ... 92
- پرسش بیست و دوم: چرا ابو ذر غفاری در راه احادیث نبوی به شهادت رسید؟ ... 93
- پرسش بیست و سوم: چرا خلفا « میثم » را به شهادت رساندند؟ ... 98
- پرسش بیست و چهارم: علت شهادت « رشید هجری » چه بود؟ ... 104
- پرسش بیست و پنجم: چرا نوشتن احادیث نبوی ممنوع گشت؟ ... 107
- پرسش بیست و ششم: توجیه خلفا برای منع نشر و کتابت احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله چه بود؟ ... 110
- پرسش بیست و هفتم: توجیه ابو بکر برای سوزاندن احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله چه بود؟ ... 113

پرسش بیست و هشتم : چگونه در روایات، اختلاف لفظی به وجود می آید؟ ... 115

پرسش بیست و نهم : توجیه عُمر در به آتش کشیدن احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله چه بود؟ ... 118

پرسش سی ام : چرا قریشیان از نقل احادیث می ترسیدند و از انتشار آن جلوگیری می کردند؟ ... 120

پرسش سی و یکم داستان قلم و دوات چیست؟ ... 123

پرسش سی و دوم : چرا پیامبر صلی الله علیه و آله از نوشتن وصیت نامه منصرف شدند؟ ... 129

پرسش سی و سوم : آیا عمر و خلفای دیگر از روی دل سوزی می خواستند که پیامبر صلی الله علیه و آله وصیت نامه ننویسد؟ ... 131

پرسش سی و چهارم : چرا پیامبر صلی الله علیه و آله نماز جماعت ابو بکر را برهم زد و خود به جای او نماز گزارد؟ ... 133

پرسش سی و پنجم : آیا لعن کردن از نظر قرآن اشکال دارد؟ ... 137

پرسش سی و ششم : قرآن چه کسانی را « لعن » کرده است؟ ... 143

پرسش سی و هفتم : آیا نقل احادیث جعلی توسط خلفا و نسبت دادن آن ها به پیامبر صلی الله علیه و آله قابل توجیه است؟ ... 145

پرسش سی و هشتم : نظر قرآن در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله چیست؟ ... 151

پرسش سی و نهم : چرا خلفا و طرف داران شان سعی در شکستن عظمت و مقام پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند؟ ... 154

پرسش چهلم : هدف از جعل احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله توسط خلفا چه بود؟ ... 160

پرسش یازدهم و یکم : تحلیل و ارزیابی روایات نقل شده از طرف داران خلفا در مورد غرانیق (بت ها) ... 166

پرسش چهاردهم و دوم : وضو در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به چه شکل بوده است؟ ... 176

پرسش چهاردهم و سوم : وضو در زمان ابو بکر (ابی قحافه) (17 - 13 ه. ق) به چه شکلی بود؟ ... 178

پرسش چهاردهم و چهارم : وضو در زمان عمر بن خطاب (13 - 23 ه. ق) به چه شیوه ای انجام می گرفت؟ ... 180

پرسش چهل و پنجم: وضو گرفتن در زمان حکومت عثمان (23 - 25 ه. ق) چگونه بود؟ ... 183

پرسش چهل و هشتم: فضایل و مناقب عثمان بن عفان و خدمات ارزنده او چه بوده است؟ ... 185

پرسش چهل و هفتم: آیا عمر بن خطاب به مقام علمی و فضایل و مناقب حضرت علی علیه السلام اعتراف نموده است؟ ... 192

پرسش چهل و هشتم: چرا عمر بن خطاب با وجود حضرت علی علیه السلام خلافت را به دست گرفت؟ ... 194

پرسش چهل و نهم: آیا حضرت علی علیه السلام به عمر بن خطاب دختر داده است؟ ... 198

پرسش پنجاهم: علت جعل حدیث در مورد ازدواج ام کلثوم با عمر چیست؟ ... 200

پرسش پنجاه و یکم: آیا خانه وحی را به آتش کشیدند؟ ... 209

پرسش پنجاه و دوم: آیا پس از جریان سقیفه حضرت زهرا علیها السلام از شیخین غضب ناک بود؟ ... 212

پرسش پنجاه و سوم: آیا عمر بن خطاب به خیانت و جنایت خویش اعتراف نمود؟ ... 216

پرسش پنجاه و چهارم: آیا خالد بن ولید از کار گزاران حکومت ابو بکر بود؟ ... 234

پرسش پنجاه و پنجم: آیا عمر بن خطاب با ادعایی که در مورد آگاهی و علم و دانش خود دارد می تواند از خدا و رسول برگزیده ی او آگاه تر و دانا تر باشد؟ ... 236

پرسش پنجاه و هشتم: آیا عمر بن خطاب از کار گزاران اصلاحات بشمار می آید؟ ... 238

منزلت و مقام علی بن ابی طالب علیه السلام در اسلام و پیش گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله بالا تر و برتر از آن است که با مقیاس خویشاوندی سنجیده شود؛ زیرا کمالات، امتیازات و مجاهدات آن بزرگ وار، نشان گر این است که همه ی آن ها در جهت پیش برد و اعتلای نام و آیین خداوند بوده است. از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله او را برگزید و سفره ی علم و دانش خود را برای وی گسترد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بعد از هجرت از بین خویشان و صحابه ی نزدیک خود، فقط علی علیه السلام را برادر خویش خواند و تنها او را برای ابلاغ سوره ی « براءت » - که تمامی تعهدات با مشرکین را نقص می نمود - انتخاب کرد.

قرابت و خویشاوندی به تنهایی فضیلت محسوب نمی شود بلکه تقوی و عمل صالح معیار فضیلت می باشد.

حکومت بر مومنین برتر از آن است که کسی بتواند با نردبان پیوند های خانوادگی از آن بالا رود؛ زیرا ممکن است کسی بدون تقوا، طهارت و عمل صالح بخواهد به چنین مقامی دست یابد، در حالی که دارای پیوند خانوادگی و ارتباط خویشاوندی باشد.

معیار های قومی و قبیله ای در روی کرد خلفاء، برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله را می توان در آینه استدلال های آن ها در سقیفه مشاهده کرد. بدون شک « علی » با همین معیار هم از دیگر افراد خاندان و دوستان پیامبر صلی الله علیه و آله سزاوار تر بود. با وجود این ما مدعی آن نیستیم که تنها این قاعده ملاک گزینش است بلکه، امتیازات توانایی ها و مواهب الهی بسیاری در وجود مبارک آن حضرت بوده است که ایشان را شایسته ی جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله می کرد .

چه باک سخن گفتن درباره ی کسی که از ستون های شرافت انسانی و استوانه های جوان مردی هر گونه نقطه ی بارز و رفیعی برایش آماده و مهیاست؟ و چگونه می توان درباره ی کسی که تمام فضیلت ها به او ختم گردیده بزرگ واری ها به او پیوند خورده و همه ی صفات نیکو و خصلت های پسندیده در وجود او جلوه گر گشته سخنی بگوییم و حق او را ادا کنیم؟!

ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام ...

دمشق؛ شهری که باورهای عاشورا را در خود نهفته دارد؛ شهری که هر گوشه اش یادگاری از میعاد کاروانی است که روزی گذرش بر این خرابات افتاد.

زینب، تک سوار میدان عشق و رشادت در این شهر آرمیده ضریح طلایی و نورانی زهرای سه ساله - حضرت رقیه خاتون - تورا میهمان خانه ای می سازد که سراسر نور است و صفا.

در مقابل حرم در دانه ی حسین با حسرت و اندوه، غرق در اندیشه ای می شوم که تاریخ را برای چند مین بار می کاود تا عمق درد

آدمی را به تصویر کشد و چرا و چگونه هایی را حلاجی نماید که عاقبت کار انسان را بدین جا می کشاند .

چگونه تازیانه، و سیلی غل و زنجیر، آتش و دود و کعب نی، می توانند مجازات کودکی سه ساله باشند که گناهِش عشق به پدر بود؟! به دنبال شتران دویدن زیر گرد و غبار سم اسبان گم شدن و یکه و تنها بیابان های شام را گشتن برای رقیه ی کوچک، کار طاقت فرسایی نیست؟!!

سر بریده پدر را - به عنوان بهترین سوغات و عالی ترین ترحم - در طبقی سبز نهادن و نثار او نمودن شقاوتی بی رحمانه نیست؟!!

به راستی چرا باید حسین بن علی علیه السلام و یارانش زیر سم ستوران ظالمان حکومت پرست ری و شامات جان بسپارند و دو دست بریده ی عباس علیه السلام علم دار دشت کربلا - مورد معامله زر اندوزان دنیا پرست و کور دل قرار گیرد؟!!

تاریخ بهترین سند برای تمامی قضایاست. اگر با انصاف، به بررسی علل و عواقب حادثه ها پردازیم از هر دو طرف برخی طرف داران متعصب را خواهیم دید که حتی حاضر نیستند برای اثبات ادعای خویش پای میز مذاکره نشسته و ریشه های انحراف را در تاریخ یافته و از تکرار جنایاتی مانند واقعه کربلا جلوگیری کنند .

مگر نمی گویند: « گفت گوی تمدن ها »؟! پس چگونه است که نمی توان درباره اندیشه ها تبادل و گفت گو نمود؟! چرا همیشه بهترین سلاح و حربه مقابله را فحاشی می دانیم؟ چرا تحقیر و تهدید؟ چرا توییح و

توهین؟ چرا نمی گذاریم دلیل و منطق جای گزین افکار غلط و شیطانی گردد؟

هر انسانی طالب هدایت و کمال، است نه حماقت و ضلالت. پس بهترین فرصت برای قلم به دست گرفتن زمانی است که رسوخ این اندیشه ها نتواند وجدان های منجمد در بطن تاریخ را بیدار ساخته و آنان را با واقعیاتی که سال هاست در کنار شان بوده آشنا نماید.

بی درنگ، قلم را با یک «یا علی» به دست می گیرم و آن چه را که قرآن در موردش فرموده با خود زمزمه می نمایم (ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ....) ابتدا با قلم عهدی می بندم تا در تاریکی ها و کوره راه ها نلغزد، هر آن چه که ناحق می پندارد ننگارد و در نگارش حقایق به کندی نچرخد.

از او قول می گیرم که توهین و تحقیر احساسات را از خود دور کند؛ چرا که با این سخنان هرگز راه به جایی نخواهد برد و گره از مشکلی نخواهد گشود.

از قلم در مورد آیه ای که در شانش نازل شده، می پرسم: چرا «ن» است و «نان» نیست؟ می گوید چون بعضی ها قلم را برای نان خوردن می خواهند تا به نوایی برسند می گویم پس «ن» چیست؟ می گوید: هشدار خداست که نلغزم؛ زیرا ممکن است با یک حرکت من، خونی به ناحق ریخته شود، آبرویی بریزد و یا مالی به حراج رود. می گویم: دلم برایت می سوزد که هم چون، مرغی هم در عزا و هم در عروسی، سرت بریده می شود. اگر غلط بنویسی می گویند: ای قلم شکسته؛ و اگر

حقیقت را بنویسی، خواهند گفت به چه استادی! یعنی بدی ها را به تو و خوب ها را به صاحبت نسبت می دهند.

پس من و قلم هم پیمان شدیم تا وسواس گونه به نگارش حقایق پردازیم.

کاغذ نیز منتظر انگستانی بود تا آن چه را که با قلم در بطن او می نگاشت، هم چون آینه ای به تصویر کشد رشته سخن را این بار با او (کاغذ) گشودم ای آینه تمام نمای حق و باطل! تو نیز باید متعهد شوی که جز نور، حقیقت نشان ندهی؛ که نور در جمال تو، صد چندان می شود مراقب باش ظلمت شب و خدعه و نیرنگ خزیده در تاریکی تو را مکدر نسازد و جیوه ی جلوه ات را محو نماید؛ که اگر چنین شدی، زنگار غفلت و پریشانی سیمای جذابت را غرق خود خواهد نمود و مجالی برای زدودن چهره ی غم گرفته ات نخواهد گذاشت. اگر تصویر نور را بنمایانی در قلوب مردم جای خواهی داشت والا در تاریکی شبهه و نیرنگ به سان دفتری سیاه و آلوده به زباله دان تاریخ سپرده خواهی شد.

من، قلم و کاغذ میثاق دیرینه ای با یک دیگر داریم؛ میثاقی که شاید ما را تا اعماق قرن ها و سال های پیش و بعد از خودمان ببرد.

راستی! مرکب سیاه قلم او نیز ما را در این راه طولانی هم سفر خواهد بود. پس خوب است او را در عهدی که با خود داریم شریک سازیم:

ای مرکب! با آن که تیره ای ولی سعی کن بر سفیدی کاغذ،

سپیدی ها را بنگاری و جز نورانیت حقیقت و هدایت اثری از خود به جای نگذاری در کوچه و پس کوچه های دفترم چنان گام بردار که همه ذره بین به دستان حقیقت جو را به دنبال خویش بکشانی

و اینک انگشتانم که تکیه گاه قلم و قلب من اند. آن ها که می دانم همانند یاران علی علیه السلام (سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و مالک) تا آخرین لحظه هم قدمند و هرگز قلم رسالت و ولایت را رها نخواهند کرد. با شما میم! در تحریر حقایق بازوان پر قدرتی برایم باشید تا خدای ناکرده دچار لغزندگی و خطا نکردم.

دل را به دریای پرتلاطم امید و توکل سپردم و با ذکر « الله، محمد، علی، فاطمه حسن و حسین » در حرم باصفای حضرت رقیه روی به افقی که نویدبخش روشنایی، بود تصمیم به نگارش مطالبی گرفتم که مدت ها ذهنم را به خودشان مشغول ساخته بودند.

سوالات متعددی هم چون دانه های تسبیح، رشته ی افکارم را پر نموده اند روزی خواستم طی نام های این مجهولات را به استادی که با اعتقادی متفاوت، مطالعه و تحقیق می نمود تقدیم کنم ولی می دانستم القای شبهه و ایجاد زمینه های ذهنی منفی در مورد آثار و اعتقادات، دیگران کار درستی نخواهد بود. همه ی ما مدعی هستیم که به حقیقت رسیده ایم و چشمان مان چیز هایی را دیده اند که شاید دیگران ندیده اند و به این آسانی تن به انتقاد و پیشنهاد دیگران (حتی اگر به صلاح نیز باشد) نمی دهیم .

با خود اندیشیدم که ابتدا باید تعصبات را کنار گذاشت و تعهدات را

هم راه با تحقیق متقن، سر لوحه زندگی نمود. نخست به آن چه که اساتید بودند، شک کردم و سخنان اعظم و اساتیدی چون حضرات آیات سید احمد امامی، سید حسن، امامی ناصری، ابطحی، مرحوم حاج علی اکبر فقیه و استادب اخلاق آیت الله مظاهری را کنار گذاشتم؛ چون علمای شیعه کارشان دفاع از شیعه و اعتقادات آن هاست.

این ها بزرگان تشیع هستند و عقاید و آرای آنان در مکتب شیعه مورد قبول می باشد. بنابراین بهتر دیدم تا نظریات علمای عامه را نیز استخراج نموده و از افقی دیگر و با چشمانی مهربان و شیفته، با ذهنی خالی از تمام اعتقادات، شیعی به پردازش مطالب همت گمارم.

اولین سوال مطرح شده این بود که چرا به طرف داران خلفا اهل سنت می گویند؟ یا مگر در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله دوگانگی بوده که مسلمانان به دو دسته شیعه و سنی تقسیم شده اند؟

با هجوم این گونه سوالات گریزی از تحقیق و تفحص در متن تاریخ نبود و نیاز به جست جوی اسناد و مدارک مستدل مبنی بر عدم این دوگانگی ضروری به نظر می رسید تا مشخص شود که زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله دانشگاه انسان سازی، او شاگردان ممتاز او راه و رسم او و فرامین و سنت او چگونه بوده اند و با این تفاسیر، اکنون « سنی » واقعی کیست؟ ما یا آن ها؟!

اگر صفحات قطور تاریخ را ورق زده باشید، به اطلاعاتی دست می یابید که حقایق نهفته در آن ها تا اکنون باز گو نشده اند و گذر ایام، گرد و غبار فراموشی را بر آن ها افکنده

بہتر است برای روشن شدن بحث و پاسخ این گونه سوالات، امتیازات خلیفہ اول و اسنادی را کہ دال بر صحت خلافت اوست بررسی کردہ و ببینیم کہ آیا در قرآن احادیث نبوی و یا تاریخ اسلام، سندی برای خلافت ابو بکر وجود دارد؟

اگر تجمع مردم را در آن زمان بر آیات قرآنی و سخنان و سفارشات نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ مقدم بدانیم؛ حرفی برای گفتن نخواہد ماند. زیرا کسی کہ خلیفہ و تجمع مردم را بر قرآن و پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ مقدم بدارد، بی شک پیرو خلیفہ و مردم خواہد بود؛ نہ مطیع قرآن و رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ!

اگر سنت ابو بکر، عمر و عثمان سنت پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ بود، چرا زمانی کہ بہ حضرت علی علیہ السلام - بعد از مرگ عمر و قبل از نصب عثمان - پیشنهاد خلافت بہ شرط عمل بہ کتاب خدا، سنت رسول او و سیرہ شیخین دادہ شد، حضرت در جواب فرمودند « خلافت را قبول می کنم بہ شرط عمل بہ کتاب خدا سنت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و شیوہ ی، خود، نہ سیرہ شیخین. »؟

بہ راستی اگر در سیرہ حضرت علی علیہ السلام نقص و ضعفی بود، چرا گفتہ نشد؟ و اگر سیرہ شیخین بی عیب و کامل بود چرا حضرت علی علیہ السلام از قبول و عمل بہ آن امتناع ورزید؟

سوالات و چراہای متعددی پیرامون این مسایل وجود دارد و تنہا راہ پاسخ گویی بہ آن ہا، رجوع بہ تاریخ و کند و کاو ریشہ ای است. اگر تاریخ زندگی حضرت علی علیہ السلام - از تولد تا شہادت - را مورد تحقیق و بررسی قرار دہیم در می یابیم کہ آیا باید پیرو سنت پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و علی علیہ السلام بود و یا پیرو سنت خلفایی ہم چون (ابو بکر، عمر، عثمان و خلفای

بدین جهت با طرح این مباحث در قالب 56 پرسش، در صدد پاسخ گویی به آن ها بر آمدم .

پاره ای از این پرسش ها را طی مطالعاتی که در سال 68 انجام داده بودم یاد داشت و به مرور زمان نکاتی بر آن اضافه نمودم. اما این پایان کار نبود؛ جمعی از دوستان و اندیشمندان گرامی من را نسبت به جمع بندی مطالب گردآوری شده تشویق و ترغیب کردند. با صلاح دید این جانب تدوین و باز نویسی این نوشته ها به همت و یاری انتشارات خادم الرضا علیه السلام به سر انجام رسید.

البته پرداختن به مسایل به طور کامل ممکن نبود؛ بنابراین توضیح و بررسی بیشتر در این زمینه را به طرح پرسش های بعدی که در مجلد های دیگر به چاپ خواهد رسید موکول نمودم.

اکنون ، شما برادر و خواهر عزیز آن چه پیش رو دارید حقایقی است مکتوم در لابه لای صفحات قطور تاریخ هر که باشید و پیرو هر دین و مسلکی با دیدی منطقی و به دور از هر ذهنیتی، به قضاوت در مورد مظلومیت ها و حق کشی ها بنشینید و وجدان خویش را در محکمه ی الهی قاضی قرار دهید؛ آن گاه به آن چه رسیدید، ایمان بیاورید.

اصفهان

مهدی دانشمند - زمستان 1381

ص: 18

پرسش یکم : « اهل سنت » به چه کسانی گفته می شود؟

امت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از رحلت ایشان جامعه ای بود که در آن برخی به یقین و عده ای به ظاهر به رسالت آن حضرت ایمان داشتند، مردم زندگی و روابط خویش را بر محور رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله استوار کرده بودند.

انحرافی که بعد از وفات رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله در مکانی به نام سقیفه حاصل شد اولین انحراف در نظام حکومتی اسلام محسوب می شد؛ زیرا رهبری از مسیر طبیعی خود خارج شد و در زمانی اندک تجربه ی حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه و قوانینی که قادر به پیاده نمودن احکام اسلام، بودند به گونه های مختلف ساقط شدند. در نتیجه، احتمال زوال و نابودی جامعه اسلامی - و پس از آن امت اسلامی - بیش از هر زمان دیگر، محسوس بود.

مساله خلافت، بلافاصله پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح شد؛ ابو بکر حکومت را به دست گرفت و بر مسند خلافت نشست در این امر بسیاری از صحابه او را یاری کردند و تنها حضرت علی علیه السلام، عده ای از صحابه و چند نفری از بنی هاشم با او مخالفت کردند. مخالفان خلیفه « رافضی » یا « شیعه » نام گرفتند و در مقابل موافقان این خلافت را « اهل

امروزه به کسی که پیرو خلفا (ابو بکر، عمر، عثمان و حضرت علی علیه السلام) بوده و به طور یک سان به خلافت آن ها اعتقاد داشته باشد، « سنی اهل سنت و جماعت » می گویند. هم چنین کسی که پیرو یکی از چهار امام حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی، باشد از چهار شاخه ی اهل سنت محسوب شده و به او « سنی » گفته می شود.

با بیان مطالب، فوق این سوال پیش می آید که منظور از « سنت »، سیره و روش چه کسی است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله یا ابو بکر؟! اگر منظور سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است تکلیف حدیث ثقلین چه می شود؟ (1)

نخستین سال های پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله، طوفانی به پا گردید که گرد و غبار ناشی از آن تا به امروز فروکش نکرده و به همین دلیل بسیاری از مسلمانان از دریافت حقیقت تعالیم و معارف اسلام باز مانده اند.

متأسفانه بی تفاوتی و عدم آگاهی گروهی از مسلمین از یک سو و تلاش های منافقین از سوی دیگر سبب گشت تا تصمیم گیری در امور خلافت به دست عده ای کج اندیش و نا اهل بیفتد؛ همان کسانی که از موقعیت های ظاهری خود بهره جستند و سفارش ها و وصایای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمینه ی ولایت و رهبری علی را به طور غلط تفسیر و تاویل نمودند.

این عده بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در یک نشست انحصاری در

ص: 20

1- « اِنِّی تَارِكٌ فِیْكُمْ التَّقْلَیْنِ ... »

سقیفه ی بنی ساعده - بدون توجه به وصایا و سفارش های پیامبر صلی الله علیه و آله در زمینه ی خلافت و رهبری - اقدام به انتخاب خلیفه ای دیگر کردند. این مجلس شوم در حالی تشکیل گردید که علی علیه السلام و تعدادی از صحابه خاص رسول الله صلی الله علیه و آله مشغول تغسیل تکفین و تدفین بدن مطهر خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله بودند.

عاملین این اختلافات و دوگانگی ها باید در روزی که به ذره ای خیر و نیکی و شر و بدی رسیدگی می شود، پاسخ گو باشند؛ پاسخ آنان جز ندامت نخواهد بود و البته در آن، روز ندامت هرگز اثری ندارد .

ص: 21

پرسش دوم: حضرت علی علیه السلام در کجا و چه مکانی متولد شدند؟ آیا غیر از ایشان کس دیگری در این مکان به دنیا آمده است؟

ای تاج سر افتخار بشر خاک راه تو *** ای قبله گاه عالمیان زادگاه تو

راز بقای کعبه نهان بود سال ها *** روشن نمود مساله را روی ماه تو

یزدان تو را به خانه خود چون پناه داد *** دارد امان هر آن که بود در پناه تو

با استناد به مدارک موجود و با مراجعه به کتب معتبر اهل عامه می توان با قاطعیت گفت که هیچ کس جز حضرت علی علیه السلام در کعبه، به دنیا نیامده است. در کتاب الغدیر، ج 6، ص 23 و در کتاب مستدرک الوسائل، ج 3، ص 483، این ادعا ثابت گردیده است. بسیاری از منابع اهل عامه نیز این ادعا را تایید می کنند که به تعدادی از آن ها اشاره می کنیم .

1- مروج الذهب، ج 2، ص 2، تالیف: ابی الحسن المسعودی الهذلی؛

2- تذکره خواص الامه، ص 7، تالیف: سبط بن الجوزی الحنفی؛

ص: 22

- 3- الفصول المهمّة، ص 14، تاليف: ابن الصباغ المالكي؛
- 4- السيره النبويه، ج 1، ص 150، تاليف: نور الدين على الحلبي - الشافعي؛
- 5- شرح الشفا، ج 1، ص 151 تاليف الشيخ على القارى الحنفى؛
- 6- مطالب السؤل، ص 11، تاليف: ابى سالم محمد بن طلحه الشافعي؛
- 7- محاضره الاوائل، ص 120، تاليف: الشيخ علاء الدين السكتوارى؛
- 8- مفتاح النجا فى مناقب آل العبا، تاليف: ميرزا محمد البدخشى؛
- 9 - المناقب، تاليف: الامير محمد صالح الترمذى؛
- 10- مدارج النبوه، تاليف: الشيخ عبد الحق الدهلوى؛
- 11- نزّه المجالس، ج 2، ص 204، تاليف: عبد الرحمن الصفورى الشافعي؛
- 12 - آيينه، تصوف، ص 1311 تاليف شاه محمد حسن الحشتى؛
- 13 - روائح المصطفى، ص 10، تاليف: صدرالدين احمد البردوانى؛
- 14 - كتاب الحسين، ج 1، ص 16، تاليف: السيد على جلال الدين؛
- 15 - نور الابصار ص 76 ، تاليف: السيد محمد مومن شبلنجى؛
- 16 - كفايه الطالب، ص 37، تاليف: الشيخ حبيب الله الشنقيطى.

پرسش سوم: آیا تولد حضرت علی علیه السلام واقعه ای معمولی بوده و یا اعجازی در آن رخ داده است؟

بی شک حادثه ی 13 رجب، نشانه ای از سوی پروردگار است. به راستی خلقتی که منبع آن از نور باشد، معجزه و آیتی است از جانب خداوند در حق کسی که او را مولود کعبه می نامند در تولد آن حضرت چندین معجزه نهفته که کمتر به آن ها توجه می شود؛ در کیفیت تولد ایشان چنین گفته اند :

1 - ایجاد شکاف بر دیوار مستجار کعبه ، هم زمان با احساس درد مخاض بر فاطمه بنت اسد علیها السلام (مادر حضرت).

2 - ورود فاطمه بنت اسد علیها السلام از دیوار به درون کعبه هر کسی ایجاد شکاف ناگهانی را بر کعبه می دید مضطرب گشته، از آن جا می گریخت؛ چون احتمال ریزش دیوار و تخریب سقف کعبه را می داد ولی فاطمه بنت اسد علیها السلام در کمال آرامش و در حالی که باردار بود، وارد خانه خدا شد در حالی که هر زن حامله ای در این ، اوقات تنها به فکر سلامت فرزند خویش است تا ضربه ای به شکم پهلوی و دیگر اعضای خود و بچه اش وارد نشده و آسیبی نبیند. با توجه به این مسایل در می یابیم که ورود حضرت فاطمه بنت اسد علیها السلام به کعبه دعوتی الهی و از سوی ولی الله الاعظم حضرت علی علیه السلام بوده که در شکم مادر را به این امر رهبری کرده اند.

3- بسته شدن شکاف کعبه بعد از ورود مادر حضرت با این بسته شدن شکاف توصیف، دیگر آشکار است که این دعوت ویژه تولد حضرت بوده و کس دیگری در آن شریک نمی باشد.

4- قفل در کعبه تا سه روز - به هیچ نحوی - باز نشد؛ به طوری که همه از باز شدن آن نا امید گشتند.

5- سه روز و سه شب فاطمه بنت اسد علیها السلام با نوزاد خویش، بدون آب و غذا درون کعبه بودند.

6- بعد از سه روز، ناگهان قفل در کعبه - به اذن خدا - خود به خود گشوده می شود.

7- در باز شد و فاطمه بنت اسد علیها السلام به همراه فرزندش (مولود کعبه) از آن جا خارج شدند.

كَشَفُ السُّتْرِ عَنِ الْحَقِّ الْمُبِينِ

وَ تَجَلَّى وَجْهَ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَ بَدَأَ امْصَبَاحَ مِشْكَاهِ الْيَقِينِ

وَ بَدَتْ مَشْرِقُهُ شَمْسِ الْهُدَى

فَأَنْجَلَى لَيْلَ الضَّلَالِ الْمَظْلَمِ

وُلِدَتْ شَمْسِ الصَّحَى بَدْرِ التَّمَامِ

فَأَنْجَلَتْ عَنَادَ يَا جِيرَ الصَّلَامِ

نَادَ : يَا بُشْرَاكُمْ هَذَا

غُلَامٌ وَجْهَهُ فَلَقَهُ بَدْرٌ يَهْتَدِي

بَسْنَا أَنْوَارِهِ فِي الظُّلْمِ

8- چشمان نوزاد تازه به دنیا آمده بسته بود؛ به گونه ای که همه نگران بودند که مبادا این مولود نابینا باشد. اما هنگام به ساحل نشستن کشتی پر تلاطم ولایت بر ساحل سینه ی نبوت (رسول اکرم صلی الله علیه و آله)، چشمان ناخدای هدایت گشوده شد و سیمای نورانی رحمه للعالمین حضرت محمد صلی الله علیه و آله دیدگان مولود کعبه را روشن نمود و این لحظه وصال تا به ابد، در قاب دیدگان هر دو به ودیعه نهاده شد.

9- نام مولود کعبه از جانب پروردگار عالم بر قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله ابلاغ گردید نام مرا بر مولود کعبه ام بگذار و او را «علی اعلی» بنامید.

10- انگشت سبابه حضرت علی علیه السلام به طرف آسمان اشاره کرد و با زبانی فصیح و بلیغ به وحدانیت خدا و نبوت رسول او و به ولایت خود و یازده فرزند خویش (12 امام) شهادت داد.

11- شکاف کعبه تا ابد محو شدنی نیست و تلاش دشمنان ولایت به بهانه تعمیر، شکاف کار بی هوده ای است؛ چرا که پس از هر بار تعمیر دیوار دوباره از همان محل شکافته می شود!

قَبْلَةً تَدْعُوا وَقَدْ جَاءَ بِهَا دَاءُ الْمَخَاضِ *** نَحْوَ جِذْعِ النَّخْلِ مِنَ الطَّافِ ذِي اللُّطْفِ الْمَفَاضِ

فَدَعَتْ خَالِقَهَا الْبَارِي بِأَحْشَاءِ مَرَاضٍ *** كَيْفَ صَبَّحَتْ؟ كَيْفَ عَجَّتْ؟ كَيْفَ نَاحَتْ؟

« السَّتُّ أَدْرِي »

ص: 26

وَلَدَ الطَّهْرِ « عَلِي » مِنْ تَسَامِي فِي عِلَاةٍ ؟ *** فَاهْتَدَى فِيهِ فَرِيقٌ وَفَرِيقٌ فِيهِ تَاهُ

ضَلَّ أَقْوَامٌ فَضَنُوا : إِنَّهُ حَقًّا آلِهِ *** أَمْ جُنُونُ الْعِشْقِ هَذَا لَا يَجَاذِي ؟

« لَسْتُ أَدْرِي »

ص: 27

پرسش چهارم: تربیت و رشد - بدنی فکری و روحی - حضرت علی علیه السلام چگونه و برعهده ی چه کسی بوده است؟

اشاره

خوب است قبل از پاسخ به این سوال، به طور مختصر با شخصیت و الدین حضرت و شیوه زندگی آن دو بزرگ وار آشنا شویم.

ابو طالب ؛ مظلوم تاریخ

علی علیه السلام هم از جانب پدر و هم از جانب مادر، هاشمی است؛ پدر او « ابو طالب بن عبد المطلب بن هاشم » و مادرش « فاطمه بنت اسد بن هاشم » است . در عظمت شان و شخصیت آن بزرگ وار (ابو طالب) همین بس که پدر عالی قدر امیر المومنین علیه السلام است.

یکی از نغمه هایی که اهل باطل برای دشمنی با امیر المومنین علیه السلام ساز کردند ، این بود که پدر شان (ابو طالب) مشرک از دنیا رفته است حال آن که اجماع اهل بیت علیهم السلام و ضرورت مذهب شیعه امامیه بر آن است که ابو طالب علیه السلام با اسلام و ایمان و اعتقاد به نبوت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمود و خدمات آن بزرگ وار در حق رسول الله صلی الله علیه و آله و در راه پیشرفت اسلام آشکار تر از آن است که احتیاج به بیان داشته باشد.

جناب عبد العظیم حسنی مدفون در (شهر ری) درباره ابو طالب علیه السلام به امام رضا علیه السلام نامه ای می نویسد. امام در جواب ایشان می فرمایند:

« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّكَ أَنْ شَكَكْتَ فِي إِيْمَانِ أَبِي طَالِبٍ كَانَ مَصِيرَكَ إِلَى النَّارِ »؛ « اگر در ایمان ابو طالب شک کنی، در آتش جهنم خواهی بود. » (1)

امام صادق علیه السلام به نقل از پدران شان در این باره می فرمایند:

روزی امیر المومنین در میدان کوفه نشسته و مردم در اطراف آن حضرت تجمع کرده بودند. ناگهان مردی از میان آن ها بر خاست و گفت: یا امیر المومنین، شما دارای این مقام هستید که خداوند به شما عطا کرده ولی پدر تان ابو طالب، در آتش معذب است!

حضرت در جواب فرمودند ساکت باش خدا دهانت را بشکند! قسم به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را بر حق به رسالت برگزیده است اگر پدرم در روز قیامت همه ی گناه کاران روی زمین را شفاعت کند خدا شفاعت او را درباره آن ها قبول می کند آیا پدرم در آتش جهنم معذب است در حالی که پسرش قسیم الجنه و النار می باشد؟! قسم به خدایی که محمد را بر حق فرستاده، نور پدرم در روز قیامت بر همه انوار غالب است. مگر بر پنج نور و آن عبارت است از نور محمد نور من نور فاطمه علیها السلام نور حسن و حسین علیهما السلام و نیز نور نه نفر از فرزندان حسین علیهم السلام نور ابو طالب از نور ماست که خداوند آن را دو هزار

ص: 29

سال قبل از خلقت آدم آفریده است. (1)

مرحوم طبرسی رحمه الله در ذیل آیه 26 سوره انعام می نویسد:

« امامان اهل بیت علیهم السلام اجماع کرده اند که ابو طالب علیه السلام ایمان آورد. اجماع آن ها حجت است زیرا آن ها یکی از ثقلین هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به تمسک بر آن دوام کرده است.»

اشعار جناب ابو طالب علیه السلام نیز نشانه ای دیگر از اسلام آوردن و حمایت او از پیامبر صلی الله علیه و آله است. « ابن هشام » که از بزرگان اهل عامه است، در « سیره » خود اشعار لامیه ابی طالب علیه السلام را بیان می کند که در این جا به عنوان، نمونه به چند بیت اشاره می کنیم:

فَإِيدَهُ رَبُّ الْعِبَادِ بِنَصْرِهِ *** وَأَظْهَرَ دِينًا حَقَّهُ غَيْرَ بَاطِلٍ

پروردگار بندگان را با یاری خود محمد صلی الله علیه و آله یاری نمود و دین حقی اظهار کرد که در آن باطلی وجود ندارد.

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَا وَجَدْنَا مُحَمَّدًا *** نَبِينًا كَمُوسَى خَطَّ فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ

آیا ندانسته اید که ما محمد را پیامبر صلی الله علیه و آله مانند موسی می دانیم که نام او در کتاب های گذشته نوشته شده است.

وَلَقَدْ عَلِمْتَ بَانَ دِينَ مُحَمَّدٍ *** مِنْ خَيْرِ أَدْيَانِ الْبَرِيَّةِ دِينًا

دانسته ام که دین محمد صلی الله علیه و آله از بهترین ادیان الهی است که به مردم عرضه شده است. (2)

ص: 30

1- احتجاج طبرسی، ص 230؛ بحار الانوار، مجلسی، ج 35 ص 65 امالی، شیخ صدوق، ص 110.

2- برای آشنایی و مطالعه این اشعار و امثال آن ها رجوع کنید به: الغدير، ج 7، ص 331.

درباره ایمان آوردن ابی طالب علیه السلام کتب فراوانی توسط نویسندگان و بزرگان شیعی و سنی به رشته تحریر در آمده است؛ از جمله :

1- امیر المومنین، تالیف: آیه الله سید علی اکبر قریشی (ارومیه ای) ص 21 ؛

2- بغیه الطالب لایمان ابی طالب تالیف جلال الدین عبد الرحمن سیوطی (متوفای 911 ه. ق)؛

3- بغیه الطالب لایمان ابی طالب، تالیف : محمد عباس لکنهویی؛ [\(1\)](#)

4- ایمان ابی طالب، تالیف: سید بن طاووس رحمه الله ؛ [\(2\)](#)

5- ایمان ابی طالب تالیف شیخ سهل بن احمد دیباجی (رجال نجاشی)؛

6- اسنی المطالب فی نجاه ابی طالب، تالیف: احمد زینی و حلان شافعی؛

7- اثبات ایمان ابی طالب تالیف محمد معین هندی حنفی (متوفای 1161 ه. ق).

ص: 31

1- الذریعه، ج 2، ص 134.

2- الذریعه، ج 2، ص 212.

پرسش پنجم: فاطمه بنت اسد علیها السلام کیست؟

فاطمه بنت اسد مادر امیر المومنین علیه السلام یکی از زنان بزرگ وار صدر اسلام است وی در زمان حضرت خدیجه کبری علیها السلام (همسر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله) قرابت و نزدیکی خاصی با ایشان داشت و مقام او بالا تر از زنانی مانند اسماء بنت عمیس و دیگران می باشد.

این بانوی بزرگ وار، سال ها هم چون مادری مهربان در خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود. ایشان از جمله زنان مهاجری است که به مدینه هجرت و در آن جا وفات یافت. نقل است که هنگام به خاک سپاری او، رسول خدا صلی الله علیه و آله با «چهل تکبیر» بر جنازه او نماز گزارد در بحار الانوار از روضه کافی و کتاب فضائل چنین نقل شده است:

چون فاطمه بنت اسد علیها السلام از دنیا، رفت آن حضرت (علی) در حال گریه به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت سوال کردند: یا علی چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: مادرم از دنیا رفت. فرمود: مادر من نیز از دنیا رفته است؛ او فرزندان خویش را گرسنه می گذاشت و مرا سیر می نمود؛ فرزندان خود را ژولیده مورها می کرد و سر مرا

روغن می زد به خدا قسم در خانه ابو طالب درخت خرما می بود که هر صبح به کنار درخت رفته و از آن خرما می چید و هنگامی که عمو زادگانم (فرزندان فاطمه بنت اسد) بیرون می رفتند آن خرما ها را به من می خوراند!

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به تجهیز فاطمه بنت اسد مشغول شد. پیراهن خویش را بر وی کفن کرد در تشییع جنازه او با کمال تانی راه می رفت و در هنگام خواندن نماز برای او، هفتاد تکبیر گفت قبل از این که او را در قبر بگذارند، در او خوابید و با دستان مبارک خویش او را در قبر جای داد.

زمانی که مردم بر می گشتند حضرت بر بالای قبر ایستاد و فرمود: « اَبْنُكَ اَبْنُكَ لَا جَعْفَرٌ لَا عَقِيلُ ! » (پسر است، پسر نه جعفر نه عقیل)

حاضران چون این اعمال و رفتار را از پیامبر مشاهده کردند گفتند یا رسول الله در دفن فاطمه بنت اسد کاری کردی که نظیر آن را تا به حال ندیده بودیم؛ برای او هفتاد تکبیر گفتی در تشییع جنازه اش با پای برهنه راه رفتی پیراهنت را بر او کفن کردی و به او گفتی: « اَبْنُكَ اَبْنُكَ لَا جَعْفَرٌ لَا عَقِيلُ ! »

حضرت در جواب فرمودند با تانی راه رفتن؛ برای آن

بود که ازدحام ملائکه زیاد بود؛ لذا به آرامی قدم بر می داشتم. اما هفتاد تکبیر، گفتم، برای آن بود که 70 صف از ملائکه بر او نماز خواندند. این که در قبرش خوابیدم برای آن بود که روزی برای او از فشار قبر صحبت می کردم ایشان به من گفت و اضعفاه! (چقدر ناتوانم بر فشار قبر). این که پیراهنم را کفن او قرار دادم برای آن بود که روزی جریان روز محشر و واقعه محشر شدن مردم را برای او نقل می کردم، گفت: وَ اسوءَ تاه! لذا پیراهنم را برای او کفن کردم تا در قیامت از قبر مستور برخیزد این که به او گفتم « اِنَّكَ ابْنُكَ لَا جَعْفَرَ وَلَا عَقِيلَ » برای آن بود که وقتی دو ملک بر او نازل شدند و از خدایش پرسیدند، گفت: « اللّهُ رَبِّي »؛ گفتند: پیامبرت کیست؟ گفت محمد صلی الله علیه و آله؛ گفتند: ولی و امام تو کیست؟ شرم کرد از این که بگوید: پسر من! که من به او گفتم: بگو پسر علی بن ابی طالب علیه السلام که خداوند با این کلمه قلبش

را آرام و چشمش را روشن نمود.

ص: 34

پرسش ششم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بعثت، دارای چه سیره و مذهبی بوده اند؟

در ارتباط با سیره و مذهب پیامبر صلی الله علیه و آله - قبل از آن که به پیامبری معبوث شوند - اقوال گوناگونی وجود دارند. در بحار الانوار به طور مفصل در این باره بحث شده و موضوعات و نظریات مختلفی مورد نقد و بررسی قرار گرفته اند. (1)

بعضی می گویند که آن حضرت پیرو دین ابراهیم خلیل بوده است. اما مگر این گونه نیست که با مبعوث شدن پیامبر صلی الله علیه و آله بعدی، دین قبلی او تعطیل می گردد؟ با توجه به این که دو پیامبر اولو العزم حضرت عیسی و حضرت موسی علیهما السلام بعد از حضرت ابراهیم علیه السلام آمده اند چطور پیامبر صلی الله علیه و آله از آن ها پیروی نکرده است؟!

برخی اعتقاد دارند که ایشان پیرو مکتب مسیح بوده اند. اما اشکالی که بر این عقیده گرفته می شود این است که مگر پیامبر صلی الله علیه و آله نفرمود: بعد از عیسی علیه السلام دین او تحریف گردید؟ پس چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله خدا از دین تحریف شده، تبعیت می نمود؟

عده ای نیز بر این عقیده اند - و ظاهراً هم همین طور است - که پیامبر صلی الله علیه و آله مامور نبوده تا پیامبری خویش را آشکار سازد - ولی برای

ص: 35

خود پیامبر بوده لذا به شریعت خود رفتار می کرد.

آری، مقام نبوت و رسالت - که نمی توان آن را با مقیاس فکری و مادی بشر سنجید - از نظر مقدمات عقلانی اخلاقی و روانی نیازمند آمادگی و شایستگی زیادی است تا بتواند انسان ها را به کمال مطلوب سوق دهد.

در بعضی از آیات قرآن کریم پیامبران در سطح عالی تری معرفی گردیده اند. از برخی آیات قرآن مجید چنین بر می آید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بعثت از جهت ایمان و عقیده و اخلاق بر دیگر افراد برتری و امتیاز خاصی داشته و از آمادگی و شایستگی مخصوصی برخوردار بوده است؛ به عنوان مثال در سوره شعرا چنین می خوانیم:

(الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَ تَقْلُبَكَ فِي السَّاجِدِينَ)؛ [\(1\)](#) « خدایی که می بیند تو را آن گاه که (به عبادت) بر می خیزی و در میان سجده کنندگان منتقل می گردی ».

ابن عباس در تفسیر این آیه می گوید:

« ای پیامبر! خدا تو را از صلب پیامبران به صلب پیامبران دیگر منتقل نمود تا تو را خلق کرد و به پیامبری مبعوث گردانید. » [\(2\)](#)

آری نطفه پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله از دوران حضرت آدم تا پدرش

ص: 36

1- سوره شعرا آیه ی 217 - 218 .

2- طبقات ابن سعد، ج 1، ص 5.

عبد الله از صلب انبیاء و مردان پاک منتقل گردیده است.

همه پدران و اجداد او از پیامبران و موحدان بودند که شرک و بت پرستی بدان ها راه نیافته و تنها خدای بزرگ را عبادت و سجده نموده اند.

در تایید این مدعا، امام صادق علیه السلام می فرمایند:

« پروردگار بزرگ خود تربیت پیامبر صلی الله علیه و آله را به عهده گرفت و به بهترین و نیکوترین وجهی او را تربیت نمود. و آن گاه که تربیتش را به مرحله کمال رساند، فرمود: (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ)؛ و در حقیقت تو بر نیکو خلقی عظیم آراسته ای. (1)

رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله قبل از مبعوث شدن، دارای مقام توحید بوده و خدای بزرگ را عبادت می. کرد این عبادت بر خلاف روش عبادت سایر مردم در جزیره العرب بود و آن ها را وادار به مخالفت می نمود.

صاحب کتاب «سرائر» از جامعه بزنطی و او از زراره نقل می کند که من این موضوع را هم از امام باقر علیه السلام و هم از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند «رسول خدا بیست بار اعمال حج را به طور مخفیانه قبل از دوران بعثت انجام داده است. و اما نماز خواندن رسول خدا پیش از این ها بوده؛ چرا که او از چهار سالگی که با ابو طالب به بصره مسافرت کرد، نماز می خواند.» (2)

ص: 37

1- تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 389 - 390.

2- بحار الانوار، ج 15، ص 361.

امیر المومنین علیه السلام در خطبه « قاصعه » که یکی از فصیح ترین و مفصل ترین خطبه های نهج البلاغه است درباره رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید :

از روزی که دوران شیر خوارگی رسول خدا به پایان رسید، خداوند متعال بزرگ ترین فرشته از فرشتگانش را مامور ساخت تا قرین و هم نشین پیامبرش گردد و او را شب و روز به راه و رسم و اوصاف نیک و اخلاق پسندیده آشنا سازد.

من نیز سایه وار ملازم وجود او بودم و هرگز از او جدا نمی گشتم هر روز مرا به مرحله ای از دانش و اخلاق اوج می داد و مرا به اقتدا و پیروی از روش و افکار خود دعوت می نمود و هر سال در کوه حرا خلوت می کرد و دور از نظر اغیار به پرستش خدا می پرداخت؛ که کسی به جز من او را نمی دید. (1)

مطلب دیگر این که پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از بعثت معجزه هایی از خود نشان داده اند؛ مانند خبر دادن از کاروان ابو جهل، رم کردن شتر، شکستن کوزه و.... و نیز بارها کفار دیده بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به گونه ای دیگر دور خانه خدا طواف و عبادت می کند که موجب تعجب بود. نکته آخر این که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بر شریعت خود عمل نمی کرد، پس آگل و شرب تهیه پوشاک و خرید و فروش در بازار را چگونه به

ص: 38

حلیت می رساند؟

با بیان این مطالب می توان گفت که حضرت علی علیه السلام نیز اگر چه در 13 سالگی مسلمان بودن خویش را اظهار کردند، اما قبل از آن هم پیرو پیامبر صلی الله علیه و آله و شاگرد مکتب آن حضرت بودند.

ص: 39

آن گاه که کفار قریش در « دار الندوه » تصمیم به کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله، گرفتند جبرئیل به آن حضرت گفت: « خداوند دستور می دهد که از مکه خارج شوی و به مدینه هجرت نمایی. » رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را از این ماجرا آگاه کرد و فرمود: تو در جای من می خوابی و لباس مرا بر روی خود می کشی به طوری که خیال کنند من خوابیده ام حضرت علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله، اگر من به جای شما بخوابم شما به سلامت خواهید بود؟ فرمود: آری!

امیر المومنین علیه السلام خندان شد و سجده شکر به جای آورد و این اولین سجده شکری بود که در این امت واقع شد پس، سر از سجده برداشت و عرض کرد: « برو به هر سو که خدا تو را مامور گردانیده است. جانم فدای تو باد! هر چه می خواهی مرا امر فرما که به جان قبول می کنم و در هر، باب از حق تعالی توفیق می طلبم. »

پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه خارج شد و حضرت علی علیه السلام - آن جوان 23 ساله - در جای آن حضرت خوابید 40 نفر مسلح - از قبایل مختلف - اطراف خانه را گرفته و منتظر رسیدن صبح بودند تا در روشنایی صبح پیامبر صلی الله علیه و آله

را ببینند و سپس او را بکشند. در نتیجه زمانی که بنی هاشم قاتلین را مشاهده کنند و از هر قوم و قبیله ای یک نفر را میان آن ها ببینند، نتوانند به خاطر کشته شدن یک نفر با تمام قبایل به جنگ و نزاع برخیزند و خون بها راضی شوند .

وقتی که هوا روشن شد و مشرکان به طرف بستر هجوم آوردند تا پیامبر صلی الله علیه و آله را غافل گیر نموده و به قتل برسانند، ناگهان علی علیه السلام سر از بستر برداشته و به آنان حمله ور شد. مشرکان وقتی او را شناختند، پراکنده شده و از تصمیم خود منصرف گشتند و اندیشه های شان بی نتیجه ماند.

کفار قریش ابتدا خواستند شب به خانه ی حضرت هجوم بیاورند؛ ولی ابو لهب - که یک تن از ایشان بود - مانع شد و گفت : نمی گذارم که شب داخل خانه شوید، زیرا در این خانه اطفال و زنان هستند! امشب از او حراست می کنم و صبح بر او حمله می کنیم.

هنگامی که صبح شد و خواستند قصد خود را عملی سازند، امیر المومنین علیه السلام مقابل ایشان بر خاست و بانگ بر آورد. آن جماعت گفتند، یا علی محمد کجاست؟ فرمود: شما او را به من نسپردہ بودید، خواستید او را بیرون کنید او خود بیرون رفت پس دست از علی علیه السلام برداشته و به جست جوی پیغمبر صلی الله علیه و آله پرداختند. حق تعالی این آیه را در شان امیر المومنین علیه السلام فرو فرستاد :

(وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ)

بِالْعِبَادِ (1) « و بعضی از مردم (مومن و ایثارگر مانند علی علیه السلام در ليله المييت) جان خود را در برابر خشنودی خدا می فروشند و خداوند نسبت به بند گانش مهربان است. »

آری تدبیر پیامبر صلی الله علیه و آله و فدا کاری علیه علیه السلام نقشه ی دشمنان را نقش بر آب نمود و موجب نجات رسول خدا صلی الله علیه و آله قوام نظام اسلام و خواری کافران گردید.

آن گاه که امیر المومنین علیه السلام در جای رسول اکرم صلی الله علیه و آله خوابید، خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی فرمود من میان شما برادری برقرار کرده ام و عمر یکی را بر دیگری زیاد قرار داده ام کدام یک برادرش را بر خود مقدم می دارد؟». هر دو مرگ را مکروه دانسته و حاضر نشدند! خداوند به آن دو وحی فرمود: « آیا مانند ولی من (علی بن ابی طالب) نیستید که میان او و پیامبرم محمد صلی الله علیه و آله برادری قرار دادم و او حیات محمد را بر حیات خود اختیار نمود و در بستر او خوابید و او را با نفس خود حفظ کرد؟ به زمین نازل شوید و علی را از دشمن حفظ کنید! »

آن دو به امر خدا به زمین آمدند؛ جبرئیل در بالای سر حضرت علی علیه السلام نشست و میکائیل در پایین پای حضرت جبرئیل می گفت: «يَخِبُ لَكَ! مِنْ مِثْلِكَ يَا بَنَ ابِي طَالِبٍ؟ وَاللَّهِ يُبَاهِي بِكَ الْمَلَائِكَةَ!». «.

نکته : جای بسی تعجب و تاسف است که پیروان اهل سنت در مورد

ص: 42

یار غار پیامبر (ابن بکر) (1) بسیار مبالغه و تبلیغ می نمایند و مفتخرند که او در حال فرار از مکه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است ولی توجهی به فداکاری حضرت علی علیه السلام در « ليله المبيت » ندارند که حضرت، نه تنها از موضع خطر فرار نکردند بلکه در دل خطر به جای رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر خوابیدند آیا فرار از خطر فضیلت دارد یا در دل خطر ماندن به خاطر جان رسول خدا صلی الله علیه و آله؟!

آیا یار غار پیامبر صلی الله علیه و آله ترسیده بود؟

پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که از مکه خارج می شد، با ابو بکر بر خورد نمود. او به خوبی می دانست که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله شبانه از مکه بیرون می رود. پیامبر صلی الله علیه و آله بدون تامل، با ابو بکر به طرف بیرون شهر - به سمت مدینه و یثرب - ره سپار شدند پیامبر صلی الله علیه و آله ابو بکر را با خود برد، چون این احتمال می رفت که کفار ابو بکر را ببینند و با کمی شدت و عصبانیت از او سوال کنند: پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیدی؟ و او نیز از ترس بگوید چرا از فلان مسیر حرکت می کرد!

شاید گفته شود که ابو بکر هرگز نمی ترسید. در جواب می گوئیم چگونه - به تصریح قرآن - در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله که حریم امن الهی بوده، ترسیده است؟ پس با این توصیف به

ص: 43

1- ابن بکر: پیرمردی در مکه بود که به راه ها و طرق بسیار آشنا و آگاه بود. ابن بکر غیر از ابو بکر است. تحریف ابن بکر به ابو بکر - توسط مخالفان امامیه - از نمونه های خیانت در تاریخ است. به هر حال اگر به قول اهل سنت ابو بکر هم باشد این سوال مطرح است آیا فرار از خطر فضیلت دارد یا در دل خطر و در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله به جای او خوابیدن؟

طریق اولی در نزد کفار هم می ترسیده!

در کتاب « عقد الفرید » آمده است: مامون علمای بزرگ اهل سنت را جمع کرد و به آنان گفت من ثابت می کنم که علی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله افضل از مردم بود .

یکی از علمای اهل سنت گفت خیر ابو بکر افضل بود! چون یار غار پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

مامون در جواب گفت همین آیه (1) دلیل بر ضعف ایمان ابو بکر است نه فضیلت او.

فریاد علمای اهل سنت بلند شد و به اعتراض گفتند چگونه یا خلیفه؟!

مامون گفت: آیا خداوند از ترس او راضی بود یا غضب ناک؟

اسحاق در جواب گفت ابا بکر ترس برای رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت و ناراحت بود از این که مبادا ناراحتی به ایشان برسد!

مامون گفت اگر می گویی حزن ابا بکر مورد رضایت خدا بود، پس چرا پروردگار به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: به مصاحب خود بگو: لا تَحْزَن!، پس حزن ابا بکر مورد سخط و غضب خدا بوده است (به دلیل نهی خدا).

هم چنین مامون گفت: این که قرآن می فرماید: (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ) « سکینه را بر او نازل کردیم »؛ آیا منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله ست یا ابا بکر؟

ص: 44

1- (ثَانِيِ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا؛ توبه: 40.)

گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله!

مامون گفت راست گفتید.

علت ترس ابو بکر چه بود؟

ذهن هر صاحب منطق و اندیشمند اسلامی خطور می نماید که اگر ابا بکر به پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و ایمان راسخ داشت، علت ترس او برای چه بود؟

اگر پاسخ این باشد که ابا بکر به دلیل تازه مسلمان بودن، ایمان کافی به اندازه ی پایان عمر نداشت، خواهیم گفت: آیا برای حضرت علی علیه السلام خوابیدن در بستر مرگ در سن 23 سالگی، فضیلت و ایمان محسوب نمی شود؟ آن هم با یقین به آمدن 40 نفر از دشمنان درجه یک رسول خدا صلی الله علیه و آله با شمشیرهای برهنه و کشیده و بانیت و قصد فرود آوردن شمشیرها به پیکر آرمیده در بستر او علی علیه السلام با سکینه و وقار در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید و هرگز هراس و ترسی به خود راه نداد.

حتی اکنون نیز که 1470 سال از وفات حضرت محمد صلی الله علیه و آله می گذرد وقتی قدم در مدینه این شهر امن رسول خدا می گذاری، امنیت خاصی را احساس می کنی که شاید نظیر آن در هیچ کجای دنیا نباشد. پس چگونه ممکن است کسی در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله خدا باشد، در حالی که دستان او که در دستان مهربان و مبارک حضرت بوده - چنان بلرزد که نهی خدا صادر شود؟!

ص: 45

ما معتقدیم که علی علیه السلام در سن 10 سالگی، همان علی علیه السلام در بستر شهادت است به سن 63 سالگی ولی طرف داران شیخین معتقدند که ابا بکر در غار، با ابا بکر در خلافت با هم فرق دارند؛ زیرا او در غار، ترسیده ولی در مدینه چنین نبوده است!!

ص: 46

پرسش هشتم: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و با کسی « صیغه اخوت » خوانده است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله گرامی اسلام در سال اول هجری - بعد از 5 یا 8 ماه - میان مهاجرین و انصار عقد اخوت و برادری بست و این عقد را بر سه رکن استوار نمود:

1- در راه حق پای داری کنند؛

2- یک دیگر را یاری نمایند؛

3- بعد از مرگ از هم دیگر ارث ببرند.

بعضی نقل می کنند این پیمان و صیغه اخوت، بین مسلمین و قبل از جنگ بدر اتفاق افتاد؛ تا این که بعد از جنگ بدر این آیه نازل گردید:

(وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ ...) (1) « وراث مراتب خویشاوندی در کتاب خدا بعضی مقدم بر بعضی دیگر مقرر شده... »

و به این ترتیب مساله توارث را از بین برد.

عده ای نیز می گویند که عقد اخوت بین 90 نفر از صحابه انجام گرفت؛ 45 نفر از مهاجرین و 45 نفر از انصار و به قولی دیگر، این عقد

ص: 47

بین 300 نفر بسته شد که نیمی از آنان انصار و نیمی دیگر مهاجرین بودند.

اما نقل دیگری به تمامی انصار و مهاجرین کرده و حاکی از آن است که هیچ یک از مهاجرین و انصار باقی نماندند، مگر آن که میان شان عقد اخوت بسته شد؛ و در آن، جریان پیامبر صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب علیه السلام را نیز برادر خود قرار داد و ضمن آن که دست او را گرفته بود، فرمود: « این هم برادر من است ». (1)

این عقد اخوت شامل مردان و زنان بود؛ یعنی زنان مهاجر نیز با زنان انصار عقد خواهری بستند. (2) در این جا چند نفر از این پیمان بستگان را می آوریم:

1- رسول خدا صلی الله علیه و آله با امیر المومنین علیه السلام؛

2- ابو بکر با عمر بن خطاب؛

3- عثمان با عبد الرحمن بن عوف؛

4- طلحه با زبیر؛

5- ابو عبیده جراح گور کن مکه با سالم (غلام ابی حذیفه)؛

6- ابی بن کعب با عبد الله بن مسعود؛

7- معاذ با ثوبان؛

8- ابو طلحه با بلال بن ریاح؛

9- عمار یاسر با حذیفه بن یمان؛

10- ابو الدرداء با سلمان فارسی؛

ص: 48

1- الغدیر، ج 3، ص 113.

2- همان، ج 3، ص 112.

11 - سعد بن ابی وقاص با صهیب رومی؛

12 - ابو ذر غفاری با مقداد بن عمرو؛

13 - ابو ایوب انصاری با عبد الله بن سلام؛

14 - اسامه بن زید با هند (حجام رسول الله)؛

15 - معاویه (1) با خباب مجاشعی؛

16 - جعفر بن ابی طالب با معاذ بن جبل که در آن زمان در حبشه بود؛

17 - حمزه بن عبد المطلب با زید بن حارثه؛

18 - حاطب بن ابی بلتعنه با عویم بن ساعده؛

19 - ابو مرتد غنوی با عباد بن صامت؛

20 - عبیده بن حارث (شهید بدر) با عمرو بن حمام

21 - طفیل بن حارث با منذر بن محمد؛

22 - خباب بن الارت با جبار بن صخر؛

23 - فاطمه زهرا با ام سلمه؛

24 - عایشه (دختر ابو بکر) با زن ابو ایوب (2)

لازم به یادآوری است که این پیمان اخوت، در دو مرتبه توسط رسول اکرم صلی الله علیه و آله انجام گرفت؛ یکی در مکه میان اصحاب و دیگری در مدینه میان مهاجرین و انصار و در هر دو مرتبه پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را برادر خود نامید.

ص: 49

1- این معاویه غیر از معاویه بن ابی سفیان است.

2- بحار الانوار، ج 19، ص 135

پرسش نهم: چه کسی بعد از فتح مکه کعبه را از لوٹ بت ها تطهیر نمود؟

در سال هشتم پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله خدا موفق به فتح مکه - بدون خونریزی و جنگ - شد.

پس از ورود به مکه رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل مسجد الحرام شد. بنا به روایات 360 بت کوچک و بزرگ در داخل خانه کعبه قرار داشتند که همه با قلع به یک دیگر متصل شده بودند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود: « مستی سنگ ریزه به من بده امیر المومنین چنین کرد. حضرت آن ها را بر بتان پاشید و فرمود:

(وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا) (1) ؛ « بگو که : (رسول) حق آمد و باطل را نابود ساخت که باطل خود لایق محو و نابودی است . »

پس به حضرت امیر علیه السلام فرمود تا پا بر کتف آن حضرت ، نهاده بالا ، رود بت ها را بر زمین افکنده و بشکند؛ آن حضرت نیز چنین کرد. بتی از آن ها نماند مگر که بر روی زمین افتاد (2)

ص: 50

1- اسراء: 81 .

2- شیخ مفید، ارشاد، ص 63.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از هجرت ده سال در مدینه ماند و حج به جای نیاورد؛ تا آن که در این سال خداوند ضمن آیه ای به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا حج به جای آورد؛ که به « حُجَّةُ الْوِدَاعِ » (1) معروف شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله امر کرد تا اعلام شود که ایشان امسال به حج می رود با این خبر، عده زیادی از مدینه و اطراف و اکناف آن جمع شدند تا در این حج با حضرت باشند. (2)

پنج یا شش روز به ذی الحجه مانده بود که حضرت از مدینه خارج شد در حالی که غسل کرده و خود را با عطر خوش بو نموده بود. پای پیاده راه می رفت و فقط یک لفافه و یک عبا به تن داشت. همه زنانش در کجاوه ها هم راه او بودند. عموم مهاجر و انصار و بسیاری از قبایل عرب برای شرکت در این حج هم راه پیامبر صلی الله علیه و آله ره سپار مکه شدند. ولی هنگام خروج از مدینه به دلیل شیوع بیماری آبله یا حصبه، گروهی از

ص: 51

1- این حجّ به نام های « حجه البلاغ »، « حجه الکمال » و « حجه السّلام » نیز مشهور است و رسول خدا صلی الله علیه و آله از هجرت تا رحلت غیر از آن حج دیگری به جای نیاورد.

2- در تاریخ نقل قول های مختلفی درباره تعداد افرادی که با پیامبر صلی الله علیه و آله در این سفر بودند، آمده است؛ 90 هزار نفر 112 هزار نفر 120 هزار نفر و 124 هزار نفر رقم هایی است که درباره این افراد نقل شده است.

مردم نتوانستند پیامبر صلی الله علیه و آله را در این سفر هم راهی کنند .

چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از اعمال حج فارغ شد، به طرف مدینه حرکت کرد. روز پنج شنبه هجدهم ذی الحجه با جمعیت انبوهی که با او بودند، به « غدیر خم » رسیدند. (1) در این هنگام، به فرمان خداوند، جبرئیل بر پیامبر نازل شد و این آیه را تلاوت نمود:

(وَيَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) (2)

« ای پیامبر ، برسان به مردم ، آن چه فرستاده شده است به سوی تو از جانب پروردگار تو در باب نص بر امامت علی بن ابی طالب و خلیفه گردانیدن او در میان امت و اگر نکنی؛ پس نرسانده ای رسالت خدا را و خدا تو را نگاه می دارد از شر مردم همانا خداوند هدایت نمی کند قوم کافران را ».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد کاروان هایی که از غدیر خم عبور کرده بودند، دوباره برگردند و آن هایی که در آن جا بودند توقف نمایند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به نماز ایستاد و بعد از فارغ شدن از فریضه، دستور داد تا جهاز های شتران را جمع کرده و بر روی هم قرار دهند و بدین ترتیب بلندی درست کنند تا ایشان بر بالای آن بروند .

پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از حمد و ثنای پروردگار و ایراد موعظه های بلیغ و

ص: 52

1- در آن زمان این مکان محل پیاده شدن قافله ها ، نبود چرا که آب و چراگاهی نداشت.

2- مائده: 67

غرا، دست حضرت علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد، تا جایی که سفیدی زیر بغل هر دو دیده شد و بدین گونه همه علی را شناختند؛ سپس فرمود:

مردم کیست که بر مومنان از خودشان مقدم تر است؟

گفتند: خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله دانا ترند.

آن گاه حضرت فرمودند: « اِنَّ اللّٰهَ مَوْلَاىَ وَاَدْنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِيْنَ وَاَدْنَا اَوْلَىٰ بِهٖم مِّنْ اَنْفُسِهِمْ ، فَمَنْ كُنْتَ ، مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ »؛ « به درستی که خداوند مولای من و من مولای مومنین هستم؛ و من به مومنین از جان های شان مقدم ترم پس هر کسی من مولای او هستم علی مولای اوست. و این سخن را 3 مرتبه تکرار کرد.

سپس فرمود: « اَللّٰهُمَّ وَاَلْ مَنْ وَاِلٰهَ وَاَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَاَحَبَّ مَنْ اَحَبَّهُ وَاَبْغَضَ مَنْ اَبْغَضَهُ وَاَنْصَرُ مَنْ نَصَرَهُ وَاُخْذَلُ مَنْ خَذَلَهُ وَاِدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ »؛ « خدایا دوست بدار آن را که علی را دوست دارد و دشمن بدار هر که علی را دشمن می داند و یاری کن هر که علی را یاری کند و بگردان حق را با او هر جا که او می گردد . » و فرمود تا این سخن را حاضرین به غایبین نیز برسانند.

پس جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد:

(اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَاَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِيْ وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِيْنًا) ؛ (1) « امروز کامل گردانیدم دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم از دین شما که اسلام باشد. »

ص: 53

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: الله اکبر بر کمال دین و اتمام نعمت و رضای خدا به رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب بعد از من . «

در این حال مسلمانان دسته دسته برای گفتن تبریک و تهنیت نزد حضرت علی علیه السلام آمدند و امامت را به ایشان تبریک گفتند از کسانی که در این باب اهتمام زیاد می کردند ابوبکر و عمر بودند که زیاده از دیگران اظهار شادی می نمودند و می گفتند: « بَخِّ بَخِّ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ أَصَدَّ بَحْتُ وَ أَمْسَيْتُ مَوْلَايَ وَ مَوْلِي كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ »؛ به به بر تو ای پسر ابی طالب صبح و شام کردی در حالی که سرپرست من و سرپرست هر مرد مومن و هر زن مومنه ای .

نزول آیه ی شریفه (يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ...) در باب امامت حضرت علی علیه السلام در حقیقت بیان گر حکم قطعی الهی در معرفی آن حضرت برای امامت و ولایت است آیه با خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شروع شده و با تاکید دستور می دهد که آن چه از طرف پروردگار متعال بر تو نازل شده، بی کم و کاست به مردم برسان. سپس به او اخطار می دهد (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ)؛ یعنی اگر از این ماموریت خود داری کنی رسالت خویش را به انجام نرسانده و تبلیغ دین را تمام نکرده ای به یقین حکمی مهم و عظیم از جانب پروردگار صادر شده بود که با سر نوشت اسلام و مسلمین ارتباط مستقیم داشته و نقشی بنیادین را در پیش برد اهداف مقدس قرآن کریم ایفا می کرده است.

ابن عساکر، سیوطی، ثعلبی و جمعی دیگر از علمای اهل سنت با نقل روایات متعدد، مقصود از این آیه شریفه و حکم موجود در آن را

معرفی ولایت علی علیه السلام ذکر می کنند .

علامه طباطبایی در تفسیر شریف «المیزان» به نکته ای بسیار مهم در تفسیر این آیه اشاره دارند ایشان می فرمایند :

طبق روایات صریحی که از شیعه و سنی وارد شده کاملاً روشن می شود که این آیه شریفه در مورد ابلاغ ولایت علی علیه السلام بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این مساله خوف داشت که - بد خواهان و مخالفان و نا آگاهان - آن حضرت را - به تبعیض نژادی و به ریاست رساندن بستگان خویش مانند علی که پسر عمه آن بزرگ وار است - مورد اتهام قرار دهند. بنابراین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ابلاغ این امر را به اوقات مناسب دیگر موکول می فرمود تا این که این آیه نازل شد و آن حضرت با اطمینان خاطر این حکم را در غدیر خم به مردم ابلاغ کرد و فرمود: « مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مُوَلَّاهُ ».

حافظ الحسکانی که از علمای نامی اهل سنت به شمار می آید در کتاب شواهد التنزیل ذیل روایت، غدیر با اسناد خود از ابی سعید خدری می نویسد:

وقتی آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...) بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل، شد فرمود: « أَللَّهُ أَكْبَرُ عَلَيَّ أَكْمَالُ الدِّينِ وَ اْتِمَامَ النُّعْمَةِ وَ رِضَا الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَ وِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مِنْ بَعْدِي »؛ ⁽¹⁾ « الله اكبر! بر

ص: 55

1- تفسیر المیزان ج 6 ، ص 49 چاپ دار الکتب الاسلامیه تهران .

اکمال دین و اتمام نعمت و رضای خدا به رسالت من و

ولایت علی بن ابی طالب بعد از من. « (1)

لطایف جریان « غدیر خم » در چیست؟

واقعه غدیر خم یکی از اتفاقات ماندگار در تاریخ اسلام و حدیث صحیحی است از رسول خدا که هیچ عیب و خللی در آن نیست و فضیلتی است که خدا علی علیه السلام را به آن ممتاز کرده است. این حدیث در اکثر کتب اهل عامه از جمله صحیح بخاری، صحیح مسلم، ترمذی، ابی داود و... نیز منقول است.

جریان غدیر خم و حدیث تقلین از مسائلی هستند که در کتب و مدارک اصلی اهل عامه و در بیش از صد کتاب حدیثی تاریخی و تغییری - باده ها سند - به طور مشروح نقل گردیده اند. ولی متأسفانه مولفان « صحیحین » طبق رویه و تعصبی که داشتند از نقل اساسی ترین فضایل امیر المومنین علیه السلام خود داری نموده اند.

ابو حامد غزالی در موضوع « غدیر خم » چنین می گوید:

اکثر علما و دانشمندان گفتار رسول خدا (مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مُوَلَّاهُ) را که در ضمن خطبه ای در برابر انبوه مسلمانان ایراد نمود نقل کرده اند و نیز نقل نموده اند که عمر پس از این خطبه گفت: « بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَصَبَتْ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ »؛ که مفهوم این

ص: 56

گفتار تسلیم و راضی شدن به حکومت علی می باشد. ولی بعد ها حب ریاست و علاقه به حمل پرچم خلافت، پیروز گردید و لشکر کشی و فتوحات، کاسه ی هوی و هوس را به دست شان داد و بدین گونه به دوران قبل از اسلام برگشتند و این پیمان ها را به دست فراموشی سپرده و به بهای کمی فروختند؛ (فَيْسَ مَا يَشْتَرُونَ) (1)

در خصوص ماجرای غدیر خم لطایفی وجود دارد که در این جا به دو نمونه اشاره می کنیم :

1- رسول خدا صلی الله علیه و آله از زمان هجرت خویش از مکه به مدینه - که حدود 10 سال می گذشت - جز « حجه الوداع » در مراسم حج شرکت نکرده بود.

2- این که حادثه غدیر در آخرین دیدار مردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت گرفت، بدان جهت بود که اولاً به عنوان آخرین یادگار از رسول خدا صلی الله علیه و آله در ذهن ها و تاریخ ثبت گردد؛ ثانیاً: جمعیت بیشتری از مردم بر این حادثه شاهد باشند؛ ثالثاً: ازدیاد مردم، به عنوان وسیله ای تبلیغی می توانست در انتشار خبر ولایت حضرت امیر علیه السلام موثر باشد.

ص: 57

پرسش یازدهم: چرا حضرت علی علیه السلام در مسجد الحرام به « ولایت » معرفی نگردید؟ مگر نه این است که زادگاه او خانه کعبه بود؟!

نکته اول: با توجه به این که مکه به عنوان مرکز اسلام همیشه آستان حوادث بود، (1) ممکن بود حوادث بعدی اتفاق و حادثه معرفی حضرت علی علیه السلام را کم رنگ ساخته و کم کم به فراموشی بسپارند.

نکته دوم: مکه شهری تجاری بود - و هست - لذا حضور بازاریان و تجار در بازار اهمیت مساله را کاهش می داد یعنی برای به سر انجام رسیدن این امر مهم باید تراکم جمعیت به حداکثر خود می رسید.

نکته سوم: طبیعی است که خاطرات روز های اول سفر، همیشه در ابتدا قرار می گیرند؛ به عنوان مثال کیسه ای را در نظر بگیرید که از آغاز سفر هر خاطره ای را در آن می ریزید؛ طبیعی است که خاطرات روز های آخر روی کیسه قرار خواهند گرفت. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله قصد داشت تا خاطره حادثه غدیر خم برای همیشه بر روی تمام خاطرات سفر حجه الوداع باشد و در ذهن ها ماندگار شود.

نکته چهارم: زمان نزول آیه (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) در پایان سفر بوده است؛ یعنی دقیقاً در صحرای خم. پس معلوم می شود که

ص: 58

1- حوادثی مانند به آتش کشیده شدن کعبه توسط یزید بن معاویه و...

پروردگار اراده نمود تا مساله « ولایت » و حادثه « غدیر خم »، گل سر سبذ خاطرات حجه الوداع قرار گیرد.

نکته پنجم: اصولاً مردم فراموش کار می باشند و در بیان خاطرات، آن چه را که در ذهن شان زنده تر است بازگو می نمایند؛ و برای همین است که این حادثه در آخرین لحظات سفر واقع می شود.

نکته ششم: پیامبر صلی الله علیه و آله این خبر را با تاخیر بیان فرمودند تا تمام حواس و افکار متوجه حساسیت مطلب باشد همه می گفتند: چه خبر شده است؟ چه پیامی است؟ مگر چه شده؟ آیه ای که هم اکنون نازل گشت چیست؟ و ولوله ای بین حجاج برپا گشت.

نکته هفتم: صحرای غدیر از نظر جغرافیایی بسیار مناسب بود؛ یک گودی - همانند گودی زورخانه - و تپه های زنجیره ای که به صورت طبیعی دور تا دور گودی را گرفته بودند. مردم بر تپه ها نشستند و همگی به راحتی پیامبر صلی الله علیه و آله را همراه حضرت علی علیه السلام و بر بالای جهاز شترها نظاره می کردند.

نکته هشتم: زمانی که باران می بارد بر پستی ها و بلندی ها می بارد و هنگامی که قطع می شود آب حاصل از بارش، در زمین های گود پستی ها جمع می شود. « وحی » چون بارانی بود که بر قلب نازنین رسول خدا صلی الله علیه و آله می بارید و ایشان وحی را به تمام مردم ابلاغ کرده و انتشار می داد. اما بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بارش باران وحی قطع می شود و بدون شک، مردم به آب هدایت و به باران وحی نیازمند می باشند. برای همین تمام خزائن وحی بی کم و کاست در قلب نازنین امیر المومنین علیه السلام

به ودیعت نهاده شدند پس هر کس بر تپه های کینه غرور تکبر و منیت ایستادگی کند هرگز از آب وحی سیراب نخواهد شد!

نکته نهم : ،غدیر محلی بود که تمام حاجیان تا این نقطه پیامبر صلی الله علیه و آله را هم راهی می کردند؛ ولی از این جا به بعد هر کس مسیرش جدا می شد یمنی ها شامی ها و قطیفی ها هر یک به سوی یک به سوی ممالک و شهر های خویش می رفتند. بنابراین اجتماع این تعداد حاجی در یک مکان امکان استفاده بهتری را برای پیامبر صلی الله علیه و آله فراهم می کرد.

نکته دهم : انتشار خبر « غدیر خم »، توسط مردم آسان ترین راه برای پخش این خبر بود؛ آن هم بدون صرف هزینه و به کار گیری امکانات گسترده .

ص: 60

پرسش دوازدهم: چرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: (لَا يَبْقَى مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا أَسْمُهُ)؛ « چیزی از اسلام جز نام آن باقی نمی ماند»؟!

اشاره

مگر اسلام قبل از این دارای چه ویژگی هایی بوده است که اکنون چنین بی محتوی شده و تنها اسمی از آن باقی مانده است؟

در قرآن کریم، چنین می خوانیم:

(وَإِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْيَا بَيْنَهُمْ...)⁽¹⁾ « همانا دین پسندیده نزد خدا، اسلام است و اهل کتاب راه مخالف نپیمودند، مگر پس از آگاهی به حقایق آن و این خلاف را از راه حسد در میان آوردند... »

با توجه به آیه فوق و با تحلیل و بررسی دقیق احکام و دستورات اسلامی و، قرآنی می توان چهار مرحله را برای اسلام بر شمرده :

1- وجود اسمی؛

2- وجود مفهومی؛

3- وجود عملی (شخصیت اسلامی)؛

4- وجود جامعه اسلامی (تشکیل حکومت اسلامی).

ص: 61

1- آل عمران 19 .

وجود اسمی: یعنی اصطلاحات کلی دین اسلام مانند: نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد و... در این مرحله مردم با کلیات اسلام آشنا هستند (الفبای اسلام).

وجود مفهومی: یعنی تبلیغ مفاهیم و اصطلاحات دینی اسلام رسالت انبیا نیز تفهیم این اصطلاحات به مردم بوده است.

وجود عملی یا شخصیت اسلامی: باید شخصیت اسلامی در فرد مسلمان هویدا شود و این شخصیت شامل نماز خواندن و عمل به سایر فرایض دینی و اسلامی می باشد؛ تا ابو ذرها از ابو لهب ها و عمار ها از ابو جهل ها جدا گردند.

وجود جامعه اسلامی: وقتی شخصیت های اسلامی در سایه ارشاد ها و تعلیمات پیامبر صلی الله علیه و آله به وجود آمده و با ایشان بیعت کردند آن گاه نوبت آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله حکومت و جامعه اسلامی را به وجود بیاورد.

با نگاهی به تاریخ انبیای گذشته می توان دریافت که اکثریت آنان (مانند، موسی داود و سلیمان به سه مرحله ی اول دست یافتند؛ یعنی اصطلاحات دینی اعلام شد؛ مفاهیم عرضه و تبلیغ گشت؛ افراد نیز تربیت شدند؛ اما موفق به تشکیل حکومت و جامعه دینی نگشتند.

اکنون این سوال پیش می آید که مگر بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله چه حوادث و اتفاقاتی در آیین اسلام به وقوع پیوست که فرمودند: « فقط نام اسلام باقی می ماند و بس » ؟

اگر به تاریخ بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله رجوع کنیم، متوجه یک فاجعه

انحرافی خواهیم شد که به وسیله عده ای از مسلمانان در جامعه اسلامی پی ریزی شد و به دنبال آن جامعه اسلامی از راهی که خدا و رسولش مقرر کرده بودند، منحرف گردید فاجعه ای که در تاریخ اسلام نقطه ی شروع ظلمت ها محنت ها ، مصیبت ها فاجعه ها و خسارت ها بود از جمله آن خسارت ها می توان به موارد زیر اشاره نمود :

1- کتمان ما انزل الله

(وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لُبِّيئْتَهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيَّضُوا مَا يُشْتَرُونَ) ؛ (1) « و چون خدا پیمان گرفت از آنان که کتاب به آن ها داده تا حقایق کتاب آسمانی را برای مردم بیان کنند و کتمان نکنند .» پس عهد خدا را پشت سر انداخته و آیات الهی را به بهای اندک فروختند و چه بد معامله ای کردند .»

(إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ) ؛ (2) آن گروه از اهل کتاب که آیات واضحی را کتمان نموده و بعد از آن که برای هدایت مردم در کتاب بیان کردیم آن مه مواد را پنهان داشتند آن ها را خدا و تمام جن، انس و ملک نیز لعن می کنند .»

ص: 63

1- آل عمران: 187 .

2- بقره: 159

(إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَهُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ) ؛ (1) « آنان که پنهان داشتند آیاتی از کتاب آسمانی را و فروختند آن را به بهای اندک جز آتش جهنم نصیب آن ها نباشد و در قیامت خدا با آن ها سخن نگوید و از پلیدی عصیان پاک نگرداند و برای آنان عذابی دردناک خواهد بود. »

2- درهم کردن حق و باطل

(يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ) ؛ (2) ای اهل کتاب چرا حق را به باطل مشتبهی سازید تا چراغ حق را به شبهات خاموش کنید؛ در صورتی که به حقانیت آن آگاهید .»

(وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ) ؛ (3) « و پوشانید حق را به باطل تا پنهان سازید حقیقت را حال آن که به حقانیت آن آگاهید .»

(أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُخَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ) ؛ (4) « آیا طمع دارید که

ص: 64

1- بقره: 174

2- آل عمران: 71

3- بقره: 42 .

4- بقره: 75 .

یهودیان به دین شما بگروند؟ در صورتی که گروهی از آنان کلام خدا را شنیده و به دل خواه خود تحریف کنند؛ با آن که در کلام خدا تعقل کرده و معنی آن را دریافته اند. »

(مِنْ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعُ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَرَاعِنَا لَيَّا بِالسِّنِّتِهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعُ وَانظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا) ؛ (1) « گروهی از یهود کلمات خدا را از جای خود تغییر داده و گویند: فرمان را شنیده و از آن سرپیچیم و (به جسارت گویند) بشنو که کاش ناشنوا باشی ما را رعایت کن و گفتار ایشان زبان بازی و طعنه و تمسخر به دین است و اگر به احترام می گفتند که ما فرمان حق را شنیده تو را اطاعت کنیم و تو سخن ما بشنو هر آینه نیکوتر بود و لیکن چون کافر شدند خدا آن ها را لعنت کرد و به جز اندکی ایمان نخواهند آورد. »

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا مَتَا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ...) ؛ (2) « ای پیغمبر غمگین مباش از آنان

ص: 65

1- نساء: 46 .

2- مائده: 40 .

که به زبان اظهار ایمان کنند و به دل ایمان نیاورند و به راه کفر شتابند؛ و اندوه ناک مباش از آن یهودیانی که جاسوسی، کنند سخنان فتنه خیز به جای کلمات حق به آن قومی که از کبر نزد تو نیامدند می رسانند و کلمات حق را بعد از آن که به جای خود مقرر گشت تغییر دهند...»

ص: 66

پرسش سیزدهم: چرا حق و باطل درهم شد؟

یکی از انگیزه های اساسی برای ابراز خیانت ها و زیر و رو کردن اصل و بنیان، اسلام این بوده که همیشه و همه جا حقایق آسمانی با پاره ای از هوی و هوس های نفسانی در تضاد و تقابل بوده اند از آن جایی دانیم که ارزش و اعتبار حقایق الهی، در اجرای آن ها است،

همیشه در تناقض با هواهای نفسانی قدرت مندان و زور مداران بوده و با این حقایق به مبارزه برخاسته اند.

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان عمر و ابوبکر در مسائل بسیار بدیهی و حتی سنت هایی که مدت ها پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را به جای آورده بود - نیز اختلاف نظر داشتند. در بیشتر موارد کار های پیامبر صلی الله علیه و آله با سیاست ها و مسائل اقتصادی آن ها سازگار نبود. تمایلات نفسانی و سرکشی در برابر تعالیم اسلام از خصوصیات بارز خلفای بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

بدین ترتیب، دستگاه خلافت در بن بست عجیبی گرفتار آمده بود؛ نه می توانست خود را با اسلام تطبیق دهد - چرا که اسلام مخالف استبداد، ظلم و استثمار و جانب دار مستضعفان بود و نه می توانست خود را ضد اسلام معرفی کند. لذا بهترین راه، پنهان شدن در نقاب

نفاق، برای مسخ کردن اسلام و از بین بردن عدالت بود.

در طول تاریخ همیشه مبارزه بین حق و باطل - در سطوح و ابعاد گوناگون جوامع - وجود داشته است. در جبهه ی حق، خدا جویی، خدا دوستی حق پرستی، ایمان، عدالت، برابری رعایت حقوق همه ی مردم ایشار، تفکر صحیح، پاکی و راستی و در جبهه ی باطل، خود پرستی، مادی، گری زندگی آلوده، ستم گری، خود خواهی بی عدالتی، زور، تبعیض، فساد؛ تجاوز؛ پستی و زبونی همواره حاکم بوده و هست.

ص: 68

پرسش چهاردهم: فرق میان خلافت و امامت چیست؟ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره ای به این مساله کرده اند؟

اشاره

خلافت، عنوان دیگری برای ولایت و رهبری است که در آن، علاوه بر زمام داری اجتماعی و رهبری، دینی، مساله جانشینی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز ملاحظه شده است. به عبارت دیگر شخصی که به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و پیش وایی مسلمین را در امر دین و دنیا به عهده می گیرد « خلیفه » نامیده می شود کسانی که پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حکم رانی بر مسلمین را در دست گرفتند، در هر شرایطی خود را « خلیفه رسول خدا » می دانستند عنوان خلافت تا زوال حکومت عثمانی (1922 م) ادامه داشت.

موضوع خلافت و خلفا از دو جنبه قابل بررسی است :

1- جنبه تاریخی بدین معنا که تمام حکم رانان بنی امیه، بنی عباس عثمانی ها امویان و دیگر خلفا خود را خلیفه بر حق پیغمبر معرفی نموده و به این نام و روش بر مردم حکومت می کردند.

2- جنبه حقوقی به نظر شما خواننده گرامی کدام یک از خلفایی که بر سر کار آمده اند از نظر معیارهای اصیل اسلامی و دینی شایسته احراز این مقام بوده اند؟ معیارهایی که نه تنها در آن زمان بلکه همیشه

ص: 69

باید مورد توجه قرار گیرند.

در مکتب خلفا، خلیفه توسط مردم انتخاب می شود و خدا و رسول او هیچ دخالتی در این امر ندارند پس در این که ابو بکر و خلفای دیگر را مردم انتخاب کردند هیچ تردیدی نیست بررسی این مساله باید بحث های مفصلی که پیرامون موضوع حکومت مطرح هستند را مطالعه نمود؛ مباحثی مانند این که

- آیا تصدی مقام خلافت - همان گونه که شیعه با استناد به دلایل معتبر درباره جانشینی دوازده امام می گوید - باید با انتصاب پیامبر صلی الله علیه و آله باشد؟

- آیا این تصدی با شورا است؟ اگر این چنین است، کدام شورا و با چه تعداد از افراد؟

- آیا رای و انتخاب مردم در رسیدن شخص به مقام خلافت دخالت دارد یا وظیفه آنان تبعیت و اعلام وفاداری است؟

- آیا تعیین خلیفه قبلی برای رسیدن شخص به خلافت کافی است یا علاوه بر آن تصویب شورا یا انتخاب عمومی نیز لازم است؟

- شرایط تصدی مقام خلافت چیست؟

- آیا ممکن است خلیفه عزل گردد؟ در این صورت چه کسی می تواند او را عزل کند؟

با بررسی زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله در می یابیم که تبلیغ احکام الهی توسط آن، حضرت غالباً با شرایط و حوادث مکان و زمان ارتباط داشته است. یعنی اگر اتفاقی می افتاد و مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله رجوع می کردند، بلافاصله

جبریل نازل می شد و حکم خداوند را در مورد آن اتفاق به پیامبر صلی الله علیه و آله می گفت و حضرت نیز آن را به مردم ابلاغ می کرد

امامت، از اصول دین و مذهب

اصل چهارم از اصول دین و مذهب امامت است؛ یعنی رسالت و رهبری در امور دینی و دنیوی مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بر عهده امام می باشد.

با آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام دوره ی پیامبری - همان طور که قرآن می گوید - ختم شد. یعنی دیگر از طریق، وحی، دینی برای مردم آورده نمی شود و اسلام به عنوان آخرین دین الهی است. از طرفی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله نیاز جامعه ی اسلامی باید از جهات گوناگون تامین گردد

1- حکومت و زمام داری هم راه با همه وظایفی که بر عهده ی حاکم است؛ از جمله داوری در اختلافات حقوقی جلوگیری از تجاوزات ...!

2- گسترش حوزه فکری و تبلیغاتی و حوزه نفوذ اجتماعی و حکومتی اسلام؛

3- بیان احکام و مقررات اسلامی و تفسیر قرآن و قوانین دینی؛

4 - تربیت؛ بدین معنا که رهبر باید واجد همه ی خصوصیت های عالی اسلامی بوده و از هر گونه آلودگی پاک و به همه فضیلت ها آراسته باشد تا مردم او را به عنوان حجت خدا و الگوی کامل مسلمانی بشناسند و در پناه رهبری، وی تربیت و از گمراهی نجات یابند.

ص: 71

اهل سنت موارد اول و دوم را در حوزه خلافت شناخته و خلیفه را در درجه اول مسوول آن ها می دانند. آن ها مورد سوم را نیز در عصر صحابه، تا حدودی مناسب خلیفه شمرده و معتقدند که خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله در تعیین احکام، مانند صحابه دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله هستند؛ ولی بنا به تفاسیر و نقل قولی که از قرآن به آن استناد می کنند این مقام را منحصر در خلیفه نمی دانند. اما مورد چهارم را آن هم در سطح جامع و کامل - از لوازم خلافت به شمار نمی آورند .

اما در مکتب تشیع پایه اصلی حکومت، رهبری امامی عادل و منصوب از طرف پیغمبر است. برای آن که نظر شیعه را در مورد امامت بهتر بشناسیم قسمت هایی کوتاه از گفتار پرمایه و طولانی امام رضا را نقل می کنیم .

- امامت یعنی پیش وایی، دین سامان دادن به جامعه اسلامی؛ اصلاح دنیا و فراهم آوردن سربلندی مسلمانان؛

- امام حدود خدا را نگه می دارد، از دین خدا دفاع می کند و مردم را با منطق استدلال و اندرز نیکو به سوی خدا می خواند؛ ،امام امین خدا در بین آفریدگان، حجت خدا بر بندگان و خلیفه خدا در سر زمین های اوست؛

- امام از گناهان پاک و از عیب ها پیراسته است؛

- امام انسان بی نظیر زمان خویش است. هیچ کس به مقام او نمی رسد و هیچ دانشمندی همتای او نیست و همه

فضیلت ها در امام تجلی یافته است؛

- او دارای علومی است که در آن جهل راه ندارد؛

- سرپرستی است که از مراقبت امت ناتوان نمی شود؛

- وی به راستی شایسته رهبری و از سیاست آگاه است؛

- او دارای مقام عصمت و مورد تایید الهی است و از خطا و لغزش مصون است؛

- خدایش چنین مقامی داده تا حجت خدا بر بندگان و نمونه عالی فضیلت الهی در بین خلق خدا باشد.

ص: 73

پرسش پانزدهم: چرا به اتفاقات سال هشتم هجری توجه نمی شود؟

سال هشتم هجری سال بسیار مهمی در طول دوران پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله به شمار می آید در این سال پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خداوند، مکه را فتح نمود. با این موفقیت مسلمانان تبدیل به قدرت بزرگی در جزیره العرب شدند ولی هنوز کسانی بودند که مسلمان نبوده و بر حسب عادات عرب جاهلی به مکه می آمدند دورخانه خدا طواف می کردند سعی انجام می دادند به منا می رفتند و در آن جا ذبح و حلق را به جا می آوردند .

در این هنگام سوره برات نازل و فرمان قاطع خداوند برای جدا سازی مشرکین از مسلمانان صادر گردید. این حکم باید توسط کسی که از طرف خداوند مامور این کار بود، به مردم ابلاغ می شد، یعنی کسی که معصوم و از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله انتخاب شده باشد؛ چون تبلیغ اولیه قرآن و حکم خدا - به مخاطبان - فقط در شان معصوم است. زمانی که این آیات نازل شدند، ابو بکر در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود . حضرت آیات وحی را به او سپرده و فرمود ابا بکر سوار شو ، به مکه برو و این آیه ها را در میان مشرکان تبلیغ کن.

در این هنگام جبرئیل نازل شد و فرمان قاطع الهی را برای پیامبر صلی الله علیه و آله بیان کرد :

(لَا يَبْلُغُ عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ !) (1)

ابلاغ نشود، وحی مگر (توسط) خودت یا کسی که از خودت باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله بلافاصله حضرت علی علیه السلام را به دنبال ابو بکر فرستاد و فرمود: « یا علی ! حکم را از او بگیر و باقی راه را طی کن و این حکم را تو برای مشرکان مکه ابلاغ نما . حضرت به دنبال ابو بکر رفت و در محلی به نام « جحفه » او را یافت حکم را از او گرفت و ره سپار مکه شد.

ابو بکر با پریشانی به مدینه باز گشت و در اضطراب بود که مبادا مطلبی در مورد او بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده باشد . به همین جهت بدون درنگ خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. حضرت تا او را دید، فرمود: « در مورد تو چیزی نازل نشده است؛ الا این که من ماموریت یافته‌ام یا خود، این آیات را در مکه برای مشرکین ابلاغ نمایم و یا یک تن از اهل بیتم را بدین کار مامور سازم. » (2)

ابن عباس علیه السلام ماجرا را چنین نقل می کند : (3)

ابو بکر و عمر با هم به طرف مکه ره سپار شدند؛ 10 آیه از آیات براءت به دست ابو بکر سپرده شده بود. سپس

ص: 75

1-؟؟

2- الجامع الصحیح ترمذی، ج 5، ص 275 المسند احمد بن حنبل، ج 3، ص 283.

3- تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 333؛ المسند احمد بن حنبل، ج 2، ص 322؛ الخصائص، ص 20.

حضرت علی علیه السلام در جحفه به آن ها رسید و فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به من امر کرده است تا آیات را از شما گرفته و شخصاً در مکه ابلاغ نمایم . «

با این توصیف معلوم می شود که مضمون آیه در شان حضرت علی علیه السلام بوده است.

ص: 76

حوادث خواندنی

در سال سوم هجری در ماه شوال غزوه « احد » اتفاق افتاد. احد نام کوهی مشهور و نزدیک به شهر مدینه است. حضرت علی علیه السلام دلاور مرد عرصه جهاد، رشادت های فراوانی در این جنگ از خود نشان داد و علم داران سپاه شرک را یکی پس از دیگری از پای در آورد. هر کس می خواست به پیامبر صلی الله علیه و آله حمله کند حضرت علی علیه السلام او را به هلاکت می رساند؛ تا آن که نود جراحت به بدن مبارک امیر المومنین علیه السلام وارد شد. در این هنگام منادی از آسمان ندا سر داد: « لَأَفْتِي الإِعْلِي لَأَسَيْفُ الأُذُو الْفَقَارُ ».

جبرئیل که در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله ناظر و حاضر بر معرکه و میدان جنگ بود عرض کرد: « یا رسول الله! این مواسات و جوان مردی است که علی علیه السلام آشکار می کند.!»

حضرت فرمود: « علی از من است و من از علی ام. »

جبرئیل در پاسخ گفت: و من نیز از شما هستم. (1)

ص: 77

1- با توجه به این احادیث و روایات معلوم می شود که این 3 نفر یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله، علی و جبرئیل علیهم السلام پاره هایی از وجود یک دیگرند؛ تاریخ الرسل و الملوک، طبری، ج 2، ص 514؛ الکامل، ابن کثیر، ج 2، ص 107.

این حادثه در حجه الوداع نیز تکرار می شود. صحابی مشهور و معروف « حبشی بن جناده » در این باره می گوید: در حجه الوداع پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: « عَلِيٌّ مِنِّي وَ أَتَا مِنِّي عَلِيٌّ وَ لَا يُودَى عَنِّي إِلَّا أَتَا وَ عَلِيٌّ »؛ « علی از من است و من از علی هستم و ادای رسالت نمی کند از جانب خدا مگر من و علی علیه السلام. » (1)

حادثه « یمن »

در یکی از جنگ ها پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را به فرماندهی لشکر منصوب کرد؛ قبل از ایشان امیری لشکر دیگری را به خالد سپرده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر دو لشکر به هم رسیدند، فرمانده هر دو لشکر حضرت علی علیه السلام خواهد بود!

بعد از پیروزی در جنگ و هنگام عزیمت به مدینه، امیر هر دو سپاه، امیر المومنین علیه السلام بود ولی با این همه هنگام مراجعت عده ای به تحریک خالد، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و نسبت به حضرت علی علیه السلام اظهار نارضایتی کردند پیامبر صلی الله علیه و آله از سخن آنان بسیار ناراحت شد و فرمود: از علی چه می خواهید...؟ از علی چه می خواهید...؟ از علی چه می خواهید...؟ علی از من است و من از او علی و صبی و سرپرست و صاحب اختیار هر مومنی است بعد از من! (2)

ص: 78

-
- 1- صحیح ترمذی، ج 5 ص 636؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 44؛ تاریخ خلفا، ص 169 .
 - 2- ترمذی، ج 5 ص 632 المسند احمد بن حنبل، ج 5، ص 356؛ المستدرک، ج 3، ص 110 و 5، 111؛ البدایه و النهایه، ج 7، ص 345.

پرسش هفدهم: آیا، نشر، تبلیغ و بیان سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله ممدوح و پسندیده است؟

نشر و گسترش تعالیم و دستورات آسمانی پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از ملزومات پایداری اسلام و فرهنگ اسلامی است. بیان دقیق و نکته به نکته این سخنان و فرمایشات زمینه ساز پرورش فطرت های بیدار و آگاه است و می تواند پرچمی برای برافراشتن حقانیت اسلام و احکام الهی باشد. بنابراین شایسته است با نشر و تبلیغ این سخنان، پایه های اسلام و مبانی اعتقادی اسلامی را در جامعه بنیان نهاده و وجدان های خفته در خواب غفلت را با ندای ملکوتی اسلام و قرآن بیدار نمود.

پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله خود بر این تبلیغ و انتشار تاکید نموده و در جای جای فرمایشات خود به این مهم اشاره کرده اند؛ ایشان می فرمایند: « خداوند شادمان بدارد آن بند های را که گفتار مرا شنیده و آن را به دل پذیرا شده و درک و حفظ نماید و سپس به آنان که شنیده اند تبلیغ کند. چه بسا حامل حدیث آن را به فهمیم تر از خود می رساند.»

و در جای دیگر می فرمایند: « باید آن کسانی که حاضرند و سخن مرا می شنوند به آن افراد که حاضر نیستند تبلیغ کنند، زیرا امکان دارد شنونده ای سخن را به فهمیم تر از خود برساند. »

علامه مجلسی رحمه الله در کتاب ارزشمند و گران قدر « بحار الانوار » ضمن اشاره به این مطلب از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله می نویسد: « کسی که حامل حدیثی به سوی امت باشد و بدین وسیله سنتی بر پا گردد و یا بدعتی نابود شود، بهشت پاداش او خواهد بود؛ و کسی که دو حدیث بیاموزد تا خود از آن ها سود برد و یا آن ها را به دیگری یاد دهد و او از آن ها بهره بگیرد برایش از عبادت 60 سال که از علم و معرفت خالی باشد بهتر است ».

حضرت علی علیه السلام روایتی از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله بدین مضمون نقل کرده اند: « بار خدایا! خلفای مرا مورد رحمت خویش قرار ده و این جمله را 3 مرتبه تکرار فرمودند گفتند یا رسول الله خلفای شما چه کسانی هستند؟ فرمود: « کسانی که بعد از من می آیند و احادیث و سنت مرا نقل و بازگو می نمایند. »

ص: 80

پرسش هجدهم: آیا در مکتب اسلام دستوری مبنی بر نوشتن احادیث و حفظ آن آمده است؟

طبق دلایل مسلم و مضمون احادیثی که در کتب مورد اعتماد شیعه و اهل سنت نقل گردیده است در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نه تنها کتابت و نوشتن احادیث در میان مسلمانان معمول و آزاد بود و نسبت به ضبط آن ها احساس نیاز می نمودند، بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز این موضوع را مورد توجه خاص خود قرار داده و به شیوه ها و گفتار های گوناگون مسلمانان را به نوشتن احادیث تشویق و ترغیب می نمودند. هر یک از اصحاب نیز به اندازه استعداد خود احادیثی (از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) ضبط کرده بودند.

نوشتن هر آن چه در فکر و ذهن می گنجد، موجب ماندگاری و استفاده خود و دیگران است. هر آن چه از فکر و خیال آدمی می گذرد، همانند چشمه ای در گذر است؛ آبی است جاری که اگر در ظرفی جمع، شود بهتر می توان از آن بهره برداری کرد. احادیث وارد شده در این مورد بیان گر اهمیت این موضوع است؛ پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید: « دانش را بند گذارید و به زنجیرش بکشید » سوال شد چگونه به زنجیرش بکشیم؟ فرمودند: « به بند کشیدن

حدیث و علم، نوشتن آن است».

عبد الله بن عمر چنین روایت می کند روزی از محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله سوال کردم ای رسول خدا! آیا دانش را به زنجیر بکشم؟! فرمودند: « آری ». سوال کردم چگونه؟ فرمودند: « راه آن، نوشتن است ».

مردی از یمن به نام ابو شاه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله شرف یاب شد. پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه ای خواندند و ابو شاه شنید به حضرت عرض کرد یا رسول الله این سخنان را برای من بنویسید حضرت دستور دادند: « سخنان را بنویسید و به ابو شاه بدهید. » (1)

عبد الله بن عمرو عاص از رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل می نماید سوال کردم آیا هر چه از شما می شنوم بنویسم؟! حضرت فرمودند: « آری ». گفتم: اگر شما در حال غضب یا خشنودی باشید، باز هم هر چه از شما شنیدم بنویسم؟ فرمودند: آری! چون من چه در حال خشنودی و چه در حال خشم جز حق نمی گویم. » (2)

ص: 82

1- صحیح بخاری؛ سنن ترمذی .

2- مسند احمد بن حنبل، ج 2، ص 162 دارمی، ج 1، ص 125؛ بحار الانوار، ج 2، ص 147.

پرسش نوزدهم: آیا، سنت، هم پای قرآن است؟

سنت در لغت به هر طریقه و روشی گفته می شود که مردم از آن تبعیت می کنند و در اصطلاح، سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله مجموع احکام و دستوراتی است که در عبادت ها و غیر آن از حضرت به صورت طریق ثابت و رسم مسلم در میان مسلمانان به جا مانده است.

(1)

میان قرآن و سنت از نظر این که هر دو از منبع وحی و الهام سر چشمه گرفته و هر دو شعاع و پرتوی از یک نور می باشند، فرق و امتیازی نیست قرآن در مورد احکام و قوانین، معمولاً کلیات را بیان نموده ولی در سنت جزئیات و فروع احکام نیز بیان گردیده است.

قرآن مجید این معنا را به این صورت بیان فرموده است:

(وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) (2)

« اما ذکر و قرآن را فرستادیم تا برای مردم آن چه فرستاده شده بیان و آشکار سازی تا فکر کنند و بیندیشند. »

درباره اهمیت احادیث روایات فراوانی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام وارد گردیده که در آن ها به جنبه های مختلف سنت از نظر

ص: 83

1- نهاییه ابن اثیر .

2- نحل: 44

اهمیت، حفظ نمودن، نوشتن تبلیغ و رساندن آن به دیگران، توجه شده است.

همان طور که می دانیم « وحی » به دو صورت بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است :

1- لفظ و معنا هر دو از جانب پروردگار بوده است؛ مانند قرآن؛

2- معنا از سوی خداوند و لفظ از خود پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است؛ مانند حدیث .

پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرمایند: « آگاه باشید که خداوند برای من، قرآن را فرستاد و به همراه آن حقایق فراوان دیگری همانند آن و در ادامه می فرماید « آگاه باشید به زودی شخصی که شکمش سیر در حالی که به تکیه گاه خویش تکیه کرده (به جهت پری شکم) می گوید : خدا ما را کافی است؛ (اما بدانید) که هر چیزی را که پیامبر صلی الله علیه و آله تان حرام کرده است مانند همان چیز هایی است که خداوند در قرآن کریم حرام نموده است ». (1)

در مسند احمد بن حنبل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین روایت شده: پیامبر صلی الله علیه و آله به صحابه خود فرمود: « نزدیک است که یکی از شما یاران و صحابه ی، من مرا تکذیب کند؛ حدیث را برایش نقل کنند و او در حالی که تکیه بر جایگاه خویش کرده بگوید: بین ما و شما قرآن هست؛ هر چه در آن حرام، باشد حرام می داریم و هر چه حلال باشد،

ص: 84

1- صحیح ابو داوود، ج 2، ص 255 - ترمذی، ج 10، ص 132 - مسند احمد بن حنبل، ج 4، ص 130 و 131 و 132.

حلالش خواهیم دانست. این سخن درست نیست. بدانید آن چه پیامبر تان حرام کرده مانند آن است که خداوند حرام کرده باشد.»

در جای دیگر از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کنند: « نباشد که بشنوم کسی از شما حدیثی از من برایش روایت کنند و او در حالی که به تکیه گاهش تکیه کرده بگوید قرآن برایم بخوان؛ از قرآن بیاور!». (1)

بدون تردید یکی از دلایل مبعوث شدن پیامبران نیاز انسان به تعلیم و رهبری در زمینه های اجتماعی و اخلاقی است، پیامبران طیبیان بزرگ روح هستند و ما برای تربیت اخلاقی نیاز به راهنمایی آن ها داریم؛ انسان های کامل و تربیت یافته ای که باید از طغیان غرایز ما جلوگیری کنند. این نیز تنها از طریق علم خدا - که به وسیله وحی به پیامبران رسیده حاصل می شود به همین دلیل خداوندی که ما را آفریده باید چنین علم و دانشی در اختیار ما قرار دهد تا دچار مشکلات اجتماعی و اخلاقی نشویم .

رسول خدا صلی الله علیه و آله هر آن چه را از احکام و دستورات اسلامی که مسلمانان در آن، عصر به آن ها نیاز داشتند و یا در موقعی تذکر آن ها ضروری به نظر می رسید و یا در موارد گوناگون از حضرت سوال می کردند بیان می فرمودند و یا از طریق اصحاب و یاران خویش ابلاغ می کردند ولی با توجه به مقتضای زمان و شرایط، مسایلی وجود داشت که هنوز وقت عمل به آن ها فرا نرسیده بود. لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - نایب برگزیده ی خداوند - آن چه را که تا روز قیامت مورد نیاز بشر بود، ذکر

ص: 85

و همه را به امیر المومنین علی علیه السلام القضا فرمودند. ایشان نیز آن ها را بر روی یک پوست گاو که 70 ذراع طول آن بود، نوشته و در مجموعه ای به نام «جامعه» برای دیگر ائمه علیهم السلام باقی گذاشتند.

نجاشی از محمد بن عذافر صیرفی نقل می کند: «من با حکم بن عیینه (از علمای اهل سنت) نزد امام باقر علیه السلام بودیم امام نسبت به وی احترام و عنایت خاصی مبذول می داشت تا این که در یک مساله اختلاف پیدا کردند امام باقر علیه السلام به فرزندش فرمود: «برخیز کتاب جدم امیر المومنین را بیاور. ابن عذافر می گوید: فرزند امام کتابی آورد بسیار بزرگ و درهم پیچیده. آن گاه امام فرمود: این کتاب خط علی علیه السلام و املائی رسول خدا صلی الله علیه و اله است». سپس به حکم فرمود: ابا محمد، تو و دیگران هر جا خواهید بروید ولی به خدا سوگند علم مورد اعتماد را جز پیش کسانی که جبرئیل بر آنان نازل می گردد نخواهید یافت. (1)

ص: 86

1- رجال نجاشی، ترجمه ی احمد بن عذافر برای آگاهی بیشتر در این زمینه رجوع کنید به نقش ائمه در احیای دین علامه عسگری، ج 3، ص 149؛ بصائر الدرجات، ج 5، ص 143؛ حدیث ج 9، ص 144 و ج 17، ص 145 و ج 18، ص 165؛ اصول کافی، ج 6، صص 113 و 219 و ج 7، صص 95 و 119 و ج 1، ص 239؛ الوافی، جزء 2، ص 135؛ مقدمه «مرآة العقول»، ج 2، صص 102 - 122.

پرسش بیستم: چرا خلفا نقل حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله را ممنوع کردند؟

پس از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عده ای از اصحاب آن حضرت از جمله، ابو بکر نه تنها از نوشتن حدیث بلکه گاهی از نقل شفاهی حدیث نیز جلوگیری به عمل می آوردند به همین دلیل، ناقلان حدیث نتوانستند احادیثی را که از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده، بودند نقل و یا تدوین نمایند. هم چنین آن چه را در زمان آن حضرت نوشته شده بود با آب شسته و یا با آتش سوزاندند.

شمس الدین، ذهبی یکی از دانشمندان بزرگ اهل سنت در کتاب «تذکره الحفاظ» (1) می نویسد:

پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی ابو بکر به خلافت رسید مسلمانان و صحابه ی خود را جمع کرده و به آن ها گفت: از این به بعد شما از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث نقل نکنید؛ چون در این مورد با یک دیگر اختلاف دارید و مسلماً اختلاف نیز پیدا خواهید کرد و مردم بعد از شما نیز به اختلافات بزرگ تری خواهند رسید پس بهتر است که نقل حدیث از رسول خدا را کنار بگذارید. هر کس از شما سوال

ص: 87

کرد، در جواب بگوئید در میان ما و شما قرآن است. حلال آن را حلال شمارید و حرامش را حرام بدانید!

در دوران خلافت ده ساله عمر بن خطاب نقل و کتابت حدیث ممنوعیت بیشتری پیدا نمود. او نه تنها از نقل و نوشتن حدیث امتناع می ورزید، بلکه در اجرای نظر خویش قدرت و نیرو هم به کار می برد. «قرظہ بن کعب» یکی از صحابہ ی پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ می گوید :

زمانی که عمر ما را برای فرمان روایی عراق فرستاد پیاده تا «صرار» ما را هم راهی کرد وقتی به آن جا رسیدیم عمر گفت : می دانید چرا با شما تا این جا آمدم؟ گفتیم ی خواستی ما را تکریم و مشایعت کنی! عمر در جواب :گفت خیر! قصد دیگری داشتم؛ شما به شهری می روید که طنین صدای قرآن، مردمش هم چون صدای زنبوران در کندوی عسل به گوش می رسد! مبادا مردم این شهر را با نقل احادیث از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ از این کار باز دارید برای آن ها حدیث نگوئید من در ثواب این کار با شما شریکم قرظہ می گوید پس از این سخن خلیفہ، من دیگر حتی یک حدیث هم از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ نقل نکردم. در آن زمان، مسلمانان عراق پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ را ندیده بودند و تشنه ی شنیدن احادیث و خاطرات از ایشان بودند. از من سوال می کردند تا اطلاعاتی از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ کسب کنند، گفتار و احادیث او را بشنوند و با سنت پیامبر شان آشنا شوند. ولی من در

جواب آن ها می گفتم عمر ما را نهی کرده نمی توانم برای شما حدیث نقل کنم!». (1)

ابو هریره در جواب ابو سلمه درباره نقل حدیث می گوید: « اگر در زمان عمر حدیث نقل می نمودم جواب مرا با تازیانه اش می داد ». (2)
در کتاب « کنز العمال » (3) آمده است:

مدتی قبل از این که عمر از دنیا برود، فرستادگانی را به نقاط مختلف جهان اسلام گسیل داشت و چند تن از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله از قبیل ابو ذر عبد الله بن مسعود، عبد الله بن، حدیقه ابو درداء و عقبه بن عامر - را به مدینه احضار نمود.

زمانی که ایشان گردهم آمدند، عمر سوال کرد: این احادیث چیست که شما در دنیا انتشار داده اید؟ گفتند ما را از نقل احادیث نهی می کنی؟ گفت باید همین جا در مدینه بمانید به خدا قسم تا من زنده ام شما را از نظر دور نخواهم داشت و از این شهر بیرون نخواهید رفت ما دانا تریم و بهتر می دانیم کدام یک از احادیثی را که نقل می نمایید، بپذیریم و کدام یک را رد کنیم. اما مردم نمی دانند کدام یک از احادیث را بپذیرند و کدام یک را رد کنند!

ص: 89

1- دارمی، ج 1، ص 85؛ ابن ماجه، ج 1، ص 12 تذکره الحفاظ، ج 1، ص 7.

2- تذکره الحفاظ، ج 1، ص 14.

3- کنز العمال، ج 5، ص 239

ذهبی در کتاب تذکره الحفاظ و خطیب بغدادی در کتاب « شرف اصحاب الحدیث » (1) نیز به این مورد اشاره کرده و می نویسد:

عمر چهار تن از صحابه ابو مسعود ابو درداء ابو مسعود انصاری و ابو ذر را در مدینه حبس کرد تنها گناه آنان این بود که ناقل احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. دستور داد که آن ها را به جرم این که زیاد از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث نقل می نمایند، در مدینه حبس کنند.

ابو ذر از اشخاص شجاع و بی باکی بود که هرگز از نقل احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله خود داری نکرد و از تهدید حکام وقت نهراسید و حتی با تطمیع کسانی که برایش درهم و دینار فراوان می فرستادند از موضع سر سخنان خویش دست برداشت .

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در راست گویی و صداقت ابو ذر چنان یقین و ایمان داشت که می فرمود: « آسمان بر راست گوتر از ابو ذر سایه نیانداخته است. (2)

با این توصیف چرا صحابه از نقل احادیث نبوی منع می شوند؟ بدون تردید احادیثی که عمر آن ها را نمی پذیرفت، سخنانی بود که سیاست و حکومت وی را تایید نمی کردند به همین دلیل به شدت مراقب یاران و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود تا مبادا ضرر و زیانی به

ص: 90

-
- 1- تذکره الحفاظ، ج 1، ص 7؛ شرف اصحاب الحدیث، ص 87
 - 2- ابن ماجه، ج 1، ص 55 المسند، ج 2، صص 163 - 175.

در دوران خلافت عثمان نیز نه تنها توجهی به حدیث و حتی آیات قرآن مجید نگردید بلکه قاریان قرآن و نقل کنندگان احادیث را با تبعید نمودن به بیابان ها و مکان های دور از اجتماع زندان کردن و یا شلاق، زدن از نقل حدیث باز می داشتند.

او به طور آشکار در خطابه خویش اعلام کرد: « کسی حق ندارد به غیر از حدیث هایی که خود من در عهد ابو بکر و عمر شنیده ام، حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کند.

پرسش بیست و یکم: چرا مجموعه احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله توسط عمر بن خطاب به آتش کشیده شد؟

در زمان خلیفه دوم مردم احادیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله بر پوست یا استخوان کتف حیوان و یا روی چوب نوشته بودند و آن ها را جمع آوری و نگهداری می کردند. وقتی عمر بر این امر آگاهی یافت روزی بر بالای منبر مردم را قسم داد تا این نوشته ها را جمع کنند تا او آن ها را مطالعه کند. بنا به دستور، عمر مردم همه نوشته ها را نزد خلیفه آوردند عمر نیز از این فرصت استفاده کرده و همه آن ها را به آتش کشید!

این روال در زمان خلافت خلیفه سوم (عثمان) نیز ادامه پیدا کرد و

کسی حق بیان احادیث نبوی را نداشت. (1)

در عصر معاویه نیز نقل و بیان احادیث از قول پیامبر صلی الله علیه و آله ممنوع شد که شدت بیشتری نیز نسبت به زمان های قبل داشت؛ تا جایی که هر کس حدیثی نقل می کرد، مواخذه، تبعید، تنبیه زندانی و یا حتی به قتل می رسید. (2)

ص: 92

1- مسند احمد بن حنبل، ج 4 ص 64.

2- خطیب بغدادی شرف اصحاب الحدیث، ص 91.

پرسش بیست و دوم: چرا ابو ذر غفاری در راه احادیث نبوی به شهادت رسید؟

اشاره

روزی در ایام حج ابو ذر - یار دیرین و صحابی بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله - در « جمره وسطی » نشسته بود و با بیان احادیث نبوی مردم را با گفتار و رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله آشنا می ساخت. مردم از او سوال می کردند و او با آیات قرآن و احادیث پاسخ می گفت. در این حین مردی بالای سر ابو ذر ایستاده و با خطابی تند به او گفت مگر تو را از بیان احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله نهی نکرده اند؟ ابو ذر سر را بلند کرد و به او گفت:

آیا تو مامور من هستی؟ و الله اگر شمشیرت را برگردن من بگذاری و بخواهی سر مرا ببری و من بدانم که این بریدن به خاطر نقل حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله از زبان من است در صورتی تا در رسیدن شمشیر به حلقوم من فاصله ای باشد و بتوانم یک کلمه از کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله را بگویم دریغ نخواهم کرد.

با گسترش تبلیغ ابو ذر در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله و نقل احادیث آن (1)

ص: 93

1- دارمی، ج 1، ص 137 و 136؛ صحیح بخاری، ج 1، ص 161؛ طبقات الکبری، ج 4، ص 229.

حضرت خلیفه او را به شام تبعید کرد.

احنف بن قیس تمیمی - بزرگ قبیله بنی تمیم - می گوید: در شام به نماز جمعه رفتم پس از نماز مردی را دیدم که به هر گوشه ای از مسجد که می رود، مردم از آن جا فرار می کنند. از او پرسیدم، تو کیستی؟ او از من پرسید: تو کیستی؟ گفتم: من احنف بن قیس تمیمی هستم. او گفت من از صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله ابو ذر غفاری می باشم؛ برخیز و از نزد من دور شو تا شری به خاطر من به تو نرسد: گفتم چگونه شر تو به من خواهد رسید؟ مگر بیماری مسری داری؟ ابو ذر جواب داد این مرد (معاویه) دستور داده است که کسی با من هم نشین نشود!

معاویه به ستوه می آید

ابو ذر، با بیان احادیث نبوی تفسیر قرآن و بازگویی خاطرات دوران پیامبر صلی الله علیه و آله معاویه را در شام به ستوه آورد تا این که دوباره او را به مدینه احضار کردند.

مسیر طولانی شام به مدینه همراه با فشار ماموران، شتر بدون جواز و سایه بان و گذر از بیابان های بی آب و علف رنج و سختی ابو ذر را دو چندان می کرد. گوشت های ران پیرمرد از رنج و فشاری که در راه تحمل کرده بود فرو ریخت او را با همان حال و با بدن مجروح به دربار حکومتی عثمان وارد کردند. این واقعه زمانی اتفاق افتاد که « عبد الرحمن بن عوف » - یار قدیم

خلیفه - از دنیا رفته بود و انبوه طلاهای او را نزد عثمان آورده بودند تا در میان وارثان وی تقسیم کند طلاها در مقابل عثمان بر زمین ریخته شده بود. آن قدر زیاد بود که شخص مقابل عثمان در سوی دیگر مجلس دیده نمی شد!

با دیدن طلاها برق شعفی در چشمان عثمان درخشید و برای عبد الرحمن، خیر و سعادت مندی آرزو کرد و او را این گونه تحسین نمود: عبد الرحمن صدقه می داد و مهمان داری می کرد و آن چه را که می بینید به جای گذاشت. « کعب الاحبار ملعون در تایید حرف های عثمان: گفت راست گفتم عثمان ناگهان ابو ذر با همان حال افسرده و مریض خویش، با عصایش بر سر کعب الاحبار زد و گفت: ای یهودی زاده ساکت باش تو دین ما را به ما یاد می دهی؟! ». سپس این آیه را تلاوت نمود:

(وَ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ)؛ (1)

« آنان را که طلا و نقره گرد آورده، پنهان می کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی کنند، به عذابی دردناک بشارت ده. »

عثمان از کعب پرسید آیا کسی که زکات مال خود را بدهد، دیگر حقی در اموالش وجود نخواهد داشت؟ کعب جواب داد خیر یا امیر المومنین یا عثمان!

ص: 95

ابو ذر در حالی که دست خود را بر سینه کعب نهاده بود او را پس زده و گفت « دروغ گفתי ای یهودی زاده! ». پس این آیه ی شریف را خواند :

(لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ) ؛ (1)

« نیکی آن نیست که روی خود را به مشرق و مغرب بگردانید و لیکن آن است که انفاق کند مال را... »

عثمان پرسید آیا مانعی دارد که ما از بیت المال مسلمانان مقداری برداشته و در کار های خود مصرف کنیم، سپس آن را باز گردانیم؟

کعب الاحبار گفت: اشکالی ندارد جناب عثمان!

ابو ذر با عصبانیت عصای خود را به سینه کعب گذاشت و او را تکانی داد و گفت : « چه بی پروا در دین ما اظهار نظر می کنی ای یهودی زاده! »

عثمان که دیگر تاب و تحمل سخنان ابو ذر را نداشت و اوضاع را علیه خود می دید دستور داد ابو ذر را به بیابان خشک و بی آب « ریذه » تبعیدی شد. بدین ترتیب کسی سخنان ابو ذر را نمی شنید و او نیز نمی توانست حدیث خلیش پیامبر صلی الله علیه و آله را بازگو نماید و در مورد

ص: 96

احکام اسلام سخن بگویند.

ابو ذر به همراه خانواده آواره بیابان ریزه شد. در بین راه زن و فرزندانش بر اثر شدت مصائب به شهادت رسیدند و ابو ذر نیز در آن وادی خشک و وحشت ناک غریبانه و مظلومانه به شهادت رسید.

ص: 97

حدیث گویی بر فراز دار!

« میثم تمار » (1) یکی از شاگردان ممتاز مکتب حضرت علی علیه السلام و از شیفتگان آن حضرت بود همین نشان برای وفاداری او کافی است که در راه مولا- و سرور خویش تا آخرین لحظات عمر مقاومت نمود و دمی دست از حمایت مراد خویش برنداشت و در نهایت جان خود را بر سر این، پیمان به دوست سپرد .

میثم، شیعه و در اصل ایرانی بود. وی در سال آخر حیات خود (58 یا 60 ه. ق) به قصد زیارت خانه خدا عازم مکه شد و از آن جا به مدینه سفر نمود. در مدینه در منزل ام سلمه (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) میهمان بود. ام سلمه برای احترام و تکریم میهمان خویش عطر مخصوصی به نام « غالیه » به میثم هدیه داد تا محاسن خود را با آن معطر سازد. وقتی میثم عطر را گرفت، به ام سلمه گفت: اگر اکنون محاسنم به این عطر خضاب شوند، چندان طولی نمی کشد که در دوستی این خاندان (اهل بیت علیهم السلام) به خون

ص: 98

1- الکنی و الالقاب، ج 3، ص 218؛ سفینه البحار، ج 2، ص 523 - 523؛ بحار الانوار، ج 42، ص 124.

سرم خضاب خواهند شد. ام سلمه گفت: چه بسیار شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله خدا تو را به نیکی یاد می کرد و سفارش تو را به علی علیه السلام می نمود.

میثم پس از بیرون آمدن از منزل ام سلمه، ابن عباس (1) را دید و از او خواست که قلم و کاغذی آماده سازد تا او برای ابن عباس تفسیر بگوید. در حین تفسیر میثم سوال می کند: چگونه خواهی بود اگر مرا بر دار ببینی؟ من آخرین نفر از ده نفری هستم که بر دار کشیده خواهند شد و چوبه دار من از همه کوتاه تر و به فاضلاب نزدیک تر خواهد بود این سخنان برای ابن عباس بسیار شگفت آور بود.

میثم ادامه داد ابن عباس امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام روزی به من فرمودند: «تورا بعد از من می گیرند و بر دار می زنند در آن جا بر تو نیزه خواهند زد و در روز سوم از بینی و دهان تو خون فواره می کند و ریشت از خون خضاب می گردد. منتظر آن خضاب باش و بدان که تو را در کنار منزل عمرو بن حریش (خارجی معروف) به دار می آویزند. تو دهمین نفری هستی که به دار آویخته می شوی و چوبه دار تو از همه کوتاه تر است؛ بیا تا برویم و درخت خرمایی را که بر تنه آن به دار آویخته خواهی شد، به تو نشان دهم!».

بعد از آن، مدت ها میثم به کنار آن درخت می آمد و در کنار

ص: 99

1- ابن عباس یکی از بزرگ ترین مفسران قرآن و از نظر علمی بسیار والا مقام بود.

آن مشغول راز و نیاز و خواندن نماز می شد و با خود می توچه مبارک درختی هستی که برای من روییده ای و برای من آب خورده ای و گاهی که عمرو بن حریث را می دید، به او می گفت: من همسایه تو خواهم بود. برای من همسایه خوبی باش. عمرو، بی خبر از همه جا می گفت مگر می خواهی خانه ابن مسعود یا خانه ابن حکیم را بخری؟!

ابن عباس خواست تا آن چه را از تفاسیر که میثم برایش گفته بود، پاره کند؛ ولی میثم دست او را گرفت و گفت: صبر کن! اگر آن چه گفتم درست از آب در آمد که هیچ ولی اگر دروغ گفته باشم، مطالب را پاره کن.

چند سالی از این دیدار گذشت میثم در سال های نزدیک به شهادتش، به سفر حج مشرف شد و بعد از زیارت مکه و مدینه به سوی کوفه ره سپار گردید. وقتی به کوفه رسید ماموران عبید الله بن زیاد او را دست گیر کردند. وقتی چشم ابن زیاد به میثم افتاد، از او پرسید: خدایت در کجاست؟

میثم: گفت در کمین همه ظالمان و تو هم یکی از آن ظالمان هستی ابن زیاد با تمسخر گفت شنیده ام « ابو تراب » به تو خیلی نزدیک بوده است؟

میثم: گفت آری!

گفت: گفته اند از مدت ها پیش می دانی که چه بر سرت خواهد آمد! میثم گفت آری؛ مولایم به من خبر داده که تو مرا بر دار

خواهی زد و من دهمین نفر از به در آویختگان هستم. چوبه دار من از همه کوتاه تر و نزدیک تر به چاه فاضلاب خواهد بود؛ حتی زبان مرا نیز خواهی برید .

میثم با سخنان خود مجلس را آشفته نمود و ابن زیاد با عصبانیت جواب داد: چنین نخواهم کرد تا علی دروغ گو شود!

میثم: گفت چطور می توانی با کلام علی علیه السلام که از جانب خدا، جبرئیل و رسول مقرب او می باشد مخالفت کنی، در حالی که به خاطر همین، سخنان زبان مرا نیز خواهی برید .

ابن زیاد چون دیگر نمی توانست در مقابل گفته های میثم مقاومت کند دستور داد تا او را به زندان ببرند. بعد از او مختار بن ابی عبیده را نیز به زندان آوردند. میثم به مختار گفت: نگران مباش! زیرا تو آزاد خواهی شد و در آینده برای انتقام گیری از قاتلان امام حسین علیه السلام قیام خواهی نمود و ابن زیاد را که قاتل ماست خواهی کشت .

عبیدالله برای سرکوب شورش ها و تحرکاتی که علیه او و خلیفه صورت می گرفت، دستور داد تا مختار را به هلاکت برسانند. اما درست هنگامی که می خواستند مختار را دار بزنند نامه یزید - که در آن به آزادی مختار دستور داده شده بود به دست ابن زیاد رسید؛ او نیز مجبور شد مختار را آزاد کند .

ابن زیاد فرمان داد تا میثم را به چوبه دار ببندند. وقتی میثم را بر بالای دار کشیدند، مردم برای تماشای او نزدیک خانه عمرو بن حریث جمع

شدند. عمرو بن حریث چون این واقعه را دید، گفت: و الله او قبلاً این حادثه را به من خبر داده بود؛ ولی من نمی فهمیدم. سپس کنیزش را خواست تا زیر دار را جاروب کرده و تمیز نماید.

میثم تمار شروع به موعظه در منقبت و فضایل بنی هاشم نمود. از رذایل بنی امیه و فضیلت ها و برتری اهل بیت علیهم السلام - از جمله علی بن ابی طالب علیه السلام - سخن ها گفت و از انقراض و نابودی بنی امیه خبر داد. جاسوسان و ماموران ابن زیاد وقتی پند و خطابه میثم را بر بالای دار، شنیدند به ابن زیاد گفتند که این غلام عجمی دارد تو را رسوا می کند ابن زیاد دستور داد تا دهانش را ببندند. دهان میثم توسط ظالمان عبیدالله بسته شد و دیگر نتوانست کلامی بر زبان جاری سازد. به قولی او اولین کس در اسلام است که بر دهانش لگام زدند!

دو روز به همین منوال سپری شد. روز سوم حربه ای بر شکم میثم زدند؛ ولی او هم چنان تکبیر می گفت بالاخره در پایان آن روز، به علت آن که خون زیادی از بینی و دهانش جاری شده بود، در حالی که بر عهد و پیمان با مولای خویش وفادار بود تکبیر گویان رحل اقامت در سرای ابدی گسترده و قرین سرور خود گشت. (1)

جنازه آن بزرگ وار همان طور بر چوبه دار باقی ماند تا این که 7 نفر از خرما فروشان، کوفه مخفیانه و در اواخر شب جسد نازنین و آغشته به خون میثم را از نخل پایین آوردند. آن ها پس از مشاهده ی جسم رنجور و

ص: 102

1- این واقعه ده روز قبل از آمدن امام حسین علیه السلام به عراق اتفاق افتاد.

خسته ی میثم شروع به ناله وزاری کردند و با دیدگانی پر از اشک، او را در کنار نهری به خاک سپردند.

فردای آن روز، هنگامی که نگهبانان برای بازدید به آن محل آمدند، جسد را مشاهده نکردند؛ همه جا را به دنبال جنازه زیر پا گذاشتند، ولی هر چه گشتند اثری از جسم مبارک میثم پیدا نکردند!

ص: 103

پرسش بیست و چهارم: علت شهادت « رشید هَجری » چه بود؟

« رشید هجری » (1) یکی از یاران حضرت علی علیه السلام و اهل بحرین بود. (2) هجر، یا مرکز بحرین و یا ناحیه ای از شهرهای بحرین بود.

حضرت علی علیه السلام بعضی از اسرار را به رشید آموخته بود و او را « رشید البلایا » می خواند، رشید در سایه تعلیمات حضرت به درجه ای رسیده بود که می توانست عاقبت امور اشخاص را ببیند مثلاً بعضی از اشخاص را که می دید از آینده ی آن ها خبر می داد و می دانست که چه کسی خواهد مرد چه کسی کشته خواهد شد و چه کسی به شهادت خواهد رسید .

« فضیل بن زبیر » می گوید روزی امیر المومنین علیه السلام با یاران خود به نخلستان رفتند و زیر درخت خرما می نشستند. سپس مقداری از خرما را چیده و همه از آن خوردند. رشید نیز در آن جا بود؛ گفت: یا علی عجب رطب خوبی است! امام فرمودند یا رشید، تو بر تنه آن درخت به دار آویخته می شوی!

رشید می گوید: من گاه گاهی نزد آن درخت رفته و آن را آب یاری

ص: 104

1- رجال کشی ص 72؛ بحار الانوار ، ج 42، ص 137

2- البته ممکن است از اهالی یمن باشد.

می کردم؛ تا این که حضرت علی علیه السلام به شهادت رسید. روزی برای آب یاری به نخلستان رفته بودم که دیدم شاخه های آن درخت را بریده اند. وقتی درخت را چنین، دیدم گفتم اجل نزدیک است .

چند روزی از این ماجرا می گذشت که امیر قبیله نزد من آمد و گفت ابن زیاد تو را می خواهد چون وارد قصر ابن زیاد شدم ناگهان با درخت خرمایی که قرار بود مرا به آن بیاویزند، مواجه گشتم. به دستور ابن زیاد مرا به آن درخت بستند پس دستی به چوب کشیده و گفتم: می دانستم که برای من روییده ای ابن زیاد به من گفت: از دروغ های علمی برای من بگو گفتم نه من دروغ گو هستم و نه دروغ گو علی دروغ گو بود! مولا و سرور من علی به من خیر داده است که دو دست دو پا و زبان مرا خواهند برید. ابن زیاد سری تکان داد و با خنده گفت کاری خواهم کرد که معلوم شود علی دروغ گفته است. سپس دستور داد تا دو دست و دو پای رشید را بریده و او را بیرون انداختند .

تعدادی از مردم او را در آن وضع که خون از اعضایش جاری بود، را به خانه آوردند. رشید - که مانند دیگر یاران امیر المومنین علیه السلام هیچ گاه دست از تبلیغ و حمایت امام خویش بر نمی داشت - در آن حال شروع به خبر دادن از کار های بزرگ و پیشامد های عظیم نمود. او گفت: هر چه می خواهید از من سوال کنید این ستم گران از من چیزی خواهند گرفت که هنوز نگرفته اند!

در این حال مردی نزد ابن زیاد رفت و به او گفت ای عبید الله این

چه کاری بود که با رشید کردی دست و پایش را قطع نمودی در حالی که او مردم را از جریان های بزرگ آگاه می سازد و تو را رسوا می نماید. ابن زیاد دستور داد رشید را به دار الاماره بیاورند، زبانش را قطع کرده و او را به دار بیاویزند .

ص: 106

پرسش بیست و پنجم: چرا نوشتن احادیث نبوی ممنوع گشت؟

یکی از دغدغه های فکری ظالمان و دژ خیمان، ترس از احیای اسلام و عمل به دستورات آن بر اساس احادیث بوده است. بهترین راه برای انهدام کیان، مسلمین کتمان احادیث و روایات نبوی است.

تربیت یافتگان مکتب اسلام و مدافعان جان بر کف آن، هم چون ابو ذر، میثم و رشید برای آن که احادیث نبوی را به گوش مردم برسانند، همواره تا پای جان در مقابل ظلم و ستم جباران ایستادند و سر به داران ولایت گشتند از سوی دیگر دشمنان اسلام نیز با جدیت از بیان و تبلیغ این احادیث جلوگیری می کردند. (1)

موضوع حدیث پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و در دوران خلفای عیاش اموی - همان طور که اشاره شد - به فراموشی سپرده شد و از دین و قرآن جز اسمی در میان مردم و خلفا چیزی باقی نماند. علما و محدثین نیز تحت تاثیر اوضاع موجود تدوین و کتابت حدیث را کنار گذاشته و خط قرمزی به دور آن کشیدند.

فرمان منع نوشتن و بیان احادیث یک صد سال به طول انجامید تا این که در زمان عمر بن عبد العزیز (60 - 101) دستور لغو این فرمان صادر

ص: 107

1- تاریخ یعقوبی، ج 3، ص 48 معجم البلدان، ج 4، ص 239؛ الروض المعطار، ص 438.

گشت. او فدک را که حق مسلم خاندان اهل بیت علیهم السلام بود، به صاحبان اصلی خود باز گردانید و نه تنها لعن حضرت علی علیه السلام ممنوع شد، بلکه از آن به بعد نقل نوشتن و اشاعه ی حدیث رسمیت پیدا نمود. (1)

بخاری نقل می کند که عمر بن عبد العزیز به ابوبکر بن خرم - که از طرف وی حکومت و مقام قضای مدینه را بر عهده داشت - دستور نوشتن حدیث را به صورت رسمی صادر کرد و در این نامه از کهنه شدن و از بین رفتن احادیث اظهار نگرانی نمود. (2)

نکته ی بسیار مهم این است که معلوم نیست سرنوشت احادیثی که از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله جعل کرده بودند چه شد؟ زمانی حرام خدا حلال اعلام می شود؛ چون خلیفه آن را اراده می کند! ممنوعیت رواج می یابد؛ زیرا خلیفه چنین می خواهد؛ مگر نه این که خلیفه او الوالامر است و خداوند می فرماید:

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (3)

خلیفه ای دستور می دهد: « حدیث ننویسید »؛ نوشته نمی شود خلیفه دیگری امر می کند: « حدیث بنویسید؛ و این کار انجام می گیرد. در نتیجه نود سال غیر از خاندان اهل بیت و یاران و شیفتگان حضرت علی علیه السلام و دیگر معصومین علیهم السلام کسی جرات نقل و انتشار احادیث را نداشت و این کار فقط با مصلحت خلفا و زور مندان زمان بود!

ص: 108

1- تاریخ خلفا، خلفا، ص 343؛ مروج الذهب، الذهب، ص 3، 184، فخری ص 176.

2- صحیح بخاری، ج 1، باب کیف یقبض العلم.

3- سوره نساء: 59

« منع نشر حدیث » زیربنای ایجاد تخریب در اسلام بوده است. دستگاه خلافت آن چه را که به مصلحت خویش می دانست انجام می داد. آن ها می خواستند اسلامی را در میان مردم پیاده نمایند که اگر معاویه در شام کاخ خضراء بسازد کسی حق نداشته باشد اظهار کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در این مورد چنین فرموده است و این قصر بنا به فرموده ی آن حضرت، نامشروع است. اگر یزید خلیفه مسلمین می شود و شراب خوار و زن باره از کار در می آید کسی نتواند بگوید که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین بوده و رفتار و اعمالش با این خلیفه مطابقت ندارد!

بنابراین تا حدیث و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله در دسترس همگان باشد نمی توان دهان برخی از مسلمان نماها را بست. هر روز ممکن است یک مسلمان خدا ترس، فریاد حقی در جهت رسوایی متجاوزان و ستم گران دهر برآورد به همین دلیل نباید سخن پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته و بازگو گردد؛ تا شاید میدان وسیعی برای تاخت و تاز دستگاه خلافت گسترده شود!

پرسش بیست و ششم: توجیه خلفا برای منع نشر و کتابت احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله چه بود؟

عایشه ، (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) نقل می کند :

پدرم (ابو بکر) پانصد حدیث از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را در کتابی جمع آوری و آن را به من امانت سپرده بود. شب هنگام مشاهده کردم که در بستر آرام و قرار ندارد و مدام از این پهلو به آن پهلو می شود و خواب به چشمش نمی آید پرسیدم: آیا ناراحتی پدر؟ یا خبر بدی هست که تو را چنین به فکر انداخته؟ ولی جوابی نشنیدم .

وقتی که صبح فرا رسید، پدرم به من گفت: دخترم عایشه! احادیثی را که نزد تو است .بیاور آن گاه آتشی طلبید و کتابی را که در برگرفته سخنان و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله بود، به آتش کشید با سوختن کتاب، اضطراب و آشفتگی اش بر طرف شد.

وقتی از او علت را سوال کردم در جواب گفت ترسیدم در میان احادیثی که در این کتاب نوشته ام، حدیثی باشد که اصل نداشته باشد و من بر اساس اطمینان به کسی آن

ص: 110

را از او نقل کرده باشم و در نتیجه، مسوولیت پیدا کنم! (1)

مورخین نقل می کنند که عمر بن خطاب در عصر خلافت خود تصمیم به جمع آوری و نوشتن حدیث گرفت. وی حدود یک ماه در مورد این کار تفکر نمود و از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در مورد آن نظرخواهی کرد؛ همه کار وی را تایید کردند.

بالاخره تصمیم نهایی خویش را گرفت و با مردم، از عزم خود چنین سخن گفت: «من در نظر داشتم که روایات نبوی را بنویسم اما به یاد آوردم که اقوام قبل از شما کتاب هایی نگاشتند و سخت بدان مشغول شدند و در نتیجه کتاب آسمانی خویش را رها کردند. به خدا سوگند من کتاب خدا را با چیزی مخلوط نمی کنم!» (2)

تحلیل و بررسی این دو روایت این دو خلیفه ابوبکر و عمر گمان می کردند که می توانند نقل، نشر و نوشتن احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را کنترل کنند؛ بدین معنا که احادیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل و ضبط نمایند که با سیاست آن روز دستگاه خلافت و حکومت مخالفتی نداشته باشند اما بعد از دقت و تفکر فراوان - که خلیفه اول را از خواب آسوده باز داشت و خلیفه دوم را به یک ماه تامل و اندیشه وادار نمود - دریافتند که نمی توانند جلوی نشر احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفته و احادیث مجعول را اشاعه دهند.

ص: 111

1- ذهبی تذکره، الحفاظ، ج 1، ص 5 (چاپ هند).

2- جامع بیان العلم و فضله ابن عبد البر، ج 1، ص 77، چاپ مدینه 1388 ه. ق.

به عنوان مثال اگر بنا باشد که ابو بکر احادیثی را از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل و به و به نزدیکان خود عرضه کند چگونه می تواند به مردم بیاوراند که تنها این سخنان از زبان پیامبرند و دیگر احادیث، حرف و گفته ی پیامبر صلی الله علیه و آله نیستند؟! آیا اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله (سلمان، ابو ذر، میثم و...) ادعا نخواهند کرد که ما نیز احادیثی داریم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ایم؟ چرا ابو بکر احادیث خود را بگوید و یا بنویسد ولی ما این کار را نکنیم؟ هر چه باشد ما از اصحاب خاص پیامبر صلی الله علیه و آله بوده ایم!

لذا ابو بکر، کتاب احادیث خویش را به آتش کشید و عمر دستور جمع آوری کتاب را صادر کرد و گفت: « ای مردم، شنیده ام که نزد شما کتاب هایی موجود است. محبوب ترین این کتب در نزد خداوند آن است که از همه بیشتر بر اساس عدالت و درستی باشد. مردم به گمان این که عمر می خواهد کتاب ها را اصلاح نماید و به این طریق اختلاف را از میان بردارد همه کتاب ها را آوردند عمر نیز که در توطئه خویش موفق شده بود، همه نوشته ها را - که جامع احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله بود - به آتش کشید. [\(1\)](#)

ص: 112

1- تقييد العلم، خطيب بغدادی، ص 52، چاپ مصر 1974 م؛ الطبقات الكبرى، ج 5، ص 188، چاپ بيروت.

پرسش بیست و هفتم: توجیه ابو بکر برای سوزاندن احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله چه بود؟

توجیه اول

ابو بکر می گفت :

من هراس داشتم که از کسی که به او اعتماد دارم، حدیث ناصوابی را شنیده باشم! به همین خاطر نخواستیم عهده دار نشر احادیث نادرست باشیم. بنابراین بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیثی نقل نکنید و اگر کسی از شما مطلبی سوال نمود، بگویید که میان ما و شما همین قرآن کافی است؛ حلال آن را حلال و حرامش را حرام بدانید.

اشکال اول: اگر این کلام ابو بکر راست بود، چرا در جای دیگری می گوید : از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث نقل نکنید؟!!

اشکال دوم آیا نقل حدیث توسط افراد مطمئنی هم چون سلمان، ابو ذر ابن عباس ابی رافع میثم و رشید هجری - که خود، به طور مستقیم از پیامبر صلی الله علیه و آله کلامی را شنیده بودند - برای خلیفه مسوولیتی به وجود می آورد؟!!

توجیه دوم

ابو بکر در جای دیگر می گوید : « شما با یک دیگر در نقل احادیث

ص: 113

اختلاف دارید و آیندگان هم اختلافات شان از شما بیشتر می شود». (1)

برای درک معنای سخن ابوبکر، باید مفهوم درست «اختلاف» را بشناسیم. این که حدیثی در لفظ، با حدیث دیگری متفاوت باشد، اختلاف محسوب نمی شود. این تفاوت را در اصطلاح علم حدیث نقل به معنی می گویند و اشکالی ندارد؛ زیرا مفهوم اصلی کاملاً حفظ می شود، اگر چه الفاظ و یا عبارات کمی با هم تفاوت داشته باشند. به عنوان مثال خداوند در سوره انعام می فرماید:

(لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ)؛ (2) «فرزندان تان را به خاطر گرسنگی نکشید.»

و در سوره مبارکه اسری می فرماید:

(لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ)؛ (3)

«فرزندانتان را از ترس گرسنگی نکشید»

با اندکی دقت متوجه خواهیم شد این دو آیه در لفظ متفاوت و در معنی یکی هستند.

ص: 114

1- ذهبی، تذکره الحفاظ، ج 1، ص 2 - 3

2- انعام: 151.

3- اسری 31

پیامبر صلی الله علیه و آله اکرم گاهی حقیقتی را به دلیل اهمیت زیاد آن در زمان ها و مکان های متفاوت به طور مکرر بیان می داشتند؛ و هر بار با لفظ و زبان خاصی آن سخن را تکرار می کردند.

به عنوان مثال پیامبر صلی الله علیه و آله در جایی می فرمودند: « عَلَيَّ وَ لِيَكُم بَعْدِي » و در زمان دیگری چنین می گفتند: « عَلَيُّ وَ لِي كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي ». این دو حدیث از نظر معنای یکی هستند و در الفاظ اختلاف دارند؛ زیرا در این جا پیامبر صلی الله علیه و آله دو بار سخن گفته اند نه این که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را دو صحابی، جداگانه و با اختلاف نقل کرده باشند.

در بعضی مواقع هم ممکن بود هر کدام از صحابه، حدیثی را با کلمات خاص خود نقل کنند گاهی افراد مختلفی حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله در یک مجلس می شنیدند و همه معنی و مفهوم آن را درک می کردند ولی هنگام بازگویی آن، به دلیل به یاد نداشتن عین الفاظ و فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله هر کس معنایی را که از حدیث فهمیده بود با الفاظ و عبارات خود بیان می کرد همان طور که اشاره شد، این اختلاف الفاظ را در علم حدیث « نقل به معنی » می گویند و اشکالی ندارد.

پس اختلاف واقعی چه بود؟

می توان گفت که ریشه همه این اختلافات در « نفی و اثبات » است؛ یعنی اثبات نفی شود و نفی اثبات گردد. مثلاً پیامبر صلی الله علیه و آله در جایی فرموده باشند: « حدیث مرا بنویسید »؛ و در جایی دیگر بگویند: « حدیث مرا ننویسید ».

نتیجه

اگر مقصود ابو بکر از به وجود آمدن اختلاف در احادیث در حد تناقض بود، اختلاف بیشتر وجود ندارد و در تصور هم نمی گنجد که آیندگان وقتی ببینند اختلاف شدید تر شود هم چنین در این صورت باید فقط احادیثی را که با هم تناقض داشتند، ممنوع اعلام می کردند نه مطلق احادیث را.

خداوند در قرآن می فرماید:

(وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لُبَّيِّنٍ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) ؛ (1)

و بر تو قرآن را نازل کردیم تا آن چه را بر امت فرستاده شده بیان کنی؛ شاید که عقل را به کار بندند.

و نیز می فرماید:

(وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لُبَّيِّنٍ هُمْ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) ؛ (2)

ص: 116

1- نحل 44 .

2- نحل 64 .

« ما این قرآن بزرگ را بر تو نفرستادیم مگر برای این که حقیقت را در آن چه مردم اختلاف می کنند روشن کنی و برای اهل، ایمان هدایت و رحمت باشی ».

بنابراین - با توجه به آیات ذکر شده - باید اسلام، تفسیر قرآن و تفسیر احکام نماز، روزه، حج و... را از پیامبر صلی الله علیه و آله دریافت نمود؛ و می توان گفت که با ممنوعیت نقل حدیث از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و راه های شناخت آن نیز ناشناخته می ماند.

ص: 117

پرسش بیست و نهم: توجیه عمر در به آتش کشیدن احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله چه بود؟

اشاره

عمر می گفت: « من کتاب خدا را با چیزی مشوب نمی سازم؛ کاری که امم قبل چنین کردند و کتاب خدا را پشت سر انداختند». (1)

نقد و بررسی

1- آیا این امکان وجود نداشت که برخی قرآن را بنویسند و مدعی شوند که این قرآن است و آن را در کتابی محفوظ بدارند؟ یا حدیثی را بنویسند و بگویند که این حدیث است و سپس آن را در جایی مطمئن قرار دهند؟!

2- قرآن به عنوان یک کتاب مستقل استنساخ (نوشته) و در تمام نقاط جهان اسلام پخش شده بود و با این کار از خلط قرآن با حدیث جلوگیری می شد؛ پس دیگر چه خطری قرآن را تهدید می کرد؟

3- آیا نمی توانستند احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را جمع کنند و با تشکیل کمیته ای - با حضور آن دسته از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله که در اسلام پیش قدم بوده و با احادیث او کاملاً آشنایی داشتند (2) - این مشکل را حل نمایند؟ آن گاه به اکثریت صحابه اعلام نمایند که هر کس حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله

ص: 118

1- جامع بیان العلم و فضله ابن عبد البر، ج 1، ص 77

2- از جمله این یاران می توان به، سلمان، ابو ذر، میثم عمار یاسر خباب بلال عبد الله بن مسعود، ابی رافع سهل بن حنیف و ذو الشهادتین اشاره کرد.

شنیده است نزد این افراد بیاید و آن را عرضه کند؛ کمیته نیز پس از احادیث آن‌ها را ضبط می‌کرد با این کار می‌توانستند مجموعه‌ای بررسی از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را به صورت یک کتاب نوشته و در معرض دید مسلمانان قرار دهند تا نظرها درباره اعتبار احادیث یک سان گردد. هم‌چنان که این کار را در مورد قرآن انجام دادند.

با این تفاسیر به خوبی آشکار است که علت واقعی جلوگیری از نشر احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌چه که خلفا ادعا کرده‌اند نبوده است.

ص: 119

پرسی سی ام: چرا قریشیان از نقل احادیث می ترسیدند و از انتشار آن جلوگیری می کردند؟

در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله دو گروه مهم در جامعه عرب به مبارزه با اسلام برخاسته اند یهود و قریش یهودیان بعد از فتح خیبر، از صحنه سیاسی و اجتماعی عربستان خارج شدند و در این میان دشمن اصلی اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله قبیله قریش بود.

قریش، طراح بیشتر جنگ هایی بود که بر علیه پیامبر صلی الله علیه و آله به وقوع می پیوستند؛ در جنگ بدر بیش از هزار جنگجوی قریشی علیه اسلام، حضور داشتند؛ در جنگ احد، 3 هزار نفر از مردم مکه و قریش و هم پیمانان این دو قبیله به جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله برخاستند؛ در جنگ خندق رهبری و فرماندهی با جنگجویان و سران قریش بود؛ قبیله قریش سال های متمادی بعد از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمانان را در مکه شکنجه و آزار می دادند؛ نقشه قتل پیامبر صلی الله علیه و آله را قریشیان کشیده بودند؛ آن ها با گستاخی دندان و پیشانی مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله را شکستند؛ در جنگ بدر کسانی از همین طایفه ی قریش عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، حمزه را به شهادت رساندند و جگر او را خوردند؛ ابو جهل، ابولهب، ابوسفیان حکم عتبه شیبه، عاص و... همه قریشی بودند که پس از پیروزی اسلام

به زیر پرده نفاق رفتند .

حکم بن ابی العاص (1) - از قبیله قریش - که از مکه به مدینه آمده و به ظاهر نیز مسلمان گشته بود گاه گاهی پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله راه می رفت و به طور مسخره، آمیز رفتار ایشان را تقلید می کرد روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که راه می رفتند، به عقب برگشته و حکم را در حال مسخره کردن دیدند پس فرمودند به همین صورت بمان او با نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله و تا آخر عمر به همان صورت مسخره باقی ماند.

ابو سفیان نیز از بزرگان قریش بود که با تمام قدرت در برابر پیشرفت اسلام ایستاد و به هر وسیله ای برای نابودی اسلام تلاش کرد. او بعد از فتح مکه به مدینه آمد و ناگزیر - به ظاهر - مسلمان شد. روزی ابو سفیان بر الاغی سوار شده بود و یکی از پسرانش در پس و دیگری در جلوی الاغ حرکت می کردند که از مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله رد شدند. حضرت

فرمودند: « بار الها، سواره راهنما و راننده این مرکب را لعنت کن. !» (2)

دقت کنید :

با توطئه سقیفه پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله قریش حکومت را به دست گرفت و بدین ترتیب معاویه، مروان بن حکم و... قدرتمند شدند و شروع به تبلیغ در جهت پایداری حکومت خویش کردند. طبیعی است که آن ها برای ثبات حکومت خویش باید از نقل احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله - به بهانه مخلوط شدن قرآن با حدیث - جلوگیری می کردند.

ص: 121

1- او پدر، مروان چهارمین خلیفه اموی است .

2- نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص 219

خلیفه دوم نیز به مردم دستور داد تا تنها درباره احکام فردی - مانند، نماز، روزه، حج و... - حدیث نقل کنند. البته این دستور در ابتدای کار بود و بعدها این مقدار آزادی نیز از مردم برای تبلیغ حدیث - سلب گردید.

این احادیث نباید منتشر می شدند .:

- علی بعد از من ولی و سرپرست مردم است؛

- سلمان از ما اهل بیت است؛

- ابوذر در، زهد هم چون عیسی علیه السلام است؛

- ابوسفیان ملعون است؛

- حَکَم معاویه و... چنین و چنان هستند؛

- آن چه از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد سخنان دو، خلیفه در غزوه بدر نقل شده بود؛

- فرار دو خلیفه از غزوه خیبر و جیش اسامه ؛

- فرار عثمان در جنگ احد؛ (1)

- و...

ص: 122

1- مسند احمد بن حنبل، ج 3، صص 218-219؛ مستدرک حاکم، ج 3، صص 37-38؛ کنز العمال، ج 5، صص 274، 283 و 284؛ همان، ج 6، ص 394.

بالتلف تعی

لحظات آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله ، لحظه های پر اضطراب اسلام بود؛ لحظه وداع بهترین برگزیده خدا در زمین و لحظه ای که ارتباط انسان با وحی قطع گردید.

خلیفه دوم به ابن عباس می گوید:

ما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشتیم و بین مردان و زنان پرده ای حایل بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در ساعات آخر عمر خویش لب به سخن گشوده و فرمودند مرا با 7 مشک کوچک آب بشوید. (1) پس از اجابت، امر فرمودند: « کاغذ و دوات بیاورید تا برای شما نامه و وصیتی بنویسم که با وجود آن هرگز گمراه نشوید. »

زنان پیامبر صلی الله علیه و آله از پس پرده گفتند خواسته پیامبر صلی الله علیه و آله را بر آورده سازید!

من گفتم ساکت باشید! شما مانند زنانی هستید که اطراف یوسف را گرفته بودند و به او چشم طمع داشتند. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله مریض شود چشمان خود را می فشارید و

ص: 123

1- در آن زمان برای تخفیف بعضی از تب ها از آب سرد استفاده می شد

اشک می ریزید و اگر صحت یابد، گریانش را می گیرید و خرجی می خواهید .

پیامبر با شنیدن این سخنان فرمود: « زنان از شما بهترند ». (1) ابن عباس می گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک وفات شان فرمودند: « کاغذ و دواتی بیاورید تا برای شما نامه ای بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید. عمر بن خطاب سر و صدا راه انداخت و گفت نه خیر این همه از شهرها - باقی مانده و فتح نشده است؛ این ها باید فتح شود؛ پس چه کسی آن ها را فتح کند؟ زینب دختر جحش (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) گفت: به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و عمل کنید مگر نمی شنوید که او می خواهد وصیت کند؟ بار دیگر سر و صدا بر خاست.

پیامبر صلی الله علیه و آله چون قیل و قال را شنید، امر کرد که همه از جای برخیزند و بیرون بروند همین که حاضران از جای شان بر خاستند، پیامبر صلی الله علیه و آله چشم از دنیا فرو بست. (2)

از روایات متعدد معلوم می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها در خواست قلم و دوات نمودند در مرتبه اول در جواب گفتند: قرآن برای ما کافی است؛ بیماری بر پیامبر صلی الله علیه و آله چیره شده قرآن ما را کافی است و به چیز دیگری نیاز نداریم در مرتبه دوم در جواب گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله هذیان

ص: 124

1- الطبقات الكبرى، ج 2، ص 244.

2- الطبقات الكبرى، ج 2، صص 244 - 245.

می گوید؛ قرآن برای ما کفایت می کند .

ابن عباس می گفت : « بزرگ ترین مصیبت در اسلام همین بود که بی هوده گویی و اختلاف شان مانع از آن گردید که پیامبر صلی الله علیه و آله اکرم این وصیت نامه را بنویسد ».

نکته

هر اندازه، انسان در درون خویش به دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله و پایبند باشد و با رسول خدا صلی الله علیه و آله عهد بندد که هیچ گاه از راه او منحرف نشود، به همان اندازه در لحظاتی که انحراف وجود دارد وجدانش او را به عهدش متذکر شده و پیوندش با پیامبر صلی الله علیه و آله را یادآور می شود اما ماجرای قلم و دوات حاکی از پایبند نبودن بعضی از اطرافیان پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت است؛ در این باره به چند نکته اشاره می کنیم هنوز ساعتی از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نگذشته بود که نزاع و کشمکش بر سر خلافت در گرفت.

در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله به جدال پرداختند و صدای خود را بلند کردند؛ در حالی که خداوند در قرآن می فرماید

(لا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ) ؛ (1) «صدایتان را روی صدای پیامبر صلی الله علیه و آله بلند نکنید» با پیامبر مودب سخن گوید .«

- امر پیامبر صلی الله علیه و آله اگر امر مولوی بوده، ترک واجب کرده و به حرام کشیده شده اند و چون در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله به دستور ایشان عمل

ص: 125

1- حجرات: 2.

نکردند کافر شده اند هم چنین با این فرض این که امر حضرت ارشادی بوده باز هم به دستور نبی خود عمل نکرده و به گناه آلوده شده اند .

- استدلال کردن در مقابل فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر این که قرآن ما را کافی است به معنای مقابله و مخالفت صریح با رسول خداست.

- قلم و دوات آوردن برای کسی که در حال احتضار است . آن هم برای نوشتن وصیت - حداقل احترامی است که برای او قائل می شوند؛ حتی اگر پیامبر صلی الله علیه و آله هم نباشد.

- کدام حکیم و طبیبی در دنیا قلم و دوات آوردن به نزد مریض را نهی کرده است؟!

- وقتی زنان می گویند قلم و دوات بیاورید، عمر در جواب آنان پاسخ می دهد شما همانند زنان اطراف یوسف هستید که به او طمع بسته اید اولاً زنان اطراف یوسف علیه السلام با حضرت نامحرم بودند؛ ثانیاً: هدف آن ها زنا بود؛ ثالثاً: یوسف علیه السلام از آن ها بی زار بود؛ تا جایی که فرمود: زندان را محبوب تر از کنار شما بودن می دانم. رابعاً آن ها همگی زنان اشرافی بوده و بویی از تقوی نبرده بودند؛ در حالی که اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت زهرا علیها السلام و زنان پیامبر صلی الله علیه و آله - و حتی عایشه حضور داشتند.

- بار دوم عمر در جواب پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید : بیماری بر پیامبر صلی الله علیه و آله چیره شده و نمی داند چه می گوید یعنی بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله را چنان شدید

می انگاشت که آن را بر، عقل فهم و شعور پیامبری غالب می دانست؛ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله بارها فرمودند: « هر چه می گویم، چه در حال، خشنودی چه در حال غضب چه در حال سلامتی و چه در حال، مریضی، جز حق و حقیقت و کلام وحی سخنی از دهان من خارج نمی شود. »

- گفتند که پیامبر صلی الله علیه و آله - نعوذ بالله - هذیان می گوید. این بزرگ ترین کفر توهین و الحاد نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله است. با این سخن معلوم می شود که این ظاهر نماها حتی به اندازه ی سر سوزنی به رسالت، نبوت، بعثت و پیامبری حضرت ایمان نداشته اند؛ چون توهین به پیامبر صلی الله علیه و آله - که منبع وحی و متصل به عالم بالا است - توهین و اهانت به خدا و در نتیجه کفر و الحاد است.

- عمر با این سرپیچی از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگ ترین ضربه را - تا روز قیامت به هدایت بشری وارد کرد؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: « اگر این نامه نوشته شود، تا ابد گمراه نمی شوید ».

- عمر فهم و عقل خود را از فهم درک و شعور رسول خدا صلی الله علیه و آله بالا تر دانست او به گفته خود عمل کرده و از اجرای دستور پیامبر صلی الله علیه و آله مبنی بر آوردن قلم و دوات سر باز زد.

- عمر با جسارت تمام می گوید این مرد هذیان می گوید چرا لفظ (پیامبر صلی الله علیه و آله) را به کار نمی برد؟! معلوم می شود که او، پیامبر صلی الله علیه و آله را در حد یک انسان معمولی - و حتی کمتر از یک انسان معمولی و سالم - می پنداشته است.

نسبت « هذیان گویی » به یک فرد عاقل و باشعور، توهین محسوب می شود. حال اگر به کسی که مبعوث پروردگار و اشرف مخلوقات در کل کائنات به حساب می آید این نسبت را بدهیم، حکمش چیست؟

ص: 128

پرسش سی و دوم: چرا پیامبر صلی الله علیه و آله از نوشتن وصیت نامه منصرف شدند؟

در روایتی می خوانیم که بعد از آخرین سخن عمر (این مرد هذیان می گوید) عده ای از اصحاب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند آیا لوح و قلم را بیاوریم؟ و حضرت در جواب فرمودند: بعد از این سخن دیگر نیازی نیست! به راستی معنای این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله چه می تواند باشد؟

نکته اول: شخصی در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده و در حالی که چشم در چشم ایشان دوخته و ادعای پیروی از آن حضرت را دارد، مدعی است این مرد هذیان می گوید. واضح است که این شخص (عمر) بعدها - در غیاب رسول خدا صلی الله علیه و آله - به راحتی می تواند به پیروانش ثابت کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که حال مساعدی نداشت و مشاعرش یاری نمی کرد این نامه را نوشته و همه سخنان او در این نامه هذیان هستند!

نکته دوم: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله با آن حال مریض خویش، وصیت نامه می نوشت، بدون شک می گفتند ما در همان وقت گفتیم که پیامبر صلی الله علیه و آله هذیان می گوید. دو پای مبارک آن حضرت - هنگامی که ایشان را به مسجد می بردند از شدت مریضی مثل دو چوب خشک شده بود؛ و احتمال داشت که اصلاً نتواند قلم را به دست بگیرد. ولی اگر قلم را نیز به دست گرفته و نامه ای می نوشت باز می گفتند که این وصیت

بر اساس هذیان گویی است!

نکته سوم: اگر در آن زمان اثبات میشد که پیامبر صلی الله علیه و آله هذیان گوید، سخنان دیگر آن حضرت نیز از درجه اعتبار ساقط شده و بیشتر از این ها به مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله توهین می شد. گروهی در شک و گمان فرو می رفتند و این موضوع به عنوان نقطه ی کوری در تاریخ اسلام باقی می ماند.

ص: 130

پرسش سی و سوم: آیا عمر و خلفای دیگر از روی دلسوزی می خواستند که پیامبر صلی الله علیه و آله وصیت نامه نویسد؟

با کمی دقت و تامل در می یابیم که عمر و همراهانش از ترس این که مبادا از پیامبر صلی الله علیه و آله مطلبی باقی بماند که بعدها سد راه منافع و خواسته های آن ها، باشد دست به چنین عمل ناشایستی زدند .

محتوای وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله کاملاً مشخص بود. ایشان بارها با عمل و گفتار خویش، جانشینی حضرت علی علیه السلام را بعد از خود مطرح کرده بودند. نوشتن وصیت نامه آخرین تیری بود که باید به هدف می خورد. با این کار نقاب از چهره منافقان قریش برداشته میشد و تمام عذرها و توجیه ها از بین می رفت. برای جلوگیری از این خطر، چاره ای نداشتند جز این که با ایجاد سر و صدا و تعلل وقت را تلف کنند تا پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا برود و هیچ مدرک و نوشته ای تحت عنوان وصیت نامه از ایشان باقی نماند .

بعضی از نویسندگان اهل سنت چنین اشکال می گیرند که اگر نوشتن وصیت نامه اهمیت زیادی داشت چرا پیامبر صلی الله علیه و آله با مخالفت عده ای از نوشتن آن اعراض نمود و در اجرا نشدن مطلبی که به نفع امت اسلام بود تسلیم نظریه حاضران گردید؟

علامه سید شرف الدین رحمہ اللہ در پاسخ به این سوال می گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ می دانست که این وصیت نامه چه نوشته شود و چه نوشته نشود، امیر المومنین و پیروانش در برابر مضمون آن خاضع و بدان عامل خواهند بود. اما دیگران با وجود چنین وصیت، مکتوبی باز هم ارزشی نسبت به آن قائل نبوده و به مضمونش عمل نخواهند کرد. « (1)

خلاصه این که پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ اسلام به اقتضای حکمت بالغه خویش و با علم بدین مطلب که همه ی مخالفان و نسبت دهندگان هذیان به وی، بعد از مرگ او نیز بر عقیده ی خویش اصرار و پافشاری خواهند ورزید و وصیت نامه و حتی نبوت او را بی ارزش خواهند نمود، از نوشتن وصیت کتبی صرف نظر نمودند و با این کار جلوی آشفته تر شدن اوضاع و نیز ایراد گیری در اصل نبوت را گرفتند. (2)

ص: 132

1- مراجعات، ص 86

2- کتاب « الطرف فی الابداء و المناقب فی شرف سید الانبیاء و الاطالب ».

پرسش سی و چهارم: چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و نماز جماعت ابو بکر را برهم زد و خود به جای او نماز گزارد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله از شدت بیماری و تب در بستر افتاده بود و حضرت علی علیه السلام هم چون، پرستاری سر مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله را بر زانو گرفته بود. ناگهان خبر رسید که ابو بکر قصد اقامه ی نماز صبح در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله را دارد. حضرت با شنیدن این خبر سراسیمه بر خاست و چون توان حرکت نداشت؛ حضرت علی علیه السلام و فضل بن عباس دو بازوی ایشان را گرفتند. پاهای مبارک حضرت از شدت بیماری هم چون دو چوب خشک بر زمین کشیده می شد (1) با این حال به سوی محراب رفت و ابو بکر را کنار زد و خود به نماز جماعت ایستاد. (2)

سید بن طاووس علیه السلام در کتاب « طرف از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام این چنین روایت می کند :

چون مرض حضرت رسالت پناه سنگین شد، حضرت امیر المومنین را طلبید سر مبارک خود را در دامان آن حضرت گذاشت و مد هوش گردید. چون اذان نماز

ص: 133

1- الطبقات الکبری، ج 2، ص 267؛ انساب الاشراف، ج 1، ص 567.

2- المغازی باب 83 ج 6، ص 11.

گفتند، عایشه بیرون رفت و عمر را گفت: برو با مردم نماز کن عمر گفت: ابو بکر - پدر تو - اولی است به نماز کردن.

عایشه: گفت راست گفتم ولیکن پدر من مردی است نرم و سست می ترسم که نگذارند او را نماز خواند.

عمر گفت: او بیاید پیش بایستد من او را مدد می کنم و نمی گذارم که کسی مخالفت نماید به آن که محمد مدهوش است و گمان ندارم که برگردد و علی مشغول

اوست؛ در این حالت از او مفارقت نمی نماید و فرصت غنیمت است. باید پیش از آن که او به هوش باز آید، ابو بکر با مردم نماز کند؛ زیرا که اگر به هوش آید، علی را به نماز خواهد فرستاد مگر نشنیدی که دیشب چه رازها به علی گفت؛ در آخر سخن گفت « الصلاه الصلاه ». پس ابا بکر به مسجد آمد تا با مردم نماز گزارد. مردم انکار کردند؛ گفت: من به امر حضرت رسالت آمده ام با شما نماز کنم؛ و به نزدیک محراب رفت. هنوز تکبیر گفته نشده بود که حضرت رسالت چشم مبارک گشود؛ خبر نماز پرسید؛ گفتند: ابو بکر رفته است با مردم نماز کند حضرت آزرده شد عباس را طلبید به روایت دیگر فضل بن عباس یک دست بر دوش او، دست دیگر بر دوش علی انداخت و پای مبارک خویش را بر

زمین می کشید تا به نزدیک محراب رسید. ابا بکر را دور کرد و نشسته با مردم نماز کرد .

ابو بکر که با مشاهده این رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله شخصیت خود را در مقابل مردم خرد شده می دید به سوی خانه خود - که بیرون از مدینه در محلی به نام « سنج » واقع بود - ره سپار شد و در زمان رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه حضور نداشت.

طالبان، قدرت با این اتفاق احساس خطر کردند و از این که زعامت و رهبری به بنی هاشم، برسد، سخت به هراس افتادند. لذا طرحی ریختند تا ابو بکر به مدینه بیاید .

عمر فریاد میزد پیامبر صلی الله علیه و آله وفات نکرده است؛ او چون موسی به نزد خدایش رفته است و چهل روز دیگر بر می گردد. به خدا قسم اگر کسی بگوید پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت کرده است گردنش را خواهم زد. او پشت سر هم فریاد می زد و مردم را تهدید می نمود تا جایی که دهانش کف کرده بود. با این وجود « سالم » آزاد کرده ی ابو حذیفه - که از یاران با اخلاص و وفادار حزب عمر بود - مخفیانه به « سنج » فرستاده می شود و ابو بکر را از این واقعه خبر دار می کند. با رسیدن ابو بکر به محل تجمع مردم عمر آرام گرفته و بر روی زمین می نشیند.

مورخین درباره ی این رفتار عمر توجیحات مختلفی دارند؛ بعضی می گویند که عمر از شدت محبت و علاقه ای که به پیامبر صلی الله علیه و آله داشت، مرگ او را باور نمی کرد . (1) عده ای دیگر اعتقاد دارند که او از شدت

ص: 135

مصیبت رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و کنترل عقلی خود را از دست داده بود؛ بنابراین کارهای آن روز، او بر اساس شعور کامل نبود
اما ابن ابی الحدید - علامه ی معتزلی ها - می گوید :

زمانی که عمر از مرگ رسول اکرم صلی الله علیه و آله مطلع گردید، از شورش و انقلاب مردم در مورد مساله امامت به هراس افتاد. او می
ترسید که مبادا گروه انصار یا دیگران حکومت را به دست گیرند لاجرم مصلحت را در این دید که مردم را هر طور که ممکن ساکت نماید
تا زمانی که ابوبکر به مدینه برسد. هنگامی که ابوبکر به محل مورد نظر، رسید عمر آرام شده و به زمین نشست !

ص: 136

پرسش سی و پنجم: آیا لعن کردن از نظر قرآن اشکال دارد؟

قرآن - که تعالیمش بر اساس اعتدال و میانه روی و بدون افراط و تفریط است - مردم را به بردباری و شکیبایی در برابر مصائب و رویداد های ناگوار امر کرده است و به ستم دیدگان اجازه داده که اگر بخواهند، انتقام خود را به طور عادلانه از ستم گران بگیرند و آن ها را قصاص کنند تا ریشه فساد بریده شده و عدالت در اجتماع حاکم شود. قرآن در بسیاری از موارد کافران و مشرکان را لعن نموده و عذاب آخرت و جهنم را به آنان وعده داده است. لعن افراد مشرک و ستم گر در بسیاری از آیات قرآن مشهود می باشد؛ و این آیات نشان گر آن است که ظالمان و ستمگران در مقابل اعمال خویش مسوول هستند و خداوند هیچ عملی را بدون عذاب و پاداش نمی گذارد. خداوند حاضر و ناظر بر اعمال انسان است در آیات، زیر افرادی که از فرمان خدا سرپیچی کرده و مشرک شده اند مورد لعن قرار گرفته اند:

1- (إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا)؛ [\(1\)](#) « خدا لعن کرد کافرین را و برای آنان آتش دوزخ را مهیا گردانید ».

ص: 137

1- احزاب: 64.

2- (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا فِي مُهِينًا) ؛ (1) « خداوند آنان که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله را با عصیان و مخالفت آزار و اذیت می کنند در دنیا و آخرت لعن کرده و برای شان عذابی با ذلت و خواری مهیا ساخته است ».

3- (رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَهُمُ لَعْنًا كَبِيرًا) ؛ (2) « خدایا؛ عذاب آنان را مضاعف ساز و به لعن و عذاب و غضب شدید گرفتار شان گردان. »

4- (أَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ) ؛ (3) « لعنت خدا بر ستم کاران باد. »

5- (أَوْ نُلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا) ؛ (4) « مانند اصحاب سبت لعنت و عذاب فرستیم و قضای خدا البته واقع شدنی است. »

6- (لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَا تَخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا) ؛ (5) « خدا لعنتش کند [وقتی که] گفت : بی گمان از میان بندگان نصیبی معین [برای خود] بر خواهم گرفت. »

7- (أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ يَلْعَنَ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا) ؛ (6) « اینانند که خدا لعنت شان کرده و هر که را خدا لعنت کند هرگز برای او یاورى پیدا نخواهد شد. »

ص: 138

1- احزاب: 56.

2- احزاب: 68.

3- . اعراف: 44.

4- ساء: 47.

5- نساء: 118.

6- نساء: 52.

8- (قُلْ هَلْ أُنْتُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَشُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَعَظِبَ عَلَيْهِ) (1) « بگو آیا شما را به بدتر از (صاحبان) این کیفر در پیش گاه خدا، خبر دهم؟ همانان که خدا لعنت شان کرده و به آنان خشم گرفته است ».

9- (وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فِجْرًاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَةُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا) ؛ (2) و هر کس عمدتاً مومنی را بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد ماند؛ و خدا بر او خشم می گیرد و لعنتش می کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است ».

10- (لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ) ؛ (3) از میان فرزندان اسرائیل، آنان که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند ».

11- (فِيَا نَفْسِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ ...) (4) « پس به [سزای] پیمان شکستن شان لعنت شان کردیم و دل های شان را سخت گردانیدیم به طوری که کلمات را از مواضع خود تحریف می کنند ».

12- (وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ) ؛ (5) « و گفتند دل های ما در غلاف است نه چنین نیست بلکه خدا به سزای کفر شان، لعنت شان کرده است. سپس آنان که ایمان می آورند چه

ص: 139

1- مائده: 60.

2- مائده: 93.

3- مائده: 78.

4- مائده: 13.

5- بقره: 88.

13- (إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ) (1)؛ کسانی که نشانه های روشن و ره نمودی را که فرو فرستاده ایم بعد از آن که آن را برای مردم در کتاب توضیح داده ایم نهفته می دارند، آنان را خدا لعنت می کند، و لعنت کنندگان لعنت شان می کند «.

14- (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ) (2)؛ « کسانی که کافر شدند و در حال کفر مردند، لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم بر آنان باد «.

15- (أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ)؛ (3) « اینان همان کسانی که خدا آنان را لعنت نموده و گوش دل ایشان را ناشنوا و چشم های شان را نابینا کرده است «.

16- (وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُ لَهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ هُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ)؛ (4) « خدا به مردان و زنان دو چهره و کافران، آتش جهنم را وعده داده است. در آن جاودانه اند. آن (آتش) برای ایشان کافی است و خدا لعنت شان کرده و برای آنان عذابی پایدار است «.

17- (إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْعَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ هُمْ

ص: 140

1- بقره: 159

2- بقره: 161.

3- محمد صلی الله علیه و آله و 23.

4- توبه 68.

عَذَابٌ عَظِيمٌ)؛ (1) بی گمان کسانی که به زنان پاکدامن بی خبر (از همه جا) و با ایمان نسبت زنا می دهند در دنیا و آخرت لعنت شده اند، و برای آن ها عذابی سخت خواهد بود.

18- (وَ الْخَاسِرَةُ أَنْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ)؛ (2) « (و گواهی در دفعه) پنجم این است که (شوهر بگوید) لعنت خدا بر او باد اگر از دروغ گویان باشد.»

19- (أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ)؛ (3) «هان! لعنت خدا بر ستمگران باد.»

20- (وَ اتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةَ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ...)؛ (4) « (و سر انجام) در این دنیا و روز قیامت لعنت بدرقه (راه) آنان گردید.»

21- (وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ اللَّعْنَةُ وَ هُمْ سُوءُ الدَّارِ)؛ (5) « (و کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند و آن چه را خدا به پیوستن آن فرمان داده می گسلند و در زمین فساد می کنند بر ایشان لعنت است و بد فرجامی آن سرای ایشان است.»

22- (وَ إِنْ عَلَيْكَ اللَّعْنَةُ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ)؛ (6) « (و تا روز جزا بر تو لعنت باشد.»

23- (وَ إِنْ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ)؛ (7) « (و تا روز جزا لعنت من بر تو باد.»

ص: 141

1- نور: 23.

2- نور: 7.

3- هود: 18.

4- هود: 60.

5- رعد: 25.

6- حجر: 35.

7- ص: 78.

24- (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَهُمْ اللَّعْنَةُ وَهُمْ سُوءُ الدَّارِ)؛ (1) « روزی که ستم گران را پوزش طلبی شان سود نمی دهد و برای آنان لعنت است و برای شان بد فرجامی آن سرای است ».

ص: 142

1- مومن: 52

پرسش سی و ششم: قرآن چه کسانی را « لعن » کرده است؟

« لعن » در لغت به معنای نفرین و اعلام انزجار از کسی یا چیزی می باشد. قرآن کریم پس از بیان سرگذشت امت ها و تاریخ گذشتگان، به سرنوشت مشرکان و کافران اشاره می کند و این آیات را نشانه ای برای آیندگان و اهل ایمان معرفی می نماید لعن قرآن شامل این افراد است .

1- لعن بر کافرین به جهت کفر و الحاد شان (احزاب: 64؛ بقره: 160)؛

2- مخالفان خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار و اذیت کردند (احزاب 56)؛

3- ظالمین و اهل ظلم (آل عمران: 86؛ اعراف: 44؛ هود: 18؛ مومن: 53؛ نساء : 46)

4- کسانی که همانند اصحاب « سبت » می باشند (نساء: 46)؛

5- قاتل مومن قتل عمد (نساء: 92)؛

6- قوم بنی اسرائیل به خاطر کفر شان (مائده: 77)؛

7- منافقین به خاطر دورویی آنان (بقره: 87؛ توبه 68)؛

8- کسانی که آیات خدا را کتمان می کنند (بقره 158)؛

9- اهل تهمت به زنان محصنه و مومنه (نور 22)؛

10- كذابين و اهل دروغ و افترا (نور: 7)؛

11- مقلدين و تابعين از اهل، كفر، ظلم و فساد (هود: 59)؛

12 - كسانى كه عهد شکن و ناقض عهد مى باشند (رعد: 24)؛

13 - قاطع رحم و كسانى كه امر شده با آنان وصلت داشته باشيم (رعد: 24)؛

14 - مفسدين فى الارض (رعد 24) ؛

15 - شيطان و تابعين او (حجر: 34؛ ص: 78).

ص: 144

پرسش سی و هفتم: آیا نقل احادیث جعلی توسط خلفا و نسبت دادن آن ها به پیامبر صلی الله علیه و آله قابل توجیه است؟

اشاره

احمد بن حنبل به نقل از عایشه چنین می نویسد: (1)

مردمان فراوانی از قبایل مختلف عرب به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و دور آن حضرت را گرفته بودند و از ایشان چیز هایی می خواستند جمعیت آن قدر زیاد بود که حضرت بر اثر فشار مردم در اذیت بود.

مهاجرین با دیدن این، وضعیت اعراب قبایل را از اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله دور کردند تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله توانست بر در خانه من (عایشه) بایستد؛ اما ناگزیر عبای خود را در دست من رها ساخت .

پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از این که به در خانه تکیه داد، فرمود: «اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ!»

(عایشه می گوید) عرضه داشتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله اینان هلاک شدند؛ شما لعنت شان کردید و مسلماً لعنت شما هلاک شان می نماید.

ص: 145

1- مسند احمد بن حنبل، ج 6، ص 107؛ صحیح مسلم کتاب، 45، باب 25، حدیث 88

پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب فرمود: « ای دختر ابو بکر، نه به خدا. این ها که من لعنت شان، کردم هلاک نخواهند شد. من با پروردگار خود شرطی کرده ام؛ آن هم چنان شرطی که در آن هیچ گونه تخلفی نیست. من با خدای خویش شرط کرده ام که بار الها بشری هستم مانند همه ی افراد معمولی دیگر که سینه ام به تنگ می آید. اگر در چنین حالی به مومنی ناشایسته و ناروا، گفتم آن سخن را برای او کفاره گناهان قرار بده و این لعنت من برای آنان کفاره گناهان شان گردد. »

صحیح مسلم - در حدیثی عجیبت - از عایشه چنین نقل می کند: (1)

اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفتند و صحبت هایی با ایشان کردند؛ نفهمیدم چه گفتند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سخت غضب ناک شد و آن ها را لعنت کرد بعد از رفتن آن ها به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم اگر به کسی خیری رسد، به این دو نفر هرگز خیری نخواهد رسید.

فرمود: برای چه؟ مگر چه شده است؟

گفتم: به خاطر این که شما این دو نفر را لعن کردید و دشنام شان دادید!

فرمود: نمی دانی که من با خدای خودم چه شرطی

ص: 146

1- صحیح مسلم، ج 8، ص 24 البر و الصلہ باب من لعنه النبی صلی الله علیه و آله اوسته، چاپ محمد علی صحیح.

کرده ام؛ من با خدای خویش گفته ام: بار الها! من نیز بشرم؛ هر مسلمانی را که دشنام دادم یا لعنت کردم این لعنت و انی ناسزای مرا برای او زکات و پاکیزگی قرار ده و او را در برابر لعنت من پاک و پاکیزه نما!

با اندکی تأمل در می یابیم که مضمون این احادیث، با آیات قرآن مجید - که تمام زوایای اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله را برای مسلمانان روشن می سازد - سازگار نیست و حتی در مواردی با احادیث دیگری که خود، بخاری، مسلم و دیگران نقل نموده اند مخالفت دارد. در صحیح مسلم آمده رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را از لعنت کردن و فحاشی نسبت به حیوانات و مرکب های شان نیز شدیداً نهی و منع می فرمود. در جای دیگری از همین کتاب آمده است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: یا رسول الله بر کفار و مشرکان نفرین کن حضرت فرمود: من برای رحمت مبعوث شده ام نه برای نفرین و لعنت!

اگر لعن و نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله در حق دیگران خیر و برکت دارد، لعنت آن حضرت بر شیطان ابو سفیان معاویه ابی العاص و... باعث پاکی آنان خواهد شد!

از سوی دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله در قرآن چنین توصیف شده است:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ)؛ (1)

« و هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید، سخن او غیر خدا نیست. »

ص: 147

1- نجم: 3 - 4.

حال سوال این است که چنین کسی آیا به دیگران - آن هم مسلمانانی که از مکتب خود او بر خاسته اند - دشنام و ناسزا می گوید؟! آیا چنین کسی، در حال غضب و خشم، فحاشی می کند؟ آیا لعن و نفرین او بی حساب و کتاب است؟ آیا به چنین پیامبری می توان اطمینان داشت؟ آیا او می تواند یک رهبر برگزیده برای جامعه انسانی و اسلامی باشد؟

احادیث دروغ و بی اساسی به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است که به چند نمونه از آن ها اشاره می کنیم:

1- مسند احمد بن حنبل، ج 6، صص 52، 255، 258 و 259؛

2- صحیح مسلم، ج 8 ص 5؛

3- همان کتاب، 45 باب، 25، حدیث 90 و 91؛

4- کنز العمال، ج 2، ص 124، حدیث 35 و 30؛

5- همان، ص 124، نقل از خرائطی در کتاب مکارم الاخلاق؛

6- همان ص، 124، نقل از شیرازی در کتاب الالقب.

تحقیق در روایات سب و لعن

در بررسی سیره عملی و گفتاری رسول مکرم اسلام - قبل و بعد از رسالت - هیچ نقطه مبهمی وجود ندارد اخلاق حسنه و اعمال شایسته آن حضرت کمتر در بشری دیده شده است.

آن حضرت در موارد خاصی با اذن و فرمان پروردگار بعضی را لعن فرموده و گاهی نیز بعضی را به مکان های دور دست تبعید کرده

ص: 148

است؛ آن هم افرادی که عداوت و دشمنی آنان با پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام بیش از یهود و مشرکین بوده است در حقیقت نفیرین آن حضرت درباره چنین افرادی لکه ننگی بر شخصیت و لطمه ای عظیم بر جای گاه آنان بود. پس تنها راه ممکن برای از بین بردن این سخنان جعل احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله توسط افرادی مانند ابو هریره بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: « سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ »؛ « دشنام دادن به مسلمان فسق و جنگ با او کفر است ». (1)

ثابت بن صحاح از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: « مَنْ لَعَنَ مُؤْمِنًا فَهُوَ كَقَتْلِهِ »؛ « کسی که مومنی را لعنت کند مثل این است که او را کشته است ». (2)

مردی از صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله ، گرفتار باد تندی شد و ردای او را باد از دوشش ربود. او باد را لعنت کرد پیامبر صلی الله علیه و آله اکرم چون این سخن را ، شنید فرمود: « باد را لعنت نکن؛ او ماموری از ماموران خداوند است. کسی که چیزی را لعنت کند و آن چیز سزاوار لعنت نباشد، لعنت به لعنت کننده بر می گردد ».

ابن مسعود نیز روایت می کند : پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند : « مومن نه طعنه زن است نه زیاد لعنت کننده و نه ناسزاگوی بد زبان » . (3)

جالب این است که عایشه همیشه می گفت: « پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانی را

ص: 149

1- صحیح بخاری کتاب الایمان، باب 36 همان کتاب الادب، باب 444 - همان کتاب الفتن ، باب 8

2- کنز العمال، ج 2، ص 122 چاپ قدیم .

3- مسند احمد بن حنبل، ج 1 ص 45؛ ترمذی، ج 3، ص 138.

لعنت نکرد که گفته شود و در یادها بماند». (1)

یا در جای دیگر می گوید: « پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ وقت فحش نمی داد و در کوچه و بازار سر و صدا و جار و جنجال راه نمی انداخت هیچ موقع کار بد را با بدی پاسخ نمی داد و در عوض، طرف مقابل را می بخشید و گذشت و چشم پوشی می کرد». (2)

آیا این همان عایشه ای است که گفت: منظور پیامبر صلی الله علیه و آله از لعن و ناسزا، یعنی کفاره گناهان؟!

ص: 150

-
- 1- مسند احمد، ج 6، صص 22، 26، 114، 116، 182، 223، 229، 232، 281 و ج 7، ص 80؛ طبقات الکبری، ج 1، ص 91 چاپ لندن، بخاری ج 4، ص 189، چاپ عبد الحمید.
- 2- صحیح مسلم کتاب الایمان، ج 1، ص 57 حدیث 116، ترمذی کتاب البر باب 51، همان 2. کتاب الایمان، باب 15؛ همان، ج 3، ص 138 سنائی، کتاب التحريم، باب 27؛ ابن ماجه، کتاب الفتن، باب 44 مقدمه ابن ماجه، باب 7 و 9؛ مسند احمد بن حنبل، ج 1، صص 176 - 178، و ج 6، صص 138، 257 و 258؛ ابی عوانه، ج 1، صص 24، 26، 44 و 45؛ کنز العمال، ج 2، صص 121 و 125، چاپ اول؛ بخاری ج 8، ص 15، چاپ عبد الحمید؛ سنن ابو داود، ج 4، ص 278 ح 4905 و 4907 دارمی، ج 2، ص 288.

پرسش سی و هشتم: نظر قرآن در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله چیست؟

در قرآن آیات مختلفی در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله گرامی اسلام آمده است؛ مانند:

- «از میان شما پیامبری به سویتان آمده است که رنج های شما بر او سخت گران می باشد و (بر شما بر ایمان آوردن شما) حریص و آرزومند و با مومنین رئوف و رحیم است»؛ (1)

- «سوگند به قلم و آن چه می نویسد؛ ای پیامبر، بر خلاف آن چه مشرکان می گویند تو گرفتار جنون نیستی و (در برابر زحمات فراوانت) اجر و پاداش بی کران در انتظار توست. و تو دارنده ی اخلاقی بس عظیم و بزرگ می باشی»؛ (2)

- «سوگند به ستاره آن گاه که در هنگام غروب خویش به پایین می آید؛ که پیامبر شما نه گمراه شد و نه از هدف و مقصود دور افتاد و او از روی خواسته ها و هوای دل

ص: 151

1- توبه 128.

2- قلم: 1 - 5.

سخن نمی گوید؛ آن چه او می گوید مبتنی بر وحی است و لا غیر» (1).

اما چرا روایات موجود در کتب معتبر خلفا می کوشند تا اثبات کنند که کارها و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله بر پایه ی هوای « نفس » و از روی خشم و خشنودی بوده و به همین دلیل ارزشی ندارند؟

آیات بی شماری در حقانیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سخنان و گفتار او در قرآن کریم آمده است که همگی حاکی از منتخب بودن آن حضرت از جانب پروردگار عالمیان است. هم چنین بر اطاعت و فرمان برداری از دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بسیار سفارش شده است که نشان از رسالت آسمانی و خدشه ناپذیر بودن نبوت آن حضرت دارد. در این جا، آیات مربوط به پیامبر صلی الله علیه و آله را به تفکیک موضوع می آوریم :

الف : آیاتی که مربوط به نفس پیامبر صلی الله علیه و آله است (از لحاظ بشری بودن او) : توبه 128 و آل عمران: 162 .

ب : آیاتی که خطاب به رسالت و ماموریت حضرت محمد می باشد (در امر تبلیغ و ...) نجم 1 - 5؛ آل عمران: 162؛ اعراف: 156 و 157 توبه: 32 انعام 123؛ رعد: 38 احزاب: 20 و 39 حدید: 8 .

ج : آیاتی که خطاب به مومنین و سفارش به آنان در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله است حجرات (1، 2، 3 و 16؛ اعراف: 156 آل عمران: 31، 170، 171 و 132 انفال 1، 23 و 27؛ نساء 58 و 69، توبه 119 ،

د : آیاتی که در رابطه با مخالفین معاندین و منافقین در برابر

ص: 152

1- نجم: 1-5.

رسول خدا صلی الله علیه و آله است قلم: 1 - 5؛ نجم 1 - 5؛ توبه: 60، 67 و 119؛ (1) آل عمران: 86 و 87 حاقه 9؛ انفال: 27؛ انعام: 123؛ نور: 47؛ احزاب: 52. با اندکی تأمل در آیات فوق به آسانی می توان به قصد و بینش پیروان مکتب خلفا پی برد انتشار روایاتی مبنی بر وهن: پیامبر صلی الله علیه و آله معمولی جلوه دادن آن حضرت این که خشم و غضب پیامبر صلی الله علیه و آله را از اعتدال خارج می کند و... همگی برای از بین بردن تاثیر لعن هایی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد معاویه ابو سفیان حکم بن عاص، مروان و... صادر شده اند.

خلفا برای این که سخنان و گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله را بی ارزش جلوه دهند راهی جز پایین آوردن شان آن حضرت و خرد نمودن مقام نبوت و رسالت پیدا نکردند بنی امیه و نسل، آن ها باید چاره ای برای از بین بردن روایاتی که در لعن پدران شان بود می اندیشیدند بهترین راه برای از بین بردن حقایق تاریخ و پنهان کردن اعمال زشت و ناپسند خلفا تحریف احادیث کذب و پخش آن ها در روایات بود.

ص: 153

1- به تطابق آیه 119 سوره مبارکه توبه با احادیثی که از قول عایشه نقل شد، دقت کنید.

پرسش سی و نهم: چرا خلفا و طرف داران شان سعی در شکستن عظمت و مقام پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند؟

دو کفه ترازو را در نظر بگیرید؛ کفه ای که سنگین تر باشد، به طور طبیعی پایین تر از دیگری قرار خواهد گرفت. اکنون برای مساوی کردن 2 کفه ترازو از 2 راه می توان استفاده کرد 1 - آن قدر وزنه بر کفه سبک اضافه نماییم تا با کفه سنگین برابر شود؛ 2 - آن قدر وزنه از کفه سنگین کم کنیم تا بالا آمده و با کفه سبک مساوی گردد.

برای بالا بردن شخصیت خلفای راشدین نیز 2 راه وجود دارد :

1 - آن قدر فضایل و مناقب برای آنان پیدا کنیم تا کفه شخصیت آنان هم طراز با رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گیرد؛ 2 - آن قدر فضایل و مناقب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را کم و شخصیت آن حضرت را خرد کنیم تا هم وزن خلفا گردد. در هر دو مورد باید متوسل به دروغ گویی و افترا شویم و احادیثی را جعل نماییم تا پیامبر صلی الله علیه و آله هم وزن و هم طراز خلفا گردد.

در « صحیح بخاری » و « صحیح مسلم » چنین آمده است: ام المومنین عایشه می گوید :

پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه من وارد شد در حالی که دو کنیزک

آوازه، خوان شعر هایی از عصر جاهلیت می خواندند و چنگ می نواختند و مشغول آوازه خوانی بودند.

پیامبر صلی الله علیه و آله به اتاق وارد شد و بدون هیچ عکس العملی، در بستر خویش دراز کشید. در این هنگام پدرم (ابو بکر) وارد شد و به محض دیدن چنین وضعی با شدت و تندی به من گفت: ساز و آواز شیطانی در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله؟

[و در روایت دیگری (در همین کتاب صحیح بخاری) ابو بکر می گوید: [ای بندگان خدا آیا به ساز و آواز شیطان دست زده اید؟

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ابو بکر رو کرد و فرمود: رهای شان کن و کار شان نداشته باش؛ هر قوم و گروهی عیدی دارند و امروز هم (عید قربان یا روز عرفه) عید ما می باشد؛ بگذار بخوانند! (1)

در کتاب «منتخب کنز العمال» از زبان عایشه چنین می خوانید:

پیامبر صلی الله علیه و آله در اتاق خویش نشسته بود که سر و صدا و غوغایی از بیرون بلند شد. پیامبر صلی الله علیه و آله در صدد جستجوی به علت برآمد و دید که یک زن حبشی مشغول رقصیدن است در حالی که مردم به گرد او حلقه زده و او را تماشا می کنند. پس فرمود:

ای عایشه بیا

ص: 155

1- صحیح بخاری، ج 2، ص 225؛ مناقب الانصار، باب مقدم النبی، ج 1، ص 171؛ العیدین، ح 2 و 3؛ صحیح مسلم، کتاب صلاه العیدین باب الرخصه فی اللعب الذی لا معصیه له، ح 19.

و نگاه کن . من نزدیک رفته و صورت خویش را بر پشت آن حضرت نهادم و از فراز شانۀ ایشان به صحنه چشم دوختم مدتی به این منوال گذشت. پیامبر صلی الله علیه و آله سوال کرد : عایشه سیر نشدی؟ عرض کردم : نه و پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن را چندین بار تکرار کرد ولی هر بار با جواب منفی من روبه رو شد با این که او خسته شده بود و به پا می کرد می خواستم ارزش و منزلت خویش را در نزد او بدانم!

ناگاه عمر از در مسجد وارد شد. مردم متفرق شدند و بچه ها هر یک به گوشه ای فرار کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من دیدم که شیاطین انسانی و جنّی با دیدن عمر فرار کردند!

شما را به خدا ببینید برای این که عمر را فضیلت بخشند و مقام او را بلند نمایند، چه دروغ های عجیبی می سازند و چه بلایی بر سر پیامبر صلی الله علیه و آله می آورند! به گفته، اینان شیاطین از حضور پیامبر صلی الله علیه و آله در مجلس هراسان نمی شوند؛ اما عمر بن خطاب از نظر معنوی دارای چنان هیبت و سطوتی است که همه شیاطین با دیدن او ترسیده و فرار می کنند؛ چون، عمر، اصولاً از رقص و آواز گریزان است!

با این اوصاف اگر شیعه ادعای امامت حضرت علی علیه السلام را داشته باشد، خواهند گفت مگر پیامبر صلی الله علیه و آله خودش (نعوذ بالله) چه بوده که علی علیه السلام مثل و مانند او باشد؟ عمّر است که ارزش و شخصیت والایی

داشته و یا این ابو بکر است که مرتبه ای فوق العاده دارد.

در کتاب « صحیح بخاری » در باب « ضرب الدف » (1) داستانی از ربیع، دختر معوذ بن عفرأ نقل شده است؛ او می گوید :

روز عروسی من پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه ی ما وارد شد و بر روی مکان اختصاصی من در کنارم نشست. دخترکان حاضر در مجلس شروع به خواندن و تنبک و دایره زدن نمودند. همه شعر های معمول در مراسم عروسی را می خواندند جز یکی که این شعر را خواند: « فِيمَا بَنَى يَعْلَمُ مَا فِي عَدَاً »؛ در میان ما پیامبری هست که حوادث روز های آینده را می داند «.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: این سخنان را رها کن و همان شعر هایی را که می خواندی بخوان!

ببینید در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله مکرم آن یگانه منجی بشر از ظلم و فساد و الگوی جاودان بشریت در تمام شوون زندگی، چگونه دروغ پردازی می شود! پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه ی یک مسلمان می رود و در کنار زن تازه عروس او می نشیند. دخترکانی که در آن مکان حضور دارند به ساز و آواز مشغول می شوند. پیامبر صلی الله علیه و آله هم به راحتی با موضوع کنار می آید و حتی اگر آوازه خوانی بخواهد شعری در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله بسراید، حضرت از او می خواهد تا شعر دیگری بخواند.

ص: 157

و باز عایشه می گوید: (1)

روزی یکی از زن های انصار عروس شده بود پیامبر صلی الله علیه و آله به من گفت شما که عروس را به خانه شوهرش، فرستادید آیا به همراه او آوازه خوان نیز فرستادید یا نه؟ گفتم: خیر. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بد کاری کردید! زیرا انصار قومی هستند که از شعر غزل و آوازه خوانی لذت می برند ای کاش چنین کاری را کرده بودید و سپس شعری را که باید آوازه خوان در آوازش می خواند تعیین کرد: « آتینا کم آتینا کم فحیانا و حیاًکم ». (2)

جالب است که عایشه در مقابل این سخنان - که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند - سخنان متناقضی نیز دارد؛ از جمله: « پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خرید و فروش کنیزک آوازه خوان (مغنیه) و تعلیم آوازه خوانی را حرام کرده است ». (3)

انس بن مالک نیز در « تفسیر الدر المنثور » می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: « خداوند مرا به جهت هدایت و رحمت برای جهانیان فرستاده و مرا مبعوث کرده تا آلات لهو و لعب و موسیقی را از بین ببرم ». (4)

دلیل رواج احادیث کذب از جانب پیروان خلفا این است تا

ص: 158

-
- 1- سنن ابن ماجه، ج 1، ص 612، ح 1900؛ مسند احمد بن حنبل، ج 3، ص 91 و ج 4، ص 78.
 - 2- برای آشنایی بیشتر با این گونه احادیث مراجعه کنید به صحیح بخاری، کتاب النکاح، ج 7، ص 22 و 254؛ کتاب الادب، ج 8 ص 31؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 612، ح 1899.
 - 3- سنن ابن ماجه، ج 1، ص 613، ح 1901؛ سنن ابو داوود، ج 2، ص 304.
 - 4- الدر المنثور، ج 2، ص 324.

مسلمانان واقعی - آنان که معتقد به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام هستند و گفتار و رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله را منعکس در حضرت علی علیه السلام می بینند - نتوانند ایراد و اشکالی بر اعمال و رفتار معاویه یزید بن معاویه و امثالهم بگیرند و آنان را به خاطر انجام اعمال منافی شرع و اسلام توبیخ نمایند.

ص: 159

پرسش چهارم: هدف از جعل احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله توسط خلفا چه بود؟

در طول تاریخ چه بسیار بوده اند دستان مرموزی که چهره انبیا را در تورات و انجیل - تغییر داده و بنا بر مصلحت و نیز توجیه اعمال و افکار عده ای جنایت کار پیامبران را افرادی عیاش شراب خوار و زناکار معرفی کرده اند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز از این قاعده مستثنی نبوده و قدرت های حاکم تا جایی که توانسته اند تهمت های ناروا و نسبت های خلاف واقع را به آن حضرت نسبت داده اند

طرف داران خلفا در دروغ پردازی پا را فراتر از حدود و احکام الهی گذاشته در بسیاری از موارد دست به جعل احادیثی زده اند که با مقام و شخصیت نبوت سازگار نیست بیشتر روایات وارد شده در صحاح اهل سنت، رنگ و بوی خیانت و حتی اهانت به ساحت پاک و مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله می دهند.

از جمله این روایت ها روایتی است که عایشه آن را نقل نموده و مسلم در صحیح خویش آن را بدین صورت آورده است .

پیامبر صلی الله علیه و آله با عایشه در یک بستر خوابیده بودند؛ در حالی که بالا پوش عایشه بر روی شان بود. در این هنگام ابو بکر

اجازه ورود خواست و با اذن پیامبر صلی الله علیه و آله وارد منزل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله بی آن که تغییری در خود دهد به همان صورت در کنار عایشه زیر لحاف باقی ماند.

در همین اثنا، عمر از راه رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله این بار نیز از جای خویش بلند نشد و عمر در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله پیش عایشه آرمیده بود کار خود را گفت و سپس بر خاست.

وقتی نوبت به آمدن عثمان می رسد پیامبر صلی الله علیه و آله لباس خویش را بر تن کرده و خطاب به عایشه می گوید: خودت را بپوش و لباس خودت را به تن بپوش و آن را دور خود جمع کن.

عایشه جواب می دهد یا رسول الله؛ چه شد که از ابو بکر و عمر هراس نداشتید اما از عثمان هراسان و ترسان شدی؟!

پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ می دهد آیا من حیا نکنم از مردی که فرشتگان الهی از او شرم می کنند! (1)

اما خداوند متعال در قرآن مجید - که آن را از هر دستبرد و تحریفی مصون داشته با نزول آیات مبرهن و آشکار خویش، خط بطلانی بر این نسبت های ناروا و مطالب دور از حقیقت کشیده است؛ چنان چه می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ

ص: 161

ای کسانی که ایمان آورده اید داخل اتاق های پیامبر صلی الله علیه و آله نشوید مگر آن که برای (خوردن) طعامی به شما اجازه داده شود (آن هم) بی آن که در انتظار پخته شدن آن باشید. ولی هنگامی که دعوت شدید، داخل گردید؛ وقتی غذا خوردید، پراکنده شوید، بی آن که سر گرم سخنی گردید.

این رفتار شما پیامبر صلی الله علیه و آله را می رنجاند ولی از شما شرم می دارد؛ و حال آن که خدا از حق گویی شرم نمی کند. و چون از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی خواستید از پشت پرده از آنان بخواهید؛ این برای دل های شما و دل های آنان پاکیزه تر است و شما حق ندارید رسول خدا صلی الله علیه و آله را برنجانید و مطلقاً نباید زناش را پس از مرگ او به نکاح خود در آورید؛ چرا که این کار نزد خدا همواره گناهی بزرگ است. «.

با توجه به مطالب مطرح شده هدف دشمنان در جعل احادیث، دروغ، عینیت بخشیدن به این مسائل است :

1- اهداف خطرناک و اسلام بر انداز معاویه به نتیجه برسد؛

2- شخصیت و اعتبار پیامبر صلی الله علیه و آله در میان مردم شکسته شود؛

3- حگام و قدرت مندان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله قوانین دست و پاگیری نداشته باشند؛

ص: 162

4 - اسلام در دو جبهه ی اعتماد و عمل تخریب گردد . (1)

از عایشه نقل است که می گوید :

پیامبر صلی الله علیه و آله را سحر کردند که در اثر آن ادراک معمولی خود را از دست داد؛ به طوری که کارهایی را که انجام نداده بود به حساب انجام دادن آن می گذاشت. مثلاً می پنداشت غذا خورده در صورتی که نخورده بود! خیال می کرد نماز خوانده، اما نخوانده بود!

این حالات هم چنان ادامه داشت تا این که یک روز نزد من نشست و گفت ای عایشه دو فرشته آمدند و بالای

سر و پایین پای من نشستند و حقیقت حال را به من خبر دادند آن فرشته که بالای سر من نشسته بود از فرشته پایین پا پرسید او را چه می شود؟

فرشته دیگر جواب داد سحرش کرده اند؛ « لبید بن اعصم یهودی » او را سحر کرده است.

پرسید با چه این کار را انجام داده اند؟

و او جواب داد با شاخه ی درختان خرما، که نزدیک چاهی است.

آن گاه پرسید: آن چاه کجاست؟

ص: 163

1- برای مطالعه بعضی از این احادیث رجوع کنید به سند، بخاری کتاب « براء الخلق » ج 4، ص 122 چاپ (بولاق)؛ مسند احمد، ج 6، صص 50 و 96؛ طبقات الکبری، ج 2، ص 4؛ صحیح مسلم، کتاب اسلام، حدیث 43 ابن ماجه کتاب الطب، باب 6، ج 2، ص 1173، حدیث 3545.

جواب داد در چاه ذی اروان است.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله با اصحاب خود بر سر آن چاه رفته و هنگام برگشتن به من چنین گفت: گفت ای عایشه، آب چاه در اثر آن، سحر به رنگ حنا در آمده بود و شاخه های خرما که در حول و حوش آن بودند همه به صورت سر شیطان در آمده بودند!

عایشه می گوید: «آن قدر سحر بر پیامبر صلی الله علیه و آله اثر گذاشته بود که می پنداشت با یک تن از همسرانش هم بستر شده است، در صورتی که چنین نبود.»

حتی عایشه در سخنی قبیح تر می گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله آن قدر حافظه اش ضعیف شده بود که کار هایش را ناقص می گذاشت و عقلش چنان نیرومند نبود. حتی یک روز با حالت جنب از منزل به طرف مسجد رفت و در محراب ایستاد وقتی همه آماده برای اقامه نماز شدند ناگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فریاد زد: صبر کنید! صبر کنید! من جنب هستم! و فراموش کرده ام غسل کنم! از محراب بیرون آمده و به منزل برگشت غسل کرد سپس به مسجد برگشته و نماز را اقامه نمود.

چگونه ممکن است پیامبری که تنها از راه وحی سخن می گوید طعمه و شکار ساحران و شعبده بازان قرار گیرد و عقل و شعور خویش را در مقابل سحر کاذب آنان از دست دهد؟ خداوند نیز بر همه بندگان

خویش واجب نماید که از گفتار و رفتار او پیروی کنند! در صورتی که شخص سحر شده مطالب باطل شده مطالب باطل و نادرستی بر زبان می راند و حتی اعمال ناشایستی را در انظار عمومی انجام می دهد.

مشخص نیست که طرف داران مکتب، خلفا چگونه روایات تسلط شیطان بر پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق نموده و پذیرفته اند؟ در حالی که در قرآن کریم می خوانند: « آن گاه که قرآن را قرائت می کنی از شیطان رانده شده به خداوند پناه ببر. برای شیطان هیچ گونه سلطنت و قدرتی بر مومنانی که به پروردگار شان توکل می نمایند وجود ندارد و تنها تسلط و قدرت او بر آن کسان است که از وی پیروی می کنند و به خداوند شرک

می ورزند». (1)

ص: 165

1- نحل: 98 - 110 هم چنین مراجعه کنید به سوره های حجر 19، 39، 42 و 87 یوسف: 103؛ اسراء: 65 و 82؛ انبیاء: 50 ص:
29، 85 و 87 یس: 1 و 68 فصلت: 42؛ تکویر: 26؛ نجم: 2 و 3؛ زخرف: 42 و 43 حاقه، 44، 47، 48؛ بقره: 2 فرقان: 1؛ طارق: 13؛
ذاریات: 55؛ نحل: 89

وَ اللَّاتِ وَالْعُزَّىٰ *** وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ

فامنهنَّ الغرائق العلیٰ *** مِنْهَا الشَّفَاعَةُ تَرْتَجَىٰ

این اشعاری است که قریشیان هنگام طواف خانه خدا می خواندند. سوره نجم برای رد اعتقادات و افکار سخیف و جاهلانه ای که در دل این اشعار بود، نازل گشت و دلایل پوچی گفتار و اعتقادات قریشیان را ثابت نمود و به سرزنش و توبیخ آنان پرداخت.

ولی متأسفانه روایات ساخته شده در مکتب خلفا حقیقت امر را واژگون جلوه داده و ناجوان مردانه این عبارات را به پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله نسبت داده اند مطلبی که حضرت آن را بر زبان نیاورده و حتی به فکر آن حضرت نیز خطور نکرده است.

از جمله کسانی که در این کار نقش داشتند می توان از « زنادقه » نام برد. هدف آنان از این، کار تخریب دین و شریعت ایجاد شک در دل عوام و بازی با اعتقادات مردم بود محمد بن اسحاق بن خزیمه (متوفای 311) نیز این روایات را ساخته و پرداخته زنادقه و ملحدان دانسته است. (1)

ص: 166

عبد الکریم بن ابی العوجا از زنداقه مشهور قرن دوم هجری است. (1)

ابن جوزی از قول ابو احمد بن عدی می گوید :

زمانی که ابن ابی العوجا را به خاطر الحاد و زنداقه بودنش دست گیر نمودند او را به نزد محمد بن سلیمان بن علی آوردند. او دستور داد تا سر از بدنش جدا کنند. وقتی ابن ابی العوجا متوجه گردید که اجرای حکم قطعی است، گفت: به خدا قسم من در میان شما چهار هزار حدیث ساختگی و جعلی پراکندم که حلال را حرام و حرام را به حلال تبدیل کردند من روزه ی شما را به افطار و افطار شما را به روزه مبدل ساختم .

ابن جوزی هم چنین می گوید مغیره بن سعید ساحر و بنان، زندیق بودند و خالد بن عبد الله، قسری حاکم وقت آن زمان هر دو را هلاک و جسد شان را با آتش سوزانید . (2)

و باز ابن جوزی در کتاب «الموضوعات» از قول حکم بن مبارک چنین نقل می کند حماد بن زید می گفت زندیقان و ملحدان 12000 هزار حدیث دروغین به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دادند.

این دروغ پردازی ها در اوایل قرن دوم هجری رونق بیشتری به خود گرفت و نتیجه آن شد که این سخنان کذب و ناروا در کتب تفسیری و تاریخی - که توسط مکتب خلفا پراکنده شده بودند - نسل به نسل به این

ص: 167

1- ابن جوزی محقق و حدیث شناس (متوفای سال 597 ه) ابن ابی العوجا را از زنداقه قرن دوم می داند.

2- ابن جوزی، الموضوعات، ج 1، صلی الله علیه و آله 37 و 38

روایاتی که مکتب خلفا از قول زنادیق نقل کرده اند، دارای اشکال هستند؛ چرا که :

1- در محتوای این روایات تناقض های گوناگونی به چشم می خورد به عنوان مثال در این احادیث آمده آن گاه که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در تلاوت سوره، نجم به نام بت های مشهور عرب - لات، عزی، مناه و... - ، رسید شیطان بر زبان آن حضرت چنین القا کرد « تِلْكَ الْغُرَانِيقُ الْعُلَى . . . » و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز ندانسته آن را تلاوت نمود . اما وقتی جبرئیل او را از وحی نبودن این عبارات آگاهی داد پیامبر صلی الله علیه و آله دچار اندوه گردید و خداوند نیز برای تسلیت وی این آیه از سوره حج را نازل نمود: (وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُولٍ . . .) (2) . با این که سوره حج در مدینه نازل شده، سازندگان اسطوره غرانیق عقیده دارند که این حادثه سال ها قبل در مکه و قبل از هجرت به مدینه اتفاق افتاده است !

2- پاره ای از این احادیث با پاره دیگر از نظر محتوا تناقض و تضاد دارند .

3- محتوای همه این روایات با عصمت انبیا علیهم السلام (لا اقل با دریافت وحی) و تبلیغات پیامبران علیهم السلام و نیز با نصوص قطعی و مسلم قرآن - در مورد این که شیطان هیچ گونه تسلطی بر مومنین و مخلصین ندارد - در

ص: 168

1- در کتاب های بعضی از علمای بزرگ مکتب، خلفا مانند طبری (متوفای 468 ه. ق)، زمخشری (متوفای 538 ه. ق)، بیضاوی (متوفای 791 ه. ق)، سیوطی (متوفای 911 ه. ق) و... این احادیث کذب نوشته و عرضه شده اند.

2- حج: 52 .

تضاد کامل می باشد .

4- این اسطوره (غرانیق) با حالات پیامبر صلی الله علیه و آله - که به طور متواتر در، تاریخ، روایات و سیره ها آمده است - متناقض می باشد؛ چرا که همه می باشد؛ مدارک حکایت از این دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله از کودکی نسبت به این بت ها بی زار بوده است.

5- روایات مورد بحث از نظر مدرک و سند نیز نقایص و ضعف های مختلفی دارند . (1)

علما آیه 52 سوره حج را چگونه تفسیر کرده اند؟

اشاره

(وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ)؛ (2)

« ما نفرستادیم قبل از تو هیچ رسولی و یا نبی را مگر آن گاه که تمنا می کرد شیطان در آن القای وسوسه و شبهه می نمود. پس خداوند آن چه را که شیطان القا کرده نسخ و زایل می فرماید و آیات خود را استحکام می بخشد و خداوند دانا و حکیم است .»

« طبری - امام مفسرین مکتب خلفا - در تفسیر این آیه مطالبی را در دو بخش بیان می کند . »

ص: 169

1- نقش ائمه در احیای، دین علامه عسگری ، صص 405 - 451

2- حج: 52.

پیامبر صلی الله علیه و آله بعضی وقت ها میل نداشت تا از بت ها به بدی یاد کند تا قوم کافرش نسبت به اسلام اصلاح شوند.

طبری از محمد بن کعب قرظی و محمد بن قیس روایت آورده است: (1)

روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جمعی از مجامع بزرگ قریش حضور داشت. در آن، روز او در دل تمنا می کرد که چیزی بر وی نازل نشود که باعث تنفر و انزجار قریشیان گردد.

در آن حال سوره «نجم» نازل شد و به این آیه رسید که (أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ) (2)

در این جا شیطان «عِبَارَةٌ تَلْكَ الْغَرَابِقَةُ الْعُلَىٰ وَ أَنَّ شَفَاعَتَهُنَّ لَتَرْتَجَىٰ» را به پیامبر صلی الله علیه و آله القا کرد حضرت نیز این جملات شیطانی را بر زبان جاری نمود.

سپس ادامه سوره را تلاوت و در پایان سوره سجده نمود و همه نیز به تبعیت از پیامبر صلی الله علیه و آله چنان کردند. اما ولید بن مغیره چون پیر بود و نمی توانست خم شود خاکی از زمین برداشت و پیشانی خود را بر آن سایید و همه به آن چه که خوانده شد خوشحال و خرسند گشتند.

ص: 170

1- جامع البیان فی تفسیر القرآن، طبری جزء 117، ص 131 به بعد.

2- نجم: 19 - 20.

و المال، مشرکان قریش گفتند : ما می دانیم که خدا زنده می کند و می میراند و خلق و رزق را به دست دارد لیکن این بتان نزد او شفاعت می کنند. حال که تو برای بتان، سهم و احترامی قرار دادی ما نیز با تو همراه هستیم .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: « من این مطلب را بر خداوند افترا بسته ام و چیزی به خداوند نسبت داده ام که نگفته است. »

پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر این حادثه غمگین بود تا این که این آیه نازل شد : (وَ إِن كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا وَلَوْلَا أَن نَّبْتَلَكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا إِذَا لَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا) ؛ « (ای رسول) نزدیک بود کافران تو را فریب داده و از آن چه به تو وحی کردیم غافل شوی و چیز دیگر بر ما فرا بندی تا مشرکان تو را دوست خود گیرند و اگر ما تو را ثابت قدم نمی گردانیدیم به وحی خود نزدیک بود که به آن مشرکان اندک تمایل و اعتماد پیدا کنی و در آن صورت که توجه می کردی به توجزای این عمل را می چشاییدیم و عذاب تو را در دنیا و آخرت مضاعف می گردانیدیم. آن گاه از قهر ما بر خود هیچ یآوری نمی یافتی. »

طبری همین روایت را با تفصیل بیشتر و سند دیگر، از « ابو العالیه » این گونه نقل می کند :

قریشیان گفتند : ای محمد ! تنها فقیران ضعیفان و مساکین با تو مجالست می کنند. اگر تو خدایان ما را به خوبی یاد کنی ما با تو هم نشین و هم راه خواهیم شد آن وقت مردم از همه آفاق و بلاد به تو روی خواهند آورد.

پس آن گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله سوره نجم را قرائت می کرد چون به این آیه رسید (أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ) شیطان به زبانش القا کرد: « وَهِيَ الْغَرَانِقَةُ الْعُلَىٰ وَشَفَاعَتُهُنَّ تَرْتَجَىٰ » و چون از قرائت این کلمات فراغت یافت، او و همه مسلمانان و مشرکان سجده کردند، مگر سعید بن العاص که او هم کفی از خاک برداشت و بر آن سجده کرد و گفت وقت آن شده که ابن ابی کبشه (یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله) و خدایان ما را به خوبی یاد کند. خبر این واقعه به اصحاب رسول صلی الله علیه و آله در حبشه رسید و آن ها دانستند که قریشیان اسلام آورده اند. اما پیامبر صلی الله علیه و آله از این جریان سخت ناراحت بود و بسیار رنج می برد از این که شیطان توانسته است مطالبی را بر زبان او جاری سازد. به این جهت بود که خداوند این آیه را نازل فرمود: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ)

ص: 172

طبری در تفسیر خویش می گوید بعضی ها دو کلمه « تمنی » و « امنیه » را در این آیه شریفه به معنای، قرائت تلاوت و یا سخن گفتن دانسته اند. سپس برای اثبات این مطلب به روایاتی اشاره می کند:

1- ابن عباس در تفسیر (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ ...) می گوید یعنی آن گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می گوید، شیطان در سخن او (شبهه و اشکال) القا کرد .

2- « قتاده » می گوید: « خداوند کسانی را که به خدا و رسولش ایمان می آورند با نسخ کردن القائنات شیطانی در قرائت رسول صلی الله علیه و آله به راست و حق آشکار ارشاد می نماید بنابراین دیگر برای ایشان کید ها و القائنات شیطانی و باطل هایی که بر زبان پیامبر شان انداخته است، زیانی نخواهد داشت ».

سیوطی (متوفای 910 ه . ق) یکی دیگر از مفسرین و دانشمندان بزرگ مکتب خلفا است وی از « سدّی » نقل می کند:

پیامبر صلی الله علیه و آله به مسجد رفت تا نماز بگزارد در ضمن سوره ای از قرآن را می خواند؛ وقتی به این آیه رسید (أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّىٰ وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى) شیطان کلامی به زبان او انداخت و او آن را بازگو کرد: « تِلْكَ الْغَرَانِقُ الْعُلَىٰ وَ أَنْ شَفَاعَتُهُنَّ تَرْتَجَى » ؛ و به دنبال آن سوره نجم را تا پایان ادامه داد آن گاه سجده کرد و اصحاب او نیز سجده نمودند. مشرکین نیز سجده آوردند زیرا نام خدایان شان

برده شده بود وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله سر از سجده برداشت او را بر دوش گرفته و در اطراف شهر مکه می دویدند و گفتند: این است پیامبر صلی الله علیه و آله عبد مناف!

بعد از این حادثه هنگامی که جبرئیل به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و حضرت قرآن را بر وی عرضه کرد، جبرئیل گفت: من به خدا پناه می برم که چنین چیزی هابی بر تو خوانده باشم!

این مطلب بر پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار گران آمد و خداوند آیاتی نازل فرمود تا او را دل خوشی و تسلی دهد (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ نَبِيٍّ وَلَا رَسُولٍ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى...). نیشابوری (متوفای 728 هـ) مفسر مشهور دیگر مکتب خلفا در کتاب «تفسیر غرایب القرآن» (1) از ابن عباس روایت می کند:

شیطانی که «ابيض» نام داشت، به صورت جبرئیل در مقابل حضرت ظاهر شد و این کلمات را به وی القا کرد: «تِلْكَ الْغَرَائِقُ الْعُلَىٰ وَ إِنَّ شَفَاعَتَهُنَّ تَرْتَجِي» (2).

هنگامی که مشرکین این کلمات را شنیدند، شادمان و مسرور شدند.

بعد از آن جبرئیل نازل شد و از پیامبر صلی الله علیه و آله در خواست کرد که آیات را بر او عرضه کند. پیامبر صلی الله علیه و آله از ابتدای

ص: 174

1- نیشابوری، تفسیر غرایب القرآن، ج 16، ص 110.

2- تفسیر الدر المنثور، ج 4، ص 368 (چاپ بولاق).

سوره قرائت کرد تا بدان کلمات و جملات رسید. آن گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله کلمات را خواند جبرئیل انکار کرد که این کلمات از جانب خداست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل موجودی به صورت تو آمد و آن ها را به من القا کرد!

ص: 175

پرسش چهل و دوم: وضو در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به چه شکل بوده است؟

در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و زمانی که خود ایشان در میان مردم می زیستند قانون گذاری و اجرای احکام و دستورات اسلامی توسط خود آن حضرت انجام می گرفت مردم هنگامی که مشکلی پیدا می کردند، به ایشان رجوع کرده و راه حل عملی و نظری را از پیامبر صلی الله علیه و آله جویا می شدند.

بدین ترتیب هیچ اختلافی میان صحابه وجود نداشت. اما پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله حوادث گوناگونی به وقوع پیوست منجر به اختلاف نظر و روی کرد های گوناگون شد. البته « سیاست » نیز در

این زمینه بی تاثیر نبود. (1)

قرآن کریم می فرماید:

(فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ)؛ (2)

اگر در در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله برگردانیده.

یعنی با وجود پیامبر صلی الله علیه و آله در میان امت اسلامی مردم از نزدیک شاهد گفتار، کردار، رفتار و عبادات آن حضرت بودند و جای هیچ نگرانی و

ص: 176

1- تناهج الاجتهاد فی الاسلام ص 144 (به نقل از دکتر محمد سلام مذکور.)

2- نساء: 59.

شبهه ای نبود.

عده ای چنین فکر می کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله به دو شیوه - شیعه و سنی - وضو گرفته اند، لذا هر دو وضو بلا اشکال و صحیح می باشد؛ در حالی که هیچ دلیلی نه در قرآن و نه در سنت نبوی برای این موضوع وجود ندارد و می توان به جرات اذعان نمود که حتی یک روایت ضعیف نیز در هیچ کدام از منابع اهل سنت و شیعه وجود ندارد که بگوید: پیامبر صلی الله علیه و آله از باب، اختیار به این دو شیوه وضو می گرفتند.

شاید گروهی اعتقاد داشته باشند که بنابر احتیاط جمع بین این دو شیوه را عمل می کنیم؛ یعنی هم مانند اهل سنت و هم مانند شیعه وضو می گیریم تا به تکلیف عمل کرده باشیم این مطلب نیز صحیح نیست؛ زیرا جمع بین دو روایت زمانی ممکن است که هر دو گفته از جهت سند و دلیل هم طراز یک دیگر باشند اما در این جا، حتی یک روایت - ولو بسیار ضعیف - نیز مبنی بر این موضوع وجود ندارد. پس احتیاط نیز در این مورد معقول و پسندیده نیست .

ص: 177

پرسش چهل و سوم: وضو در زمان ابو بکر (ابی قحافه) (17 - 13 ه. ق) به چه شکلی بود؟

تاریخ، پدید آمدن اختلاف در مساله وضو را، در دوران ابو بکر نمی داند؛ زیرا مردم هنوز با دوران پیامبر صلی الله علیه و آله فاصله ای نگرفته بودند. افزون بر این اگر اختلاف نظر و سلیقه ای در این موضوع به وجود می آمد، بی شک در متون تاریخی به آن اشاره ی شد؛ زیرا وضو عملی بود که هر مسلمان در شبانه روز چند نوبت آن را انجام می داد و نیز صحت مهم ترین عبادت، یعنی نماز بدان وابسته بود.

نبودن هیچ گونه دستوری از جانب خلیفه مبنی بر تغییر شیوه وضو گرفتن دلیل دیگری است که در آن دوران مسلمانان به انجام وضو به شیوه پیامبر صلی الله علیه و آله اتفاق نظر داشته اند.

نکته دیگر این که وضو از مسائل روشن و متداولی بود که نیازی به تاکید خلیفه بر آموزش و یا بیان چگونگی آن نبوده است. اگر در دوران خلافت ابو بکر در مساله وضو، اختلاف، ابهام و یا اشتباهی بود که نیاز به توضیح و تبیین، داشت قطعاً خلیفه چگونگی وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را بیان می کرد و ریشه اختلافات را می خشکانید.

طرف داران مکتب خلفا بر این موضوع اقرار دارند که خلیفه، با اهل « رده » پیکار کرده است. پس چگونه می توانست با فرد یا افرادی که آهنگ تحریف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را کرده بودند، مقابله نکنند؟

ص: 179

پرسش چهل و چهارم: وضو در زمان عمر بن خطاب (13 - 23 ه. ق) به چه شیوه ای انجام می گرفت؟

با بررسی دقیق تاریخ در این دوره هیچ نشانی از وجود اختلاف اساسی در مورد وضو یافت نمی شود؛ مگر در یک مساله و آن هم جایز بودن یا نبودن مسح پا از روی کفش .

در تفسیر عیاشی از زراه بن اعین و ابو حنیفه نقل شده است :

مردی وضو گرفت و بر کفش مسح کرد. آن گاه به مسجد آمد و نماز گزارد در این هنگام حضرت علی علیه السلام به او فرمود : تو را چه شده است که بی وضو نماز می گذاری؟ مرد گفت: عمر بن خطاب به من امر کرده است. حضرت دستش را گرفت و او را نزد عمر برد آن گاه صدای خود را بر عمر بلند کرد و فرمود: بنگر که این مرد بر تو چه می بندد؟

عمر گفت :درست می گوید؛ من به او امر کرده ام. رسول خدا صلی الله علیه آله چنین مسح می کرد.

علی فرمود :پیش از نزول سوره مائده یا پس از آن؟⁽¹⁾

ص: 180

1- پیش از نزول سوره مائده مسح کردن از روی کفش جایز بوده است.

عمر گفت: نمی دانم.

علی علیه السلام فرمود: پس چرا در حالی که نمی دانی فتوا می دهی؟ (1)

نکته هایی در این روایت وجود دارد؛ از جمله این که چرا حضرت علی علیه السلام به عمر فرمود: «بنگر که این مرد به تو چه می بندد؟» و نفرمود: «از تو نقل می کند؟ یعنی مرد را به خاطر نسبت دادن دروغ به، عمر متهم می نماید؛ زیرا بی شک مسح بر روی پا سنت نبوی بوده نه مسح بر کفش. (2)

خلاصه این که عمر هیچ تأکیدی بر آموختن وضو به مسلمانان نداشته؛ و این خود دلیلی است بر آن که در دوران خلافت عمر نیز اختلاف بین مسلمانان - در این مورد - هنوز به اندازه ای نرسیده بود که به دو شیوه ی متفاوت بیانجامد و اگر اختلافی وجود داشت، خلیفه برای راهنمایی مردم و فرا خواندن آنان برای عمل به وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله می کوشید؛ چرا که در کتاب «صحیح مسلم» از دوران خلافت عمر چنین آمده است:

عمر بن خطاب در دوران طولانی خلافت خود به جزییات شریعت اهتمام داشت؛ تا جایی که اگر خبر خواندن ابیاتی عاشقانه از سوی یک جوان و یا

ص: 181

1- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 46 و 297.

2- تفسیر کبیر، ج 11، ص 163؛ مسند الامام زید ص 75 الدر المنثور، ج 2، صص 2 و 263؛ انساب المعانی، ج 5، ص 405.

کارگزاران او و یا خبر می‌گساری مسلمانانی را به عمر می‌دادند، آن‌ها را سخت کیفر می‌داد. و هیچ خبری مبنی بر این که گزارشی از طرف ماموران عمر به او رسیده، و خلیفه در آن مورد سکوت کرده باشد، وجود ندارد. [\(1\)](#)

ص: 182

1- صحیح مسلم، ج 3، صص 241 و 646. برای مطالعه بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به حلیه الاولیاء ج 4 ص 322؛ مجموعه طه حسین، ج 4، صص 51 و 164.

پرسش چهل و پنجم: وضو گرفتن در زمان حکومت عثمان (23 - 25 ه . ق) چگونه بود؟

عثمان بن عفان در میان خلفای سه گانه ، تنها کسی است که چگونگی وضو گرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل کرده است. بخاری و مسلم به سند خود از ابن ستاب، زهری روایت کرده اند که عطاء بن یزید لیشی به او گفت که حمران وابسته به عثمان به او خبر داده

عثمان بن عفان آهنگ وضو کرد؛ او دو دست خود را سه بار شست؛ سپس مضمضه و استنشاق کرد؛ آن گاه سه بار صورت خود را شست؛ پس دست راست خود را تا مرفق سه بار شست؛ پس از آن دست چپ خویش را نیز به همین گونه شست؛ بعد سر خود را مسح کرد؛ سپس پای راست خویش را - تا بر آمدگی روی پا - سه بار شست و پای چپ را نیز بدین گونه مسح نمود. سپس گفت: دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وضویی همانند وضوی من گرفت. (1)

متقی هندی از ابو سالک دمشقی نقل کرده است: « در دوران خلافت عثمان بن عفان درباره ی وضو اختلاف نظر پیدا شد ». (2)

ص: 183

1- صحیح بخاری ج 1 ص 52 صحیح مسلم، ج 1، صص 3 و 204.

2- کنز العمال، ج 2، ص 443، حدیث 26890.

مسلم در صحیح خود از قتیبہ بن سعید و احمد بن عبده ضبی نقل می کند که عبد العزیز در آوردی از زید بن اسلم، از حمران (وابسته به عثمان) روایت کرده اند که حمران گفت :

آبی برای وضو نزد عثمان بردم. او وضو گرفت و سپس گفت: برخی از مردم حدیث هایی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کنند که نمی دانم چیست؟ جز آن که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وضویی همانند وضوی من گرفت و آن گاه فرمود: هر کس چنین وضو بگیرد، همه گناهان گذشته او آمرزیده می شود (1)

ص: 184

1- صحیح مسلم، ج 1، صص 8 و 207؛ کنز العمال، ج 9، ص 423، حدیث 26797.

پرسش چهل و ششم: فضایل و مناقب عثمان بن عفان و خدمات ارزنده او چه بوده است؟

الف) ولید و می گساری

*ولید و می گساری (1)

خلیفه عثمان بن عفان ابی وقاص را از حکومت کوفه بر کنار و پسر عموی خود ولید را به جای او منسوب کرد .

روزی ولید در حالی که شراب خورده و مست بود، صبح به مسجد آمد و نماز جماعت را امامت کرد و چهار رکعت نماز گزارد. بعد در کمال وقاحت رو به مردم کرده و اظهار داشت: نمی خواهید بیشتر بخوانم؟ ابن مسعود گفت: (2) خداوند تو را و کسی که تو را به میان ما فرستاده، خیر دهد.

گروهی از مردم کوفه برای گزارش وضع ولید نزد عثمان رفته و ماجرای او را به اطلاع خلیفه رساندند ابن عوف که در آن جا حضور داشت از آنان پرسید: او را چه شده؟ آیا دیوانه شده است؟ گفتند: نه! بلکه مست شده بود عثمان برای اطمینان از صحت خبر از جندب بن زهیر سوال کرد آیا تو دیده ای که برادر من شراب بخورد؟ او گفت:

ص: 185

1- تاریخ طبری، ج 4 ص 274؛ الامامه و السیاسه، ج 1، ص 37؛ انساب الاشراف، ج 5، ص 34؛ صحیح مسلم، ج 3، ص 38، حدیث 1331 .

2- در انساب الاشراف آمده است که گوینده این سخن عتاب بن علقام بوده است، نه ابن مسعود .

پناه بر خدا! اما گواهی می دهم او را در حالتی دیدم که مست بود و شراب از گلویش بیرون زد. من انگشتی او را از انگشتش در آوردم و هیچ نفهمید عثمان: گفت ای، کوفیان چرا کسی را که حاکم شماست به فسق و تباهی متهم می کنید؟ سپس مردم را تهدید و آن ها را از کاخ خود بیرون کرد.

چند نکته ظریف در مورد این جریان وجود دارد:

1- گماشتن فردی فاسق از سوی خلیفه به حکومت کوفه؛

2- تهدید و ارباب گواهان ماجرا از سوی خلیفه؛

3- نپذیرفتن شهادت گروهی از مسلمانان از جانب خلیفه؛

4- اجرا نکردن حد در حق فردی که مستحق مجازات است از سوی خلیفه

5- قبول نکردن عزل ولید علی رغم نالایقی و بی کفایتی وی؛

6- نصب اقوام و خویشاوندان خود با علم به این که فاسق می باشند (اهل، شراب، زنا، سگ بازی، اسراف و ...).

(ب) دیدگاه کار گزاران عثمان درباره اموال مسلمانان

وقتی ولید در کوفه زمام امور را در دست گرفت، جماعتی از کوفه را برگزید تا هر شب با آن ها شب نشینی داشته باشد. در یکی از اولین شب نشینی ها گفت: اراضی آباد بین النهرین بوستان قریش و بنی امیه است. مالک اشتر نخعی وقتی این سخن را شنید، اعتراض کرد و گفت: آیا گمان می کنی این اراضی عمومی بوستانی برای تو و خاندان

توست؟ رئیس امنیه: گفت آیا به سخن امیر اعتراض می کنی؟ نخعی ها که چنین، شنیدند در حضور ولید بر رئیس امنیه شوریدند و پای او را گرفته و کشیدند. این کار بر ولید بسیار گران آمد و از همین روی درباره آنان به عثمان نامه نوشت و خلیفه نیز فرمان تبعید آن ها را به شام صادر کرد. (1)

و اما نکات قابل توجه در این فرمان :

- 1- شب نشینی با جماعت کوفی که نشان دهنده بی توجهی ولید به تهجد و عبادت است؛
- 2- تقسیم بیت المال (سرمایه هایی که مسلمانان با شمشیر جنگ و زحمت به دست آورده اند) بین بنی امیه و قریش؛
- 3- در مقابل ولید و اطرافیان او مالک اشتر نخعی و قوم نخعیان قرار دارند؛
- 4- در خواست تبعید اذیت و آزار نخعی ها به دلیل اعتراض به تقسیم بیت المال بین بنی امیه و قریش؛
- 5- صدور حکم تبعید توسط عثمان برای مالک و نخعیان؛
- 6- حمایت همه جانبه عثمان از ولید و ولیدیان .

ج) اذان سوم در روز جمعه

بلاذری به نقل از نائب بن یزید نقل می کند :

ص: 187

1- انساب الاشراف، صص 5، 25، 28 و 40 الکامل فی التاریخ، ج 3، صص 137 و 141؛ تاریخ طبری، ج 4، صص 322 و 323؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 3، صص 21 و 35.

پیامبر صلی الله علیه و آله خدا آن هنگام که برای نماز بیرون می رفت، موذن، ابتدا اذان و سپس اقامه می گفت در دوران ابو بکر و عمر و هم چنین در سال های آغازین خلافت عثمان نیز وضع بدین منوال بود عثمان بعد از 7 سال حکومت اذان سومی نیز به اذان و اقامه افزود مردم به این کار عثمان خرده گرفته و آن را نوعی « بدعت » دانستند. (1)

ابن ابی شیبیه از طریق ابن عمر روایت کرده است که گفت « اذان اول در روز جمعه یک بدعت است. »

و زهری نیز چنین روایت می کند: « نخستین کسی که اذان اول را در روز جمعه بنیان نهاد عثمان بود که برای بازاریان اذان می گفت. ».

(د) عثمان و اقامه نماز در منا

از دیگر کار های نو و بدعت هایی که عثمان در زمان خلافت خود بنا نهاد، این بود که در منا نماز را تمام خواند و گروهی از صحابه - که عبد الرحمن بن عوف یکی از آن هاست - به این کار وی اعتراض کردند.

تاریخ نویسان فراوانی از جمله طبری ابن کثیر و ابن اثیر از عبد الملک بن عمر و ابن ابی سفیان ثقفی و او از عمویش آورده اند که گفت

عثمان نماز مردم را در منا به چهار رکعت امامت کرد. پس کسی نزد عبد الرحمن بن عوف رفت و گفت آیا

ص: 188

1- انساب الاشراف، ج 5، ص 39؛ المنظم، صص 5، 7 و 8 .

دیدی برادرت چه می کند؟ او چهار رکعت نماز گزارد. عبد الرحمن که این سخن را شنید به هم راه یاران خود دو رکعت نماز گزارد و آن گاه به حضور عثمان رسید و گفت: آیا تو خود با پیامبر صلی الله علیه و آله در همین جا و مکان، دو رکعت نماز نخواندی؟!

و عثمان پاسخ داد: آری!

عبد الرحمن پرسید: آیا با عمر و ابو بکر دو رکعت نماز در این جا نخواندی!

عثمان جواب داد: آری!

عبد الرحمن دوباره سوال کرد آیا در اوایل خلافت خود دو رکعت نماز نخواندی؟

این بار نیز عثمان در جواب گفت: آری خواندم. عبد الرحمن بن عوف چون جواب عثمان را شنید از علت کار سوال نمود و عثمان در جواب گفت ای ابو محمد از من بشنو! من اطلاع دارم که برخی از مردمان یمن و برخی که در سال گذشته حج گزاردند، گفتند: نماز برای مقیم دو رکعت است و این پیشوای شما عثمان است که دو رکعت نماز می خواند. راستش من در مکه زنی گرفته ام و از آن جا که بر مردم بیم دارم چنین صلاح دیدم که نماز را چهار رکعت بگزارم. دیگر آن که در طایف مالی دارم و شاید خواستم آن جا بروم و پس از این

ص: 189

دوره در آن جا اقامت کنم.

عبد الرحمن بن عوف گفت: این چیزی نیست که بتواند برای تو عذری باشد. این که گفتمی در آن جا زن گرفته ام، باید بگویم زن تو در مدینه است، هرگاه بخواهی او را با خود از این شهر بیرون می بری و هر زمان دلت خواست را با خود به آن جا باز می گردانی. تو در جایی سکونت داری که مسکن آن جاست.

و این که گفتمی: در طایف مالی دارم. این هم کافی نیست؛ چرا که میان تو و طایف سه شب راه فاصله است و تو نیز از مردمان طایف نیستی.

اما این که گفتمی کسانی از مردم یمن که حج گزارده اند، چون برگردند خواهند گفت: این پیشوای تان عثمان است که مقیم بوده و دو رکعت نماز می گزارد، این هم دلیل موجهی نمی باشد؛ زیرا در دوران آغازین اسلام - هنگامی که وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می شد و تعداد ایمان آورندگان به اسلام نیز اندک بودند - پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نماز می خواند و ابوبکر و عمر هم بدین منوال نماز می گزاردند تا آن که اسلام پایدار شد. اما عمر تا پایان حیات خویش، همان دو رکعت نماز را می خواند.

عثمان گفت: این رای است که خود بر آن شدم. (1)

ص: 190

1- تاریخ طبری، ج 4 ص 268؛ انساب الاشراف، صص 5 و 39.

و اعطای فدک و خمس آفریقا از سوی عثمان به مروان بن حکم بن قتیبه

کتاب هایی مانند « المعارف » و « انساب الاشراف » واگذاری فدک به مروان را یکی از انتقاد هایی شمرده اند که بر خلیفه وارد است. (1)

مسلمانان نیز این اقدام تازه عثمان را مخالف عمل دو خلیفه پیشین و هم چنین مخالف ادله می دانستند؛ زیرا :

1) فدک آن طور که ابو بکر ادعا داشت از اموال مسلمانان عمومی به حساب می آمد؛ پس چرا عثمان آن را فقط به مروان واگذار کرد؟ و اگر آن طور که فاطمه در خطبه خود استدلال کرد فدک ارث خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله بود چرا نباید فرزندان زهرا از آن بهره ببرند؟

2) در مورد خمس آفریقا نیز می توان سوال کرد که واگذاری این خمس به مروان به چه دلیل بوده است؟

ص: 191

1- المعارف، ص 112؛ انساب الاشراف، ج 5، ص 25؛ الامامه و السیاسه، صص 1 و 35.

پرسش چهل و هفتم: آیا عمر بن خطاب به مقام علمی و فضایل و مناقب حضرت علی علیه السلام اعتراف نموده است؟

بنا به اقوال و اسناد مختلفی که در منابع معتبر شیعه و سنی آمده است، عمر بن خطاب بارها به مقام علمی و معنوی علی علیه السلام اقرار نموده است. روایات فراوانی در این باره از قول عمر وجود دارند که در این جا به ذکر چند نمونه اکتفا می کنیم

(1) یا علی خدا مرا باقی نگذارد در امر سختی که تو برای آسان کردنش نباشی و نه در شهری که تو در آن شهر حاضر نباشی؛ (1)

(2) پناه می برم به خدا از زندگی در بین قومی که ابو الحسن در آن نباشد؛ (2)

(3) تو ای علی علیه السلام بهترین صحابه در امر فتوا هستی؛ (3)

(4) همانا که زن ها از زاییدن همانند علی ناتوان باشند و اگر علی نبود عمر هلاک می شد؛ (4)

(5) علی علیه السلام بدان چه خدا بر محمد صلی الله علیه و آله نازل فرموده (قرآن و اسرارش)

ص: 192

1- کنز العمال، ج 5، ص 832 الغدير، ج 6، ص 173؛ مصباح الضلام جردانی، ج 2، ص 56.

2- فیض القدير، شرح جامع صغیر، ج 4، ص 357.

3- طبقات ابن سعد، ج 2، ص 102؛ سنن دار قنطی، ج 2، ص 181

4- مناقب خوارزمی فصل 7 ص 53 فرائد السمطین حمولینی، ج 1، ص 351؛ مطالب السؤل، ابن طلحه شافعی، ص 130.

آگاه ترین مردم است؛ (1)

(6) علی بن ابی طالب اعلم و آگاه تر از همه (صحابه) به پیامبر ما و کتاب اوست؛ (2)

(7) ای علی پس به خدا سوگند اگر ایمان تو را با ایمان اهل زمین بسنجند، ایمان تو بر آن ها سنگینی می کند؛ (3)

(8) عیادت مرضای بنی هاشم همانند نماز های فریضه و زیارت شان فاضله و مستحب است؛ (4)

ص: 193

1- شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج 1، ص 29

2- زین الفتی تفسیر سوره هل اتی، عاصمی، ص 105.

3- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 12، صص 259 و 260.

4- مناقب خوارزمی، فصل 7، ص 47؛ ذخائر العقبی، محب طبری، ص 83 تاریخ ابن عساکر، ج 3، ص 38

پرسش چهل و هشتم: چرا عمر بن خطاب با وجود حضرت علی علیه السلام خلافت را به دست گرفت؟

اشاره

راغب اصفهانی به نقل از ابن عباس می نویسد :

شبی عمر سوار بر قاطر و من سوار بر اسبی بودیم. عمر در حالی که آیه ای از قرآن را - که ذکر فضایل علی بن ابی طالب در آن ذکر شده بود - قرائت می نمود گفت : به خدا سوگند که علی اولی و احق به امر خلافت از من و ابوبکر بوده و هست .

من گفتم : تو و رفیقت ابوبکر با جست و خیز های سیاسی و عوام فریبانه زمام امور را به دست گرفتید و بنی هاشم را کنار زدید .

عمر گفت: به خدا سوگند ما آن گونه درباره علی رفتار کردیم که باید می کردیم و این کار از روی دشمنی با او نبود؛ بلکه ما او را ضعیف و کوچک پنداشتیم و ترسیدیم که مبادا عرب و قریش بر او تجمع و اتفاق نکنند. [\(1\)](#)

با توجه به گفته های عمر و توجیه او بر اعمال فریب کارانه اش آیا

ص: 194

1- راغب اصفهانی محاضرات، ج 7، ص 213.

می توان با وجود دلایل مستدل و متقن - در جانشینی حضرت علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ، شک نمود؟

خداوند در قرآن به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان می دهد :

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) ؛ (1)

« ای پیغمبر آن چه از خدا بر تو نازل شد به خلق برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت و اداء وظیفه نکرده ای و خدا تو را از شر مردمان محفوظ خواهد داشت و دل قوی دار که خدا کافران را راهنمایی نخواهد کرد. ».

پس چرا عمر برای سرپیچی و نافرمانی خویش مطالبی را ارائه می دهد که با هیچ عقل سلیمی سازگار نیست مگر نه این که امامت و ولایت تنها در شان ولی و وصی خلف پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام بود و خدا و رسولش در هر مکانی که امکان تبلیغ وجود داشت، آن را بیان فرمودند در ، حقیقت عمر به مخالفت با این امور پرداخته است :

1- مخالفت با امر پروردگار (بَلِّغْ) ؛

2- مخالفت با رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ) ؛

3- وَمَا - مخالفت با وحی قرآنی (مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ) ؛

4- بی توجهی به تاکید پروردگار (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ) ؛

5- بی توجهی به تهدید خدا نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله در این امر (فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ) ؛

ص: 195

6- بی توجهی به وعده خداوند (وَ اللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)؛

7- بی توجهی به تهدید خدا نسبت به مردم (اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِيْنَ)؛

شاید خلیفه دوم با این کار در صدد اثبات این بوده که عقل و فهمش از خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر است!

علامه ابن عبد البر قرطبی از عبد الله بن عباس نقل کرده که می گفت:

روزی با عمر می رفتیم که ناگهان حالت تندی نفس به عمر دست داد بعد از بر طرف شدن ناراحتی سخن به جانشینی و خلافت بعد از او کشید من به عمر گفتم: چنان می بینم که رفیقت علی بن ابی طالب را اولی و شایسته تر می دانی؟ آری و الله من به خاطر اولویت او در اسلام آوردن و سابقه اش در فداکاری ها و پیروزی هایی که برای اسلام به دست آورده و هم چنین در علم و نزدیکی و خویشی او به پیامبر صلی الله علیه و آله علی را بهتر می دانم. عمر گفت: مطلب چنان است که تو گفتی ولی او شوخ مسلک است! (1)

تاریخ همیشه شاهد مظلومیت ائمه اطهار بوده و مظلومیت حضرت علی علیه السلام در امر خلافت بیش از آن است که بتوان آن را به تصویر کشید. خلیفه دوم در حالی که به برتر بودن حضرت علی علیه السلام در اداره حکومت اعتراف دارد با ارائه دلیلی سخیف و

ص: 196

1- استیعاب، ج 8 ص 211 (چاپ حاشیه اصابه).

سبک مبنی بر شوخ بودن آن حضرت، ایشان را فاقد انتصاب به خلافت می دانند! شوخ طبعی حضرت علی علیه السلام با کدام سند و دلیلی به اثبات رسیده است؟ آیا خوش رویی و حسن خلق را با شوخ طبعی می توان یکی دانست؟ اگر هم حضرت شوخ طبع بوده اند، آیا این امر مانع به خلافت رسیدن ایشان بود؟

ص: 197

آیا حضرت علی علیه السلام ها به عمر بن خطاب دختر داده است؟

ام کلثوم فرزند چهارم حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام می باشد و کنیه اش زینب صغرا است . وی در لحظه لحظه ی حادثه کربلا، برادر بزرگ وارث، حضرت امام حسین علیه السلام را هم راهی کرد و پس از شهادت آن حضرت، تا شام و مدینه در خدمت حضرت سجاد علیه السلام بود.

طبق روایات و اسناد وی بانویی جلیل القدر خردمند و سخن ور بود. سخنرانی آن حضرت در کوفه و در مجلس ابن زیاد معروف و در کتب معتبر از آن یاد شده است. (1) در فضیلت فصاحت و بلاغت، بعد از خواهر بزرگوارش چکیده نبوت و ثمره وحی بود.

آن حضرت نوه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و پاره تن حضرت زهرا علیها السلام بود و در تمام مصائب و دشواری های کربلا شریک و هم دم خواهر، بزرگوارش، حضرت زینب علیها السلام بود.

ام کلثوم علیها السلام تربیت یافته دامان حضرت زهرا علیها السلام و مودب به آداب حضرت علی علیه السلام بود و مدت ها تحت سرپرستی حسنین علیهما السلام قرار داشته است. او در سال هفتم هجری دیده به جهان گشود و چهارده ماه پس از

ص: 198

مراجعت از شام در مدینه دار فانی را وداع گفت. (1) شوهرش - پسر عمویش - عون بن جعفر بود و طبق حدیثی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده، است وی به جهت اطاعت از فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله به جز عون همسر فرد دیگری نشد. در کتاب من لایحضره الفقیه چنین آمده است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روزی به فرزندان حضرت علی علیه السلام و جعفر نگرسته و فرمودند: دختران مان برای پسران مان و پسران مان برای دختران مان می باشند.

ص: 199

1- آن طوری که در کتاب «اعلام النساء» تالیف علی محمد دخیل آمده است.

در اخبار آمده که عمر به زور با ام کلثوم ازدواج کرد. ولی عده ای از دانشمندان منکر این ازدواج می باشند دلایل فراوانی برای آشکار شدن حقیقت وجود دارد که با ذکر چند نمونه ساختگی بودن این احادیث ثابت می شود.

1- استاد علی محمد دخیل می گوید از جمله: (1) «ازدواج های موهوم ازدواج ام کلثوم علیها السلام دختر امام امیر المومنین علیه السلام با عمر بن خطاب می باشد».

ابن عبد البر ابن جعفر و دیگران روایت کرده اند

عمر بن خطاب او را از علی علیه السلام خواستگاری کرد.

حضرت فرمود او هنوز کوچک است.

عمر گفت: ای ابو الحسن او را به عقد من در آور که من بهتر از دیگران از او نگهداری خواهم کرد.

حضرت فرمود: من او را نزد تو می فرستم؛ اگر از او خوشتر آمد او را به ازدواج با تو در خواهم آورد. سپس بُردی (پارچه ای) را به ام کلثوم داد و او را نزد عمر فرستاد و فرمود: به عمر بگو این همان بردی است که به تو گفتم .

ص: 200

و ام کلثوم علیها السلام نیز چنین کرد.

سپس عمر به او گفت: به پدرت بگو من راضی هستم سپس دست بر پای او گذاشته، برهنه کرد.

ام کلثوم: گفت چرا چنین می کنی؟ اگر تو امیر المومنین نبودی بینی تو را می شکستم سپس از نزد او بیرون آمد و پیش پدر رفت و داستان را خدمت آن حضرت بازگو نمود و اظهار داشت مرا نزد پیر مرد بدی فرستادی! و حضرت فرمودند دختر کم! او شوهر تو می باشد. (1)

این دو نویسنده ادامه می دهند تمام کسانی که ازدواج او را با عمر ذکر کرده اند، چنین اظهار داشته اند که ازدواج عون با ام کلثوم پس از کشته شدن عمر بوده است.

این در حالی است که عون در جنگ شوشتر (سال 17 هجری) و در دوران خلافت عمر کشته شده است. پس چگونه می توان پذیرفت که وی پس از قتل عمر با ام کلثوم ازدواج کرده باشد؟

آن چه موجب شده که عده ای این داستان دروغ را باور کنند، گفتار ابن عبد البر است که می گوید: «محمد بن جعفر بن ابی طالب همان کسی است که پس از مرگ عمر با ام کلثوم علیها السلام ازدواج کرده است». اما خود در همین کتاب می گوید: «عون بن جعفر و برادرش، محمد بن جعفر در شوشتر شهید شدند». چگونه سخن ابن عبد البر می تواند درست باشد در حالی که جنگ شوشتر در دوران خلافت عمر و 7 سال پیش از مرگ

ص: 201

1- «الاصابه»، ج 4، ص 492؛ استیعاب، ص 490.

او بوده است؟

2) از امام صادق علیه السلام درباره ازدواج ام کلثوم پرسیدند؛ حضرت فرمودند: « این ناموسی بود که از ما غصب شد و به زور گرفتند.

[\(1\)](#)

3) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمود:

هنگامی که عمر ام کلثوم علیها السلام را از حضرت علی علیه السلام، خواستگاری کرد حضرت فرمود: وی هنوز کودک است.

عمر به ابن عباس رسید و گفت: مگر من چه عیبی دارم!

گفت: مگر چه شده است؟

عمر گفت: از برادر زاده ات خواستگاری کرده ام و او دست رد بر سینه ام گذاشت. به خدا قسم زم زم را زیر و رو می کنم و هیچ آبرویی برای شما باقی نمی گذارم. دو شاهد علیه او پیدا کرده او را به دزدی متهم نموده و دستش را می برم.

ابن عباس نزد علی علیه السلام رفت و داستان را به او اطلاع داد و از او خواست که اختیار این کار را به او بسپارد. حضرت نیز چنین کرد.

4) در کتاب «اللمعه البیضا» آمده است:

روزی عمر در پایان یکی از سخنرانی هایش گفت: ای مردم؛ اگر خلیفه خیر دار شود که یکی از شما با زنی زنا

ص: 202

کرده و شاهی نیز در آن جا نباشد چه می کنید؟

گفتند: سخن خلیفه بر ما حجت است.

عمر گفت: اگر دستور «رجم» دهم چه؟

گفتند: همگی او را سنگ سار می کنیم.

عمر ساکت شد و از منبر پایین آمد و ابن عباس را در جای خلوتی دیده و به او گفت: اوضاع را دیدی؟ به خدا سوگند اگر علی جواب مثبت به خواستگاری من ندهد فردا در خطبه ام خواهم: گفت آن مرد زناکار، علی است؛ او را سنگ سار کنید.

(5) علامه مجلسی علیه رحمه می گوید: (1) قطب راوندی از صفار، با اسنادش به عمر بن اذینه نقل می کند:

به حضرت صادق علیه السلام گفته شد مردم علیه ما استدلال کرده، می گویند که حضرت علی علیه السلام دخترش را به ازدواج عمر در آورده است؛ در حالی که علی علیه السلام می توانست این کار را نکند!

حضرت صادق علیه السلام که در آن لحظه به جایی تکیه داده بودند، پشت از تکیه گاه برداشتند و فرمودند: آیا مردم چنین می گویند؟ مردمی که چنین گمان می کنند به راه راست ره نیافته اند. سبحان الله! که حضرت علی علیه السلام نمی توانست بین عمر و دخترش مانع شود و از این ازدواج

ص: 203

جلوگیری کند! چون زمانی که عمر به عمر به خواستگاری آمد، حضرت نپذیرفتند. عمر به ابن عباس گفت: به خدا سوگند اگر علی دخترش را به من ندهد، عنوان سقایت و اختیار زم زم را از شما می گیرم .

ابن عباس نزد حضرت علی علیه السلام آمد و قضیه را برای ایشان نقل کرد و حضرت نپذیرفتند. ابن عباس اصرار کرد.

حضرت وقتی دیدند که عمر به تهدیدات خود عمل خواهد کرد و این برای ابن عباس گران می آید دستور داد تا یکی از زنان جنّیه را به نام « سخیفه » - دختر جریریه که از یهودیان نجران بود - به شکل ام کلثوم در آورده؛ نزد عمر فرستادند و ام کلثوم را پنهان کردند. (1)

(6) شیخ مفید در این مورد می گوید:

خبری که درباره ازدواج ام کلثوم علیها السلام به وسیله امیر المومنین علیه السلام رسیده است قابل اثبات نیست؛ زیرا این خبر از طریق زبیر بن بکار رسیده و در بین اهل تحقیق معروف است که او در نقل احادیث و آن چه که ذکر می کند مورد اطمینان نیست وی با حضرت علی علیه السلام دشمنی بسیار داشته و در آن چه از بنی هاشم نقل کرده رعایت امانت داری را ننموده است.

این حدیث از آن جهت منتشر شد که « ابو محمد حسن

ص: 204

بن یحیی صاحب النسب « آن را در کتابش آورده و عده ای پنداشته اند که چون یک فرد علوی آن را روایت کرده، حدیث درستی است اما وی از زبیر بن بکار نقل کرده است.

از طرفی اختلافات زیادی که در نقل این حدیث وجود دارد، نشانه ی بطلان حدیث است که به بعضی از این اختلافات در این جا اشاره می کنیم:

- گاهی نقل می شود که امیر المومنین علیه السلام خود، عقد دخترش را برای عمر خوانده است؛

- گاهی می گویند که ابن عباس عهده دار این عقد بوده است؛

- زمانی روایت می شود که عقد در ابتدا واقع نشده و به ناچار پس از تهدید، عمر، صورت گرفته است؛

- گاهی مروی است که این عقد از روی اختیار و به دل خواه بوده است؛

- برخی از راویان ادعا دارند که ام کلثوم از عمر بچه دار شد و نام او را « زید » گذاشتند؛

- بعضی می گویند که قبل از عمل زناشویی، عمر کشته شد؛

- در مورد زید بن عمر نیز چند نقل قول وجود دارد زید بن عمر دارای اولاد بوده است؛ زید کشته شد در حالی

که فرزندی نداشت؛ زید و مادرش هر دو کشته شدند؛ مادر زید، پس از مرگ او زنده بود.

برخی ادعا می کنند که عمر چهل هزار درهم به ام کلثوم مهریه داد و در جای دیگر آمده است که این مقدار چهار هزار درهم و یا پانصد درهم بوده است.

(7) سبط بن جوز می گوید:

جدم در کتاب « المنتظم » می گوید: علی علیه السلام دخترش ام کلثوم را به نزد عمر فرستاد تا او را ببیند عمر پاهایش را بالازد و به آن دست کشید.

آن گاه می گوید: به خدا سوگند که این کار زشت است. اگر او کنیزی هم بود، هرگز این کار را با او انجام نمی داد. هم چنین به اجماع مسلمانان دست زدن به زن اجنبی جایز نیست؛ پس چگونه این کار به عمر نسبت داده می شود؟

نتیجه

با فرض صحت این مطلب دو توجیه را می توان برای آن بیان نمود که با اصل مذهب شیعه - که قائل به گمراهی کسانی هستند که از حضرت علی علیه السلام جلو افتادند - منافات نداشته باشد. (1)

توجیه اول در اسلام ازدواج زن مسلمان با مرد غیر مسلمان حرام

ص: 206

1- تذکره الخواص، ص 321.

است؛ ولی همین مقدار که فرد از لحاظ ظاهری مسلمان باشد - و به عنوان مثال شهادتین را گفته باشد به سوی کعبه نماز بخواند و... - برای ازدواج کافی است. اما ازدواج با افرادی که به ظاهر مسلمان هستند و با این حال کار خلاف نیز انجام می دهند البته کار خلافی که باعث خروج آن ها از اسلام نباشد مکروه است؛ مگر آن که ضرورتی برای این کار پیش بیاید که در این صورت کراهت آن از بین می رود.

توجیه دوم: جامعه آن روز حجاز، نیازمند انسجام بود و امیر المومنین می دید که عمر در موضعی قرار گرفته که اگر این کار انجام نگیرد، فساد بزرگی در دین و دنیای مردم به وجود خواهد. از این جهت با درخواست او (عمر) به طور اجباری موافقت کرده است.

ازدواج با فرد گمراهی که منکر امامت ائمه می باشد و این مقام را برای کسی که شایستگی احراز آن را ندارد می داند، حرام می باشد؛ مگر این که انسان به خاطر حفظ دین و جلوگیری از پیامدهای ناگواری مانند جنگ و خون ریزی ناچار به ازدواج با چنین فردی باشد که در این صورت برای او جایز است. همان گونه که در حال ضرورت، اظهار کفر - به صورت تقیه - یا اکل میت جایز است.

حضرت علی علیه السلام در ازدواج ام کلثوم علیها السلام با عمر، مضطر بود؛ زیرا عمر به شیوه های مختلف حضرت را تهدید می نمود؛ و چون حقانیت خلفا را - به طور ظاهری - قبول کرده بود چاره ای جز قبول این کار و حفظ خون خود و شیعیانش نداشت.

از طرفی داستان ام کلثوم علیها السلام عجیب تر از قصه قوم لوط نیست؛ چنان

که خداوند از قول حضرت لوط علیه السلام نقل می کند که او قومش را با این

که کافر و گمراه بودند و خداوند آنان را مستوجب دانسته بود - به ازدواج و همسری با دخترانش فرا خواند.

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز قبل از بعثت دو تن از دختران خویش را به ازدواج دو کافر بت پرست در آورده بود. یکی از آنان، « عتبه بن ابی لهب » و دیگری « ابو العاص بن ربیع »، بود. ولی پس از رسیدن به رسالت، دخترانش را از آن دو جدا کرد عتبه بن ابی لهب تا روز مرگ کافر باقی ماند. اما ابو العاص بن ربیع پس از آن که آیین اسلام او و همسرش را از هم جدا کرد مسلمان شد و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز دختر خویش را به او برگرداند. (1)

ص: 208

1- شیخ مفید، مجموعه، رسائل، صص 327 و 229.

پرسش پنجاه و یکم: آیا خانه وحی را به آتش کشیدند؟

در سقیفه بنی ساعده چه گذشت؟

همه آشنایان به تاریخ اسلام می دانند که آثار ویران گر سقیفه پس از گذشت چهارده قرن هنوز در جهان اسلام باقیست .

از این لحظه (یعنی بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله) ابو بکر است. مردم در سقیفه بنی ساعده با او بیعت کردند بنی هاشم هم باید با او بیعت کنند و اگر نیابند خانه را با هر که در آن هست آتش خواهند زد مگر آن که آن چه را دیگر مسلمانان پذیرفته اند اینان نیز قبول کنند. و بدین ترتیب خانه وحی به آتش کشیده شد .

ابن قتیبه از علمای اهل سنت - می نویسد :

چون ابو بکر دید که عده ای از مردم از بیعت با او سرباز زده اند و به نزد علی علیه السلام رفته اند عمر را به دنبال آنان فرستاد.

عمر به اطاعت از ابو بکر به خانه علی علیه السلام آمد و از حاضران خانه خواست تا بیرون بیایند ساکنان خانه امر او کنند. را اجابت نکردند و عمر نیز دستور داد تا همیزم جمع سپس فریاد برآورد سوگند به آن کس که جان عمر در

ص: 209

دست اوست، باید از خانه بیرون آید و گرنه خانه را بر روی کسانی که در آن به سر می برند، به آتش خواهیم کشید .

گفتند : ابن خطاب در این خانه فاطمه علیها السلام زندگی می کند .

اما عمر با گستاخی خانه حضرت را به آتش کشید.

وقتی حضرت فاطمه علیها السلام پشت در آمد و عمر صدای او را شنید، لگدی بر در نیم سوخته زد و بانوی بزرگ وار عالمین بین در و دیوار قرار گرفت پهلوی مبارکش شکست مسمار در، در سینه ی مبارکش فرورفت و طفل شش ماهه اش (محسن) سقط شد.

ابن عبد ربّه اندلسی گوید: (1)

کسانی که از بیعت با ابو بکر سرپیچی کردند، علی علیه السلام، عباس، زبیر سعد بن عباده سلمان و ابو ذر بودند. علی علیه السلام با عباس و زبیر در خانه فاطمه نشسته بودند ابو بکر عمر بن خطاب را روانه ساخت تا آن ها را تا از خانه ی فاطمه بیرون بیاورد و دستور داد که در صورت خود داری، آن ها با ایشان جنگ کند.

عمر هیزم و آتش طلبید تا خانه را آتش زند فاطمه جلوی او را گرفته و پرسید ای پسر خطاب آیا می خواهی خانه ی ما را آتش بزنی؟

ص: 210

1- عقد الفرید، ج 5، ص 13.

«عمر در روز بیعت چنان به شکم فاطمه علیها السلام کوبید که محسن از شکمش بر زمین افتاد و سقط شد». (1)

ص: 211

1- برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه رجوع کنید به الوافی بالوفیات، ج 5، ص 347 الکنی واللقاب، ج 3، ص 219؛ انساب الاشراف، ج 1، ص 586؛ ملل و نحل، ج 1، ص 57؛ تاریخ ابو الغداء، ج 1، ص 164؛ تاریخ طبری، ج 3، ص 202 اعلام النساء، ج 4، ص 114؛ دلائل 4، الصدق، ج 3، ص 92 تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 105 کشف الصدق، ص 271؛ الکامل، ج 7، ص 164؛ اثبات الوصیه، ص 123؛ قره العین، ص 78؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 134 و ج 2، ص 19 و ج 6، ص 50 و ج 10، ص 269؛ سیره الحلیه، ج 3، ص 362 وفاه الصدیقه الزهراء، ص 78؛ لسان المیزان، ج 4، ص 189؛ تلخیص الشافی، ج 3، ص 76 لا بحار الانوار، ج 8، صص 103، 240 و 241 و ج 28، ص 390 و ج 43، صص 174 و 180 و ج 103، 28، 180، 53، صص 18 و 19؛ شرح النهج، ج 16، ص 274؛ مرآه العقول، ج 5، ص 320؛ نوائب الدهور، 192 و 194؛ الغدیر، ج 3، صص 103 و 104 و ج 7، صص 75 و 78؛ تاریخ ابن شنحه (در حاشیه کامل)، ج 7، ص 164؛ علم الیقین فی اصول الدین ملا محسن فیض کاشانی، فصل 20، صص 688 و 686؛ کتاب سلیم بن قیس کوفی، ص 134؛ اختصاص، شیخ مفید، صص 184، 187؛ عوالم العلوم، بحرانی، ج 11، ص 289.

پرسش پنجاه و دوم: آیا پس از جریان سقیفه حضرت زهرا از شیخین غضب ناک بود؟

پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و انتخاب ابو بکر به خلافت و بیعت مردم با او به عنوان خلیفه مسلمین، جریانات فراوانی به وقوع پیوست؛ از جمله غصب امامت و خلافت علی توسط ابو بکر و عمر، به آتش کشیدن خانه فاطمه و گرفتن میراث فدک از ایشان و... دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی توانست در برابر این اجتهاد ها یا نوآوری ها، آرام و خاموش بنشیند. این بود که برای طرح شکایت - در حالی که جمعی از زنان خویشاوندش اطراف او را گرفته بودند - به مسجد رفت پس از این

ماجرا و ایراد خطبه ای غرا در مسجد بود که فاطمه بر اثر شدت، بیماری ضعف و ناتوانی جسمی و روحی در بستر بیماری افتاد

در کتاب « الامامه و السیاسه » چنین آمده است :

حضرت فاطمه لیها السلام از مردم سوال کرد آیا نشنیدید که پدرم فرمود خشنودی، فاطمه خشنودی من و خشم، فاطمه خشم من است؛ هر کس فاطمه را دوست داشته، باشد مرا دوست داشته و هر کس او را خشنود نماید مرا

ص: 212

و شادمان کرده است و کسی که فاطمه را به خشم آورد مرا خشمگین ساخته است؟!

مردم گفتند: آری به خدا شنیدیم که بارها، پدر تان چنین می فرمود .

آن گاه حضرت فرمود همانا من خداوند و فرشتگان را گواه می گیرم که عمر و ابو بکر مرا به خشم آوردند و هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم، از شما به او شکایت خواهم کرد به خدا سوگند در هر نمازی که به جای می آورم، شما دو نفر (ابو بکر و عمر) را نفرین می کنم! [\(1\)](#)

ابن ابی الحدید چنین می نویسد:

مردم گرد آمده، می نگریستند. خیابان های مدینه پر از مردان شده بود و حضرت زهرا علیه السلام شاهد کار های عمر بود. ناگهان ضجه و فریادی برآورد و در حالی که عده ای از زنان بنی هاشم و دیگر زنان مدینه اطراف او را گرفته بودند از خانه بیرون آمد و فریاد زد: ای ابو بکر چه شتابان بر خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله تافتید به خدا سوگند با عمر صحبت نخواهم کرد تا این که خداوند را دیدار کنم. [\(2\)](#)

در صحیح بخاری نیز آمده که فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله خشمگین شد

ص: 213

1- الامامه و السیاسه ج 1، ص .

2- شرح ابی ابی الحدید، ج 6، ص 50.

و از ابو بکر کناره گیری کرد و تا هنگام شهادت، این قهر و کناره گیری ادامه داشت و پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله شش ماه زندگی کرد. (1)

هم چنین روایت است که آن حضرت چشم از دنیا فرو بست، در حالی که بر ابو بکر و عمر خشمگین بود و وصیت کرد که آن دو بر او نماز نخوانند و در تشییع پیکر او حاضر نشوند.

عروه بن زبیر از عایشه نقل می کند :

فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله پس از وفات پدرش، از ابو بکر خواست که سهم او را از میراث رسول اکرم صلی الله علیه و آله و از ثروت هایی که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص داده بود تحویل دهد.

ابو بکر به او گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است که کسی از ما ارث نمی برد و آن چه از ما بماند، صدقه است !

فاطمه از پاسخ ابو بکر و از امتناع وی خشمناک گردید و از وی قهر بود تا از دنیا رفت .

ابو بکر در امتناع از تحویل دادن میراث پیامبر صلی الله علیه و آله به یک قانون جعلی تمسک جسته و آن را به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده است که از ما پیامبران چیزی به عنوان ارث برای کسی باقی نمی ماند فاطمه زهرا چون این قانون را مردود و محکوم می دانست، از ابو بکر قهر نمود و تا زمان حیات، خویش با وی صحبت نکرد .

بعد از شهادت حضرت زهرا علیه السلام امیر المومنین علیه السلام مطهر و

ص: 214

رنجیده ی او را شبانه و مخفیانه دفن کرد و خود بر جنازه وی نماز خواند؛ به طوری که خلیفه وقت (ابوبکر) حتی از زمان شهادت دختر پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مطلع نشد.

ص: 215

پرسش پنجاه و سوم: آیا عمر بن خطاب به خیانت و جنایت خویش اعتراف نمود؟

اشاره

عمر بن خطاب در نامه ای بسیار طولانی معاویه را از تمام قضایای مربوط به خود و مدینه با خبر ساخت و چنان در این نامه مبالغه نمود که گویی شاه کاری را به انجام رسانده و توانسته مدال افتخار را به گردن بیاویزد. (1)

متن نامه عمر بن خطاب به معاویه ملعون

در کتاب «دلائل الامامه» از ابو الحسین محمد بن هارون بن موسی، تلعکبری از، پدرش از ابو علی محمد بن همام از جعفر بن محمد بن مالک فزاری، کوفی از عبد الرحمن بن سنان، صیرفی از جعفر بن علی جواد از حسن بن، مسکان از مفضل بن جعفری از جابر جعفری، از سعید بن مسیب چنین روایت شده است: (2)

از عمر بن خطاب به برادرم معاویه بن ابی سفیان

آن کسی که ما را با شمشیر وادار کرد که به او اعتراف، نماییم اقرار

ص: 216

1- اسناد و مدارک موجود در ارتباط با این نامه در کتاب دلائل الامامه موجود است هم چنین عمد بن حسین رازی - از دانشمندان قرن ششم هجری - نیز در کتاب «نزه الکرام و بستان العوام» (ج 1، ص 315) به آن اشاره کرده است.

2- اقتباس از کتاب فاطمه شادمانی دل پیامبر صلی الله علیه و آله، ص 727

کردیم. ولی به خاطر ناخشنودی از آن دعوت، سینه‌ها از خشم و غضب خروشان جان‌ها آشفته و مشوش و فکر و دیدگان دچار شک و تردید بود. بدن جهت از او اطاعت کردیم که شمشیر زور قوم و قبیله یمنی خود را از بالای سرمان بردارد و آن کسانی از قریش که دست از دین خود برداشته بودند، مزاحم ما نشوند.

به بت «هبل» و دیگر بتان و «لات» و «عزی» سوگند که عمر از آن روز که آن‌ها را پرستیده دست از آن‌ها برداشته است. پروردگار کعبه را پرستیده و (هیچ) گفتاری از محمد را تصدیق ننموده است و جز از راه نیرنگ و فریب، ادعای مسلمانی نکرده و همیشه پیامبر را فریفته است؛ چون جادوی بزرگی برای مان آورد و در سحر و جادوگری بر سحر بنی اسرائیل با موسی و هارون و داوود و سلیمان و پسر مادرش، عیسی افزود (غلبه کرد). سحر و جادوی همه آنان را او یک تنه آورد و بر آنان این نکته را افزود که اگر او را باور داشته باشند، باید بر این مطلب که او سالار ساحران است، اقرار داشته باشند.

ای پسر ابوسفیان تو آیین پدرت را بگیر و از ملت خود پیروی کن و به آن چه که پیشینیان تو گفته‌اند وفادار باش. این خانه را - که می‌گویند: پروردگار شان به آنان دستور داده تا سوی آن آمده آن را طواف کرده و قبله‌ی خود قرار دهند - انکار کن به نماز و حج شان که آن را رکن دین خود قرار داده و می‌پندارند که از آن خداست، اعتنایی نداشته باش!

از جمله کسانی که محمد را یاری کرده همین شخص ایرانی الکن

« روزبه » است. می گویند به او (محمد) وحی شده است: (إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ) . (1) و می گویند خداوند فرموده است (وَقَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ) . (2)

آنان نماز خود را برای سنگ ها قرار داده اند اگر نبود سحر او، چه چیز باعث می شد که ما از پرستش بتان دست برداریم با این که آن ها هم از سنگ چوب، مس و نقره و طلاست؟ نه به لات و عزی قسم که که دلیلی برای دست برداشتن از اعتقادات دیرین خود نداریم؛ هر چند سحر کنند و ما را به اشتباه بیندازند .

تو با چشم بینا بنگر و با گوش شنوا بشنو با قلب و عقلت به وضع آن ها بیندیش و از لالت و عزی سپاس گزار باش و از این که آقای خردمندی هم چون عتیق بن عزی بر امت محمد حکم فرما شده و در، اموال، خون، آیین جان حلال و حرام و مالیاتی که به خاطر خدای شان آوری می کنند تا به اعوان و انصار خود بدهند، حاکم است . جمع خشنود باش! وی به سختی و درستی زندگی کرد. در ظاهر، خضوع و خشوع داشت ولی در خفا سر سخت و نافرمان بود و غیر از هم راهی با مردم چاره ای نمی دید.

من به خانه ی ستاره درخشان و نشان پر فروغ و پرچم پیروز و توان مند بنی هاشم - که « حیدر » نامیده می شود و داماد محمد نیز هست و

ص: 218

1- آل عمران 96

2- بقره: 144

با همان دختری که بانوی زنان جهان گفته می شود و او را «فاطمه» می نامند ازدواج کرده است - حمله بردم .

در آن ، خانه علی و فاطمه و فرزندان شان حسن و حسین و دخترانش زینب و ام کلثوم و کنیزی به نام فضه زندگی می کردند. من با همراهی خالد بن ولید و قنفذ غلام ابو بکر و دیگر یاران ویژه خود به آن جا رفتم. به سختی حلقه در را گرفته و کوبیدم کنیز آن خانه پرسید: کیست؟ به او :گفتم به علی بگو کار های بی هوده را رها کن و خود را به طمع خلافت نینداز؛ زیرا اختیار امور به دست تو نیست. کار دست کسی است که مسلمانان او را برگزیده و بر او اجماع کرده اند .

به خدای لات و عزّی سوگند که اگر به ابو بکر واگذار می شد ، هیچ گاه به آن چه که می خواست نمی رسید و به جانشینی ابن ابی کبشه (محمد) دست نمی یافت لکن من چهره ی خود را برایش گشوده و دیدگانم را باز کردم ابتدا به قبیله نزار و قحطان گفتم: خلافت جز در قریش نمی تواند باشد؛ تا وقتی که از خداوند اطاعت می کنند از آنان اطاعت کنید و این سخن را بدان جهت گفتم که دیدم پسر ابو طالب خواهان خلافت شده و خونب های خون هایی که در جنگ ها و غزوات محمد از کفار و مشرکان ریخته (را پرداخته) و قرض های او را که هشتاد هزار درهم ، بود ادا کرده و به وعده های او جامه ی عمل پوشانده و قرآن را جمع آوری کرده و به ظاهر و باطن آن حکم و استناد می نماید .

هم چنین خطاب به مهاجر و انصار - که اعتقاد داشتند امامت

ص: 219

مخصوص علی بن ابی طالب است و رسول خدا برای او از تمامی امت بیعت گرفته و آن ها در چهار موضع با او به عنوان امیر المومنین دست داده اند - گفتیم ای گروه قریش! اگر شما فراموش کرده اید، ما از یاد نبرده ایم که بیعت و امامت حقی معین و امری صحیح بوده و ادعایی بیهوده نیست...

من همه ی گفته های آنان را تکذیب کردم و چهل نفر را وادار نمودم تا علیه محمد شهادت دهند که به گفته ی ، او انتخاب امامت در اختیار مردم می باشد.

در این هنگام انصار اعتراض کرده و گفتند: ما از قریش سزاوار تریم؛ زیرا ما به آنان پناه و یاری داده و مردم به سوی ما هجرت کردند. اگر قرار است کسی که این مقام مربوط به اوست کنار گذاشته شود، ما از دیگران سزاوار تریم .

گروه دیگری پیشنهاد کردند امیری از ما و امیری از شما باشد! به آنان گفته شد چهل نفر گواهی داده اند که امامان از قریش می باشند .

عده ای این سخن را پذیرفته و جمع دیگری نپذیرفتند و با یک دیگر به نزاع پرداختند. من در حالی که همه می شنیدند با صدای بلند خطاب به مردم گفتم : این مقام فقط در شان کسی است که از همه بزرگ سال تر و نرم و ملایم تر باشد.

گفتند : منظورت چه کسی است؟

گفتم ابوبکر، که رسول خدا او را در نماز بر دیگران مقدم دانست و

ص: 220

در روز بدر، در زیر سایبان با او به مشورت نشست و رای او را پسندید یار غار او بود و دخترش عایشه را به همسری رسول خدا صلی الله علیه و آله در آورد و او را «ام المومنین» نامید.

وقتی بنی هاشم این سخنان را شنیدند با عصبانیت و خشم جلو آمدند. زبیر از آنان پشتیبانی کرد و در حالی که شمشیرش را از نیام در آورده بود، گفت: جز با علی نباید بیعت شود و گرنه این شمشیر من گردنی را راست نخواهد گذاشت گفتم: ای زبیر انتساب به بنی هاشم تو را به فریاد آورده است مادرت صفیه دختر عبدالمطلب است.

گفت: این یک شرافت والا و یک امتیاز ویژه است. ای پسر وای پسر صهاک ساکت باش ای بی مادر!

و چنان سخنی گفت که چهل نفر از حاضران در سقیفه بنی ساعده از جا بر خاسته و بر او حمله ور شدند به خدا سوگند نمی توانستیم شمشیر را از دستش بگیریم؛ مگر وقتی که او را بر زمین افکندیم؛ و هیچ کس به یاری و کمک او نیامده بود.

چون اوضاع را چنین دیدم به سرعت خود را به ابو بکر رساندم و با او دست بیعت دادم به دنبال من عثمان بن عفان و دیگر حاضران در سقیفه نیز - غیر از زبیر - به تبعیت از من با ابو بکر بیعت نمودند.

به زبیر گفتم: بیعت کن و گرنه تو را خواهیم کشت! سپس مردم را از اطراف او متفرق ساخته و گفتم: مهلتش دهید؛ او از روی خود خواهی و نخوت نسبت به بنی هاشم به خشم در آمده است.

دست ابو بکر را در حالی که از ترس می لرزید، بلند کردم و او را -

که عقلش مخلوط گشته و نمی دانست چه می کند - بر منبر نشاندم ابو بکر در حالی که ترس تمام وجودش را فرا گرفته بود، از من پرسید: ای ابو حفص من از قیام و خروج علی می ترسم.

به او گفتم: علی کاری به تو ندارد و سرگرم کار دیگری است. ابو عبیده جراح در این کار به من کمک کرده دست او را به سوی منبر کشید و من از پشت سر او را همانند بز نری که بخوانند بر بز ماده بجهانند، بر روی منبر گذاشتم ابو بکر گیج و سرگردان بر منبر ایستاد.

به او گفتم سخنرانی کن و خطابه بخوان! زبانش بند آمد و به وحشت افتاد و نتوانست سخنی بگوید من در حالی که دست خود را از شدت عصبانیت به دندان گرفته بودم به او گفتم تو را چه شده؟ چرا گیجی؟ و او هیچ کاری نمی کرد و سخنی نمی گفت. می خواستم او را منبر به زیر آورم و خود جای او را بگیرم ولی ترسیدم مردم از سخنانی که خود من درباره او گفته بودم تکذیب کنند.

عده ای پرسیدند: عمر پس آن فضایی که درباره ابو بکر گفته بودی و بر شمردی کجاست؟ تو از رسول خدا درباره او چه شنیده بودی؟

گفتم: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره او فضایی شنیده بودم. سپس رو به ابو بکر کرده و گفتم سخنی بگو و گرنه از منبر پایین آی!

لات و عزّی می داند که اگر از منبر فرود آمده بود، من بالا می رفتم و سخنی می گفتم که به گفتار او منجر نشود.

ابو بکر چون تهدیدات مرا دید با صدای ضعیف و نارسا و ناتوان گفت: من ولی و سرپرست شما شده ام اما بهترین شما نیستم؛ در حالی

که علی در بین شماست بدانید که مرا شیطانی است که بر من مسلط شده و مرا وسوسه می کند و خیر مرا در نظر ندارد. هرگاه لغزیدم، شما مرا بر پای، داشته راست کنید که من در پوست و موی شما وارد نشوم برای خود شما استغفار می کنم.

سپس در حالی که مردم به او خیره شده بودند، از منبر پایین آمد. من دستش را گرفته، فشار دادم و او را بر زمین نشاندم. بعد در کنارش نشستم تا هم او را و هم کسانی را که می خواستند از بیعتش سرباز زنند بترسانم. مردم برای بیعت با او جلو می آمدند و یکی یکی دست او را برای بیعت می فشردند.

ابو بکر: گفت علی چه کرد؟

گفتم: وی خلافت را از گردن خود برداشت و به خاطر این که در مسلمانان اختلافی پدید، نیاید به خود آنان واگذار کرد و خود را خانه نشین نمود.

مردم با اکراه با ابو بکر بیعت کردند. وقتی بیعت او فراگیر شد فهمیدم که علی فاطمه و حسنین را به در خانه مهاجران و انصار می برد و بیعت ما را با خود در چهار موضع یادآور شده آنان را تحریک می کند.

مردم شبانه به او نوید یاری می دهند؛ ولی صبح گاهان کسی به کمک او نمی آید.

من به در خانه اش رفته و از او خواستم که از خانه بیرون آید. به کنیزش فضا گفتم: علی را بگو که برای بیعت با ابو بکر بیرون آید؛ چون

مسلمانان با او بیعت کردند.

فضه: گفت علی مشغول است.

گفتم: بهانه نیاور؛ به او بگو خارج شود و گرنه خودم به زور او را بیرون می آورم!

ناگهان فاطمه از اتاق بیرون آمده پشت در منزل ایستاد و گفت: ای گمراهان دروغ گوی، چه می گوئید و چه می خواهید؟: گفتم ای فاطمه چرا پسر عمویت تو را برای پاسخ گویی فرستاده و خود در پس پرده نشسته است!؟

گفت: طغیان و سرکشی تو ای، بدبخت مرا از خانه به در آورده است و حجت را بر تو و همه گمراه شدگان تمام کرده است.

گفتم: این یاوه ها و حرف های زنانه را کنار بگذار و به علی بگو بیاید دوستی و احترامی در بین نیست!

گفت: ای عمر! آیا مرا از حزب شیطان می ترسانی با این که حزب شیطان کوچک است؟

گفتم: علی اگر بیرون نیاید هیزمی تهیه خواهیم کرد و این خانه را با ساکنانش به آتش کشیده و می سوزانم. مگر این که علی را برای بیعت بیرون کشانیده و با خود ببرم چون سخن بدین جا، رسید تازیانه قنفذ را گرفته، بر فاطمه زدم و به خالد بن ولید گفتم: بروید و هیزم بیاورید تا آن را بر افروزم.

فاطمه: گفت ای دشمن رسول و امیر المومنین!

و دست هایش را جلوی در خانه گرفته بود و نمی گذاشت در باز

شود. او را به یک سوافکندم راه را بر من گرفت. با تازیانه بر دست هایش زدم که از شدت درد ناله و فریادش بلند شد.

در این حال تصمیم گرفتم که قدری نرم شوم و برگردم. در این هنگام به یاد دشمنی علی و حرص و طمع او در ریختن خون بزرگان عرب و نیرنگ و سحر محمد افتادم. بعد لگدی محکم بر در زدم وی (فاطمه) که محکم به در چسبیده بود تا باز نشود، فریادی زد که پنداشتم مدینه زیر و رو شد و صدا زد ای، پدر ای رسول خدا ببین با حبیبه تو و دخترت چگونه رفتار می شود؛ آهای فضا مرا بگیر! به خدا سوگند فرزندی که در شکم داشتم کشته شد!

صدای آه و ناله ی او را که به خاطر درد زایمان به دیوار تکیه داده بود، شنیدم در را باز کرده وارد خانه شدم با چهره ای با من روبه رو شد که دیدگانم را فرو بست از روی مقنعه به گونه ای بر صورتش نواختم که گوشواره از گوشش در آمد و به زمین افتاد. علی از خانه بیرون آمد. چشمم که به او افتاد، با شتاب از خانه بیرون رفته، به خالد و قنفذ و همراهانش گفتم از گرفتاری عجیبی رها شدم.

(فاطمه) در حالی که دست بر جلوی سر گرفته بود، می خواست چادر از سر بردارد و به پیش گاه خداوند از آن چه بر سرش آمده، شکوه نموده و از او کمک بگیرد علی چادر را بر سر او انداخت و در حالی که به شدت عصبانی بود به او گفت: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ خداوند پدرت را به عنوان رحمت برای جهانیان مبعوث کرد به خدا سوگند اگر چادر از سر برداری و از پروردگارت بخواهی که این مردم را نابود

سازد، دعایت به اجابت خواهد رسید، به طوری که در روی زمین از اینان هیچ کس باقی نخواهد ماند؛ زیرا مقام تو و پدرت در پیش گاه خداوند، بزرگ تر از نوح است که خداوند به خاطر او تمام ساکنان روی زمین و کسانی را که در زیر آسمان به سر می بردند - به جز چند نفری که در کشتی نشستند - نابود ساخت؛ و نیز قوم هود را به خاطر این که او را تکذیب کرده بودند و قوم عاد را به وسیله باد تند و سهمگین از بین برد تو و پدرت از هود برترید. ثمود را که 12000 نفر بودند، به خاطر آن ناقه و بچه اش عذاب کرد تو ای بانوی زنان بر این خلق نگون بخت رحمت باش و موجب عذاب و نابودی آنان نباش.

درد زایمان سخت او را فرا گرفته بود به درون خانه رفت و کودکش را - که علی او را « محسن » نام نهاده بود - سقط کرد.

جمعیت فراوانی را در آن جا گرد آوردم؛ اما نه بدان جهت که از کثرت آنان در مقابل علی علیه السلام کاری ساخته باشد بلکه تنها برای دل گرمی خویش چنین کردم علی را در حالی که کاملاً در محاصره بود به زور از خانه اش برای بیعت با ابو بکر بیرون آوردیم. به درستی می دانستم که اگر من و تمامی ساکنان روی زمین کوشش می کردیم که بر او پیروز شویم، زورمان به او نمی رسید اما مقاصدی را در سر داشت که من خوب می دانستم و اکنون وقت بازگویی آن ها نیست

هنگامی که به سقیفه رسیدم ابو بکر و اطرافیان از جا حرکت کرده و علی علیه السلام را مسخره کردند.

علی: گفت ای عمر! آیا می خواهی در آن چه که فعلاً آن را به تاخیر انداخته ام؛ شتاب کنم و کاری را که از آن خوشتر نمی آید انجام دهم؟

گفتم: نه یا امیر المومنین!

خالد سخنان مرا شنید و با شتاب به نزد ابو بکر رفته، سه مرتبه به او گفت: مرا با عمر چه کار؟ و مردم این سخنان را می شنیدند.

هنگامی که علی به سقیفه رسید ابو بکر کودکانه به او نگریست و وی را مسخره کرد.

گفتم: تو ای ابو الحسن! وقتی بیعت کردی برگرد! ولی خود گواهم بر این که بیعت ننموده و دستش را به سوی ابو بکر دراز نکرد؛ و من می ترسیدم در آن چه که می خواسته انجام دهد و به تاخیر انداخته، عجله کند. از این رو چندان اصرار نکردم که باید حتماً بیعت کند و ابو بکر نیز به جهت ناراحتی و ترسی که از او داشت، اصلاً مایل نبود که علی را در آن جا ببیند.

علی از سقیفه برگشت. پرسیدم کجا رفت؟ گفتند: کنار قبر رسول خدا رفته و در آن جا نشسته است.

من و ابو بکر از سقیفه حرکت کرده و دوان دوان به سوی مسجد آمدیم. ابو بکر گفت وای بر تو! این چه کاری بود که با فاطمه کردی؟ به خدا سوگند این، کار زیبایی آشکار است.

گفتم: بزرگ ترین کاری که نسبت به تو انجام داده، همین است که با ما بیعت نکرده است و چندان مطمئن نیستم که مسلمانان اطرافش را نگیرند!

گفت: چه می کنی؟

گفتم: چنین وانمود خواهم کرد که او در کنار قبر محمد، با تو بیعت کرده است.

با عجله خود را به قبرستان رسانیدیم و علی را در حالی که دست هایش را بر روی قبر پیامبر گذاشته بود مشاهده کردیم. سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و حذیفه بن یمان اطراف علی را گرفته بودند. با اشاره به ابو بکر در کنار آن ها نشستیم سپس به ابو بکر علامت دادم تا او هم مانند علی دستش را روی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله، کنار دستان علی بگذارد. او چنین کرد و من خواستم دست او را بگیرم تا به دست علی رسانده و ادعا کنم که علی با ابو بکر بیعت نمود؛ ولی علی بلافاصله دستش را کشید با ابو بکر از جا بلند شده و در حالی که پشت به آنان نموده بودیم گفتم خداوند به علی پاداش خیر عنایت کند که کنار قبر رسول خدا از بیعت با تو سرپیچی نکرد!

ابوذر غفاری وقتی چنین، شنید از جا جسته و فریاد زدای دشمن خدا! به خدا سوگند که علی هیچ گاه با یک برده آزاد شده، بیعت نکرد.

ما بی اعتنا به حرف های آنان به راه خود ادامه دادیم و در مسیر، به هر کس که می رسیدیم می گفتیم علی با ما بیعت کرده است؛ و ابوذر حرف ما را تکذیب می کرد.

به خدا سوگند که علی نه با ابو بکر نه با من و نه با کسی که پس از من خواهد بود، بیعت نکرد دوازده نفر از اصحاب و یاران او نیز با

ای معاویه! چه کسی کار های مرا انجام داده و چه کسی انتقام گذشتگان را غیر از من از او گرفته است؟

اما کار های تو و پدرت ابو سفیان و برادرت عتبه را که در تکذیب محمد - و با نیرنگ ها و حيله های خاص خود - انجام دادید، به درستی می دانم و کاملاً از حرکت هایی که در مکه می کردید و در کوه حرا می خواستید او را بکشید آگاهم جمعیت را بر علیه او به راه انداختید، احزاب و دسته های فراوان تشکیل دادید و پدرت سوار بر شتر، آنان را رهبری کرد.

محمد برای همین در حق شما گفتم: خداوند سواره زمام دار و راننده را لعنت کند که پدرت سوار و برادرت زمام دار و توراننده بودی هنوز مادرت هند را از خاطر نبرده ام که خویش را به وحشی بخشید تا این که خود را از دیدگان حمزه پنهان کرد و او را که در سر زمینش شیر خدا می نامیدند با نیزه مورد هدف قرار داد سپس دلش را شکافت و جگرش را بیرون کشیده نزد مادرت آورد. محمد با سحر خود پنداشت که وقتی جگر حمزه به دهان هند برسد، و او بخواد آن را، بچود همانند سنگ سختی خواهد شد. مادرت جگر حمزه را از دهان بیرون انداخت و از آن پس محمد و یارانش او را « هند جگر خوار » نامیدند.

و نیز سخنان او (مادرت) را در اشعارش به خاطر دشمنی با محمد و سربازانش فراموش نکرده ام که سرود:

نَحْنُ بَنَاتِ طَادِقٍ *** نَمَشَى عَلَى النَّمَارِقِ

كَالدَّرِّ فِي الْمَخَانِقِ *** وَ الْمَشْكِ فِي الْمَفَارِقِ

أَنْ يَقْبَلُوا نَعَانِقِ *** أَوْ يَدْبُرُوا نِفَارِقِ

فِرَاقِ غَيْرِ وَ أَمَقِ

ما دختران طارقیم که بر روی فرش های گران بها راه می رویم؛ به مانند در در صدف و یا مشک در مشک دان می باشیم؛ اگر مردان روی آورند در آغوش شان می کشیم و اگر پشت کنند، بدون ناراحتی، از آن ها جدا می شویم .

زنان قبیله ی او در جامه های زرد پر رنگ چهره ها را گشوده و با دست و سر های برهنه در مقابل مردم آنان را به جنگ و پیکار با محمد تحریک می کردند .

شما به دل خواه خود مسلمان نشدید بلکه در روز فتح مکه با اکراه و زور تسلیم شده و محمد شما را آزاد کرده و مانند زید برادر من، عقیل برادر علی بن ابی طالب و عمویش عباس قرار داد .

وی از پدرت چندان دل خوشی نداشت هنگامی که به او گفت به خدا سوگند ای پسر ابی کبشه (محمد)، مدینه را پر از مردان جنگی و پیاده و سواره خواهم کرد و بین تو و این دشمنان جدایی افکنده نمی گذارم زبانی به تو برسانند.

در حالی که محمد به مردم فهمانید که باطن او را می داند و گفت : ای ، ابو سفیان بر این منبر کسی غیر از من و علی و پیروانش (افراد خانواده) نباید بالا برود.

ولی با این همه سحرش باطل و تلاشش بی نتیجه ماند و ابو بکر بر منبر بالا رفت و بعد از او نیز من بر بالای همان منبر رفتم.

و ای بنی امیه، امید وارم که شما نیز چوبه های طناب این خیمه را بر افراشته باشید! بدین جهت ولایت شام را به تو سپرده و هر گونه تعرض مالکانه را در آن سرزمین به تو واگذار کرده تو را به مردم شناساندم تا با گفتار او (محمد) درباره شما مخالفت کرده باشم.

از این که او در شعر و نثر گفته بود: جبرئیل از سوی پروردگارم به من وحی کرده و گفته است: (وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ) و پنداشته که مقصود از « شجره ملعونه » شماست باکی ندارم .

او دشمنی خود را با شما هنگامی که به حکومت رسید، آشکار کرد همان طور که هاشم و پسرانش همیشه دشمنان عبد شمس بودند. ای معاویه! من با این یادآوری ها و شرح و بسطی که از این جریانات برای تو کردم خیرخواه و ناصح و دل سوز تو می باشم. اما ترس آن را دارم که به خاطر کم حوصلگی، بی ظرفیتی و نداشتن شرح صدر بخواهی از او انتقام بگیری و مرده ی او را نکوهش کرده و یا بخواهی آن چه را که، آورده رد کنی و یا کوچک بشماری؛ که در آن صورت به هلاکت خواهی رسید. آن وقت است که هر آن چه را که بر افراشته ام، فرود آمده و هر آن چه را که ساخته ام، ویران می شود .

هنگامی که می خواهی به مسجد و منبر محمد وارد شوی، بر حذر باش و احتیاط را از دست مده و در ظاهر تمام مطالبی را که محمد آورده تصدیق کن با رعیت خود درگیر مشو و نسبت به آن ها اظهار

دل سوزی و دفاع بنما! آن‌ها را به حلم و برد باری فراخوان و نسیم عطا و بخشش خود را نسبت به همگان بگستران!

حدود را بین آن‌ها اقامه نما و چنین نشان نده که حقی از حقوق الهی را واگذار می‌کنی واجبی را ناقص نگذار. سنت محمد را تغییر نده که نتیجه اش شورش امت و تباهی است بلکه آن‌ها را از همان محل آرامش و امنیت شان بگیر و با دست و شمشیر خود شان نابود شان ساز.

با آن‌ها مسامحه و سهل انگاری داشته باش و برخورد مکن. نرم خو باش و غرامت بگیر در مجلس خود برای شان جای باز کن و به هنگام نشستن در کنارت احترام شان بگذار آن‌ها را به دست رئیس خود شان بکش خوش رو و بشاش باش. خشم را فروده و از آن‌ها بگذر! تنها در این صورت است که دوستت خواهند داشت و از تو اطاعت خواهند کرد.

از این که علی و فرزندانش حسن و حسین بر ما و تو بشورند خاطر جمع نیستیم اگر به همراهی و کمک گروهی از امت توانستی با آن‌ها پیکار کنی، انجام ده و به کارهای کوچک قانع مباش و تصمیم بر کارهای بزرگ بگیر!

وصیت و سفارشی را که به تو کردم حفظ کن، آن را پنهان نموده و آشکار مساز دستوراتم را امثال کرده و گوش به فرمانم باش!

بر تو باد که به فکر مخالفت با علی باشی؛ راه و روش پیشینیان خود را در پیش گیر و انتقام خون شان را بگیر و دنباله رو آن‌ها باش!

من تمام رازهای نهانی و مطالب آشکار خود را به تو گفتم و مطلب

را با این شعر به پایان می برم :

معاوی ان القوم جلّت امورهم *** بدعوه من عم البریه بالوتیری

صَبوت الی دینِ لَهْم فارابنی *** فابعد بدین قد قصمت به ظهیری

ای معاویه، مردم کارهای شان بزرگ شده و پیشرفت کرده، به دعوت آن کس که به تنهایی تمام جهان را گرفت؛ کودکانه و از روی نافیمی به دین شان مایل شدم و مرا به شک و تردید انداخت؛ دور باد آن دینی که پشت خود را به آن شکستم .

ص: 233

پرسش پنجاه و چهارم: آیا خالد بن ولید از کار گزاران حکومت ابو بکر بود؟

خالد بن ولید، از طایفه بنی مخزوم از (تیره های قریش) بود. وی در روز اول ماه صفر از سال هشتم هجرت به ظاهر مسلمان شد، (1) اما فاقد ارزش های اخلاقی بود.

زمانی که مردم از دست او به ابو بکر شکایت می کردند ابو بکر او را « سیف الله » می نامید خالد به ناحق مالک بن نویره را به قتل رساند و با همسر او زنا کرد.

وی یکی از طرف داران ابو بکر و از دشمنان سرسخت حضرت علی علیه السلام بود. او نیز در روز حمله به خانه حضرت زهرا با عمر و یارانش هم کاری داشت و اصرار بسیاری بر سوزاندن خانه ی اهل بیت علیهم السلام داشت.

با این که خالد به می گساری، زنا، ظلم و فساد مشهور بود، ابو بکر او را در راس قوای نظامی خود گمارده بود خالد در سال 21 هجری، در مدینه یا شام (2) در گذشت.

عمر که اصولاً درباره گریه کردن بر مردگان سخت گیر بود - و حدیثی ساختگی از پیامبر صلی الله علیه و آله جعل کرده بود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده اند:

ص: 234

1- طبقات الکبری، ج 7، ص 394.

2- ابن حجر می گوید: بیشتر اقوال حاکی از آن است که او در شام به درک واصل شد.

گریه بر مردگان آن‌ها را عذاب می‌دهد - اجازه داد که زنان بنی مخزوم بر خالد گریه کنند! (1)

عجیب تر آن که عمر بن خطاب به هنگام مرگ خود می‌گفت اگر خالد بن ولید زنده بود، او را به جای خود می‌گماشتم! (2)

ص: 235

1- البدایه و النهایه، ج 7، ص 116.

2- مدینه منوره، ج 2، ص 887؛ الامامه و السیاسه، ج 1، ص 42.

پرسش پنجاه و پنجم: آیا عمر بن خطاب با ادعایی که در مورد آگاهی و علم و دانش خود دارد می تواند از خدا و رسول برگزیده ی او آگاه تر و داناتر باشد؟

منقول است که، عمر خود را « زمیل » حضرت محمد صلی الله علیه و آله می دانست. زمیل در کار برد امروزی آن به معنی هم کلاسی است و در قدیم به دو نفری گفته میشد که سوار بر شتری بودند و هر سوار بر شتری بودند و هر کدام در یک طرف آن می نشستند.

جایگاه عمر در اندیشه دینی اهل سنت قابل قیاس با هیچ فردی نمی باشد. در روایاتی که درباره مناقب عمر جعل شده، مقام و منزلتی برای او در نظر گرفته اند که اندکی کمتر از مرتبت نبوت می باشد. از این مقام با تعبیر « محدث » یاد شده است! [\(1\)](#)

بخاری، مسلم و دیگران در روایتی از قول ابو هریره نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در بنی اسرائیل کسانی بودند که بدون آن که پیامبر صلی الله علیه و آله باشند، با آنان سخن گفته می شد و اگر [\(2\)](#) در امت من کسی از این گروه، باشد همانا عمر است «.

ص: 236

1- محدث به کسی می گویند که پیامی به او الهام می شود.

2- به نوشته عسقلانی شارح کتاب (بخاری) « اگر » در عبارت مذکور برای تاکید آمده است نه تردید!

اهل سنت چنان به عمر بن خطاب عشق می ورزند که حتی او را از پیامبر صلی الله علیه و آله اکرم نیز بالا تر می دانند. آن ها می گویند: قبل از آن که خدا چیزی را نازل کند، عمر بدان حکم کرده و پس از آن، خدا آیاتی در این باره فرستاده است. (1)

جالب است بدانید که در برخی از مواقع، عقیده ی رسول خدا صلی الله علیه و آله با عقیده عمر مخالف بوده؛ در حالی که گفته می شود خداوند موافق با، عمر، آیاتی را نازل کرده است.

عبد الله بن عمر فرزند عمر می گوید خداوند درباره امری که دیگران و عمر چیزی درباره آن گفته بودند آیاتی نفرستاد جز آن که با عمر موافق بود. (2)

با این وجود مشخص می شود که چرا اهل سنت سیره عمر بن خطاب را از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله مهم تر می دانند.

عمر بن، خطاب به همان اندازه که در عمل خشن و قوی به نظر می رسید از لحاظ فکری و عملی بسیار ضعیف و کند ذهن بود و از بحث و جدال دینی و علمی خشنود نمی گشت. یک بار کسی از او معنای و الذاریات ذرو را سوال نمود؛ او به جای جواب آن شخص را کتک کاری کرد و سر و صورت او را خونی کرد! (3)

ص: 237

1- اهل سنت این نمونه ها را به عنوان « موافقات عمر » می شناسند .

2- از جمله ی موافقات عمر می توان به نماز خواندن در مقام ابراهیم آیات حجاب، اسرای بدر، تحریم خمر و نماز نخواندن بر منافقین اشاره کرد.

3- الابانه عن شریعه الفرقة الناجیه، ج 1، ص 415 عقیده السلف الصحاب الحدیث، ص 67 و 68.

نزد او جایگاه ویژه ای داشتند را بسیار مهم می دانست؛ انسان های خبیثی که به دختر گرامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کعب، نی، تازیانه و سیلی زدند، خانه اش را آتش زدند و فرزندش را سقط کردند. خلیفه دوم خود را تا آخر عمر مدیون آن ها می دانست و لذا از هیچ گونه خدمتی در حق آنان دریغ نمی کرد.

خداوند جزای هر خیر و شری را خواهد داد

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ

ادامه دارد...

ص: 238

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

